

رحله شکست‌های پی‌درپی

هنوز مدت‌زمانی از شکست نظامی جمهوری اسلامی در فاجعه ونگذشته و سران رژیم از برگیچه ناشی از این شکست خلاصی نیافته‌اند. ه بار دیگر در اوائل ماه جاری شکست نظامی دیگری را در شلمچه متحمل شدند، و تازه خبر شکست جمهوری اسلامی در شلمچه تا شیدمیشد. نیروی هوایی عراق ضربه خردکننده دیگری بر رژیم وارد آورد و بزرگترین نفتکشهای آنرا یکجا نهد ساخت.

هرچند که جمهوری اسلامی طی چند روز گذشته تلاش نمود با یک تعرض متقابل به نیروهای عراقی در جبهه جنوب لاق از جنبه تبلیغاتی از ابعاد شکستهای پی‌درپی خود بکا هدوچنین وانمود کند که هنوز دارای برتری نظامی است، اما حقیقت این است که از مدت‌ها پیش این واقعیت عیان گشته بود که دوران پیروزیهای نظامی جمهوری اسلامی سپری گشته و دیگر قادر نیست از طریق پیروزی نظامی رژیم عراق را شکست دهد و به اهدا ف خود جامه عمل پوشد. با این وجود تا همین اواخر توازن در صفحه ۲

وخامت اوضاع سیاسی جمهوری اسلامی

وضعیت سیاسی رژیم جمهوری اسلامی در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی مدام وخیم‌تر میشود. شکست رژیم در کنترل و حل بحرانهای داخلی، رشد فزاینده نارضایتی توده‌ای، و تشدید منازعات درونی دستگاہ حاکمه، بارزترین و اساسی‌ترین تجلیات وخامت اوضاع سیاسی جمهوری اسلامی در حیطه سیاستهای داخلی است. همه تلاش‌های رژیم برای مقابله با وخامت بیشتر اوضاع به شکست انجامیده است. کشمکشهای درونی هیئت حاکمه که اکنون بشکل یک رشته درگیریهای حاد درآمده است، بازتاب چیز دیگری جز وخامت روزافزون اوضاع داخلی جمهوری اسلامی نیست. تلاطمات درونی رژیم که توأم با انتخابات مجلس سوم تشدید گردید، همچنان ادامه دارد. جناح بازاری و روحانیون طرفدار این جناح که طی ماههای اخیر متحمل شکست و عقب‌نشینی‌های مکرر شده‌اند، اکنون از سوی جناح رقیب بعنوان " طرفداران اسلام آمریکائی" مورد حملات پی‌درپی قرار گرفته‌اند. حتی جلسات و سخنرانیهای آنها نیز مورد تیر و کمان حزب الله طرفدار جناح رقیب قرار گرفته است. در اینجا و آنجا این درگیریها بشکل تظاهرات موافقین و مخالفین این یا آن جناح درآمده در صفحه ۲

بازنگری به خرداد

سی خرداد از زوایای مختلف رویداد بسیار مهمی در سالهای پس از سرنگونی رژیم شاه محسوب میشود که در عین حال حاوی نتایج درسهائی است که عدم توجه و فراگیری آن، موجب به انحراف کشیده شدن مجدد انقلاب ایران خواهد شد. در این روز بار دیگر تصویر بسیار روشنی از سیمای سرکوبگر بورژوازی که پس از سقوط شاه قدرت را قبضه کرده بود ارائه گردید و روش این طبقه در قبال تشکلهای توده‌ای، تسلیح توده‌ای و سازمانهای انقلابی به شکل عریانسی نمایان شد. سی خرداد بار دیگر روش شکستگی تئوریهای شبه سوسیالیستی و پندار بافی در مورد " راه رشد... " که سازش طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی میکرد از جانب

اپوزیتونیست - رفرمیستها اشاعه داده می‌شده نمایش گذاشت و در عمل همانطور که همیشه چنین بوده است، این تئوریها کار را به خیانت نسبت به منافع کارگران و زحمتکشان کشاند و سرانجام، منادیان آشتی طبقات، خود نیز از خشم خصم خلق بی‌نصیب نماندند. سی خرداد همچنین آشکارا ساخت چنانچه انقلاب، ارگانهای حراست سرمایه و ماشین بوروکراتیک نظامی را کاملاً درهم شکسته باشد و طبقه ستمکش سازمان نوینی از نوع " سازمانهای مسلح خودکار در صفحه ۴

طرح برنامه راه کارگر

تجسم اپوزیتونیسم و گیج سری

در صفحه ۱۶

توضیح و تشریح
برنامه سازمان ۱۱
در صفحه ۱۹

اعتصاب کوره پزخانه‌ها، یادآور قهرمانی طبقه کارگر
در صفحه ۱۵

از میان نشانیات

- پاسخ به نامه‌ها، یا توجیه گیج سری از روی استیصال؟ در صفحه ۹
- اکثریت (جناح کشتگر) و مبانی دیدگاه توده‌ای

* هراس " نهضت آزادی " از
وخامت اوضاع رژیم
در صفحه ۷

* اهداف و منافع واحد

برای برقراری صلحی دمکراتیک، جنگ ارتجاعی را به جنگ داخلی علیه رژیم تبدیل کنیم

ازمنحه ۱

است. انشعابی که چندی پیش در دستگاه روحانیت بروز نمود، دسته بندی وجهه گیری طرفین اصلی درگیری را تشدید نموده است. گروه طرفدار جناح دولت - رفسنجانی بنام "روحانیون مبارز" با حمایت مادی و معنوی شخص خمینی فعالیت خود را علیه "روحانیت مبارز" تشدید کرده اند، و مقدمات تسویه حساب قطعی با رقبای خود را فراهم می سازند.

خمینی که از مدتی پیش بمنظور تقویت جناح رفسنجانی و تضعیف جناح بازار مستقیماً وارد صحنه شده است، همه تلاش خود را بکار گرفته است، تا در او پسین روزهای عمر ننگین اش، تمام قدرت را در دست جناح دولت - رفسنجانی متمرکز سازد.

شکستهای اخیر جمهوری اسلامی در جبهه های جنگ، فرصت مناسبی پیش آورد که خمینی دست جناح رفسنجانی را در تسویه حساب با جناح رقیب در ارگانهای سرکوب نظیر ارتش و سپاه بازگذارد، تا تضادهای این ارگانها را بنفع خود حل کند، چرا که همزمان با حثت یافتن تضادهای دو جناح، این تضادها در ارتش و سپاه نیز تشدید شده بود و هر جناحی شکستها را وسیله ای برای کوبیدن جناح دیگر یافته بود. خمینی رفسنجانی را بعنوان جانی - نشین فرمانده کل قوا منصوب نمود و بوسیله او اختیار تام داد تا اختلافات و تضادها را از بین ببرد، و مرودت را در صفوف نیروهای سرکوب تامین کند، متمرکبین را به دادگاهای نظامی بسپارد و تمرکز بسیار شدیدی را تحت رهبری خود برقرار سازد. این انتصاب چنان قدرتی به رفسنجانی بخشیده است که میتواند بدون آنکه با مقاومتی جدی روبرو گردد، ارتش و سپاه را از عناصر مخالف جناح خود تصفیه کند و رهبری واحدی از جناح خود در این ارگانها ایجاد نماید. این انتصاب در همان حال تمرکز مورد نظر خمینی را در دست یک جناح تامین خواهد کرد. اما جناح دیگر نیز هر چند طی چند ماه گذشته با شکستها و عقب نشینی های مداوم روبرو گشته است، هنوز آنقدر قدرت دارد که به درگیری مستقیم و روبرو با جناح دولت - رفسنجانی ادامه دهند. سران این جناح یک مخالفت علنی و آشکار علیه دولت را سازمان داده اند. در ارگان رسمی این جناح، امثال یزدی از قیامی سخن بمیان می آورند که علی کسانی که میخواهند "سیاست را از مذهب" جدا کنند برپا خواهند شد. هر چند که سیاست

جناح "دولت - رفسنجانی" نیز حفظ همان تلفیق دین و دولت است، با این وجود اشاره "رسالت" به جناح دولت است که برای کنار گذاشتن روحانیون طرفدار جناح بازار مبارزه میکند. در همان حال این جناح برای زیر فشار قرار دادن جناح رقیب پلان تفرم مانندی را انتشار داده که دولت را موظف به اجرای آن نموده است، که در صدر آن "ادامه جنگ" و "ادامه سیاست نه شرقی، نه غربی" قرار گرفته است، و علاوه بر این مبارزه با تورم و بوروکراسی را قرار داده که این جناح را بیشتر افشا کند و نتوانی اش را در عمل نشان دهد. نتایج این کشمکشها و منازعات جناحهای مرتجع و تشدید روز افزون آن، و خاتمه وضع سیاسی رژیم را خوبی نشان میدهد، اما جمهوری اسلامی نه فقط در سیاست داخلی بلکه در سیاست خارجی و مناسبات بین المللی نیز با اوضاع وخیمی روبروست. سیاست جنگ طلبانه و توسعه طلبانه با شکست روبرو شده است. ماهیت ارتجاعی پان اسلامیسیم، بیش از پیش در میان توده های مردم منطقه افشاء شده است. لگد مال کردن ابتدائی ترین حقوق مردم ایران، اصرار بر ادامه جنگ و صدور تروریسم دولتی، سیاستهای تجا و زکارانه و توسعه طلبانه همگی، رژیم را در مقیاس جهانی و در محافل و سازمانهای بین المللی و منطقه ای منفرد نموده است. اجلاس اخیر سران عرب و محکومیت شدید جمهوری - اسلامی بخاطر سیاستهای جنگ طلبانه، تجا و زکارانه و تروریستی، ضربه سنگینی به جمهوری اسلامی وارد آورد. موقعیت بین المللی آنرا وخیم تر نمود، این محکومیت بیشتر از آن جهت حائز اهمیت بود که لیبی و سوریه نیز که از نزدیکترین دوستان جمهوری اسلامی محسوب میشوند، قطعنامه محکومیت جمهوری - اسلامی را امضا کردند. مجموعه سیاستهای داخلی و خارجی جمهوری اسلامی با شکست همه جانبه روبرو گشته است، اوضاع سیاسی رژیم بیش از پیش وخیم شده است، هر تلاش رژیم به خاتمه بیشتر اوضاع انجامیده است، و در آینده نیز وضعیت سیاسی آن وخیم تر خواهد شد.

با کمکهای مالی خود

ازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

را یاری رسانید

مرحله شکستهای پی در پی

قوا به گونه ای بود که لااقل امکان پیروزیها محدود و مقطعی را برای جمهوری اسلامی فراهم ساخته بود. تحولات چند ماه گذشته، نشان داد که اکنون این وضعیت نیز دگرگون شده و توازن قوای موجود، برتری نسبی رژیم عراق بدست آورده و جمهوری اسلامی با بیکرشته عقب نشینی ها و شکستهای پی در پی روبرو گشته است.

جنگ رژیمهای ایران و عراق که اکنون به پایان هشتمین سال ادامه خود ننزدید - میگردد از جهت نظامی چندین مرحله را پیش سر گذارده است. مرحله نخست که دوران تعرض نظامی رژیم عراق و پیروزیهای پی در پی آن بود، جمهوری اسلامی در وضعیت تداومی محقرار داشت و اوضاع اقتصادی، سیاسی و نظام آن بکلی از هم گسیخته بود. با این وجود در آ ایام جمهوری اسلامی از یک امکان بالقوه سازماندهی تعرض متقابل برخوردار بود، لذا پس از یک دوران سازماندهی و تجهیز نظامی از سال ۶۵ بعد دست بیک تعرض نظامی در جبهه های جنگ زد، دوران شکستهای نظامی عراق آغاز گردید و نیروهای نظامی آن نه تنها ناگزیر شدند بخشهای از خاک ایران را که قبلاً بتصرف خود در آورده بودند، تخلیه کنند بلکه بخشهای از خاک عراق نیز به تصرف نیروهای نظامی جمهوری اسلامی درآمد، این مرحله تعرض نظامی جمهوری اسلامی و عقب نشینی نظامی عراق در شرایطی صورت گرفت که وضعیت اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی بطور نسبی بهبود یافته بود. افزایش درآمد های نفتی نه فقط امکان اقتصادی را فراهم ساخت بلکه برای اوضاع سیاسی آن نیز تاثیر گذار داشت. اثبات بیشتر بر خوردار گردید و از شرایط بین المللی بهتری بهره مند شد. این مرحله تا سال ۶۴ ادامه یافت. از این پس مرحله جدیدی فرا رسید که دوران توازن نظامی طرفین درگیر و ادامه یک جنگ فرسایشی است. طی این مرحله که تا با مرور نیز ادامه دارد، جمهوری اسلامی توان و قدرت آنرا داشته که یک شکست قطعی بر رژیم عراق وارد آورد، و عراق قادر بوده است نیروهای نظامی جمهوری اسلامی را شکست دهد. هر چند که این مرحله در صفحه ۳

یکدوران توازن قوا در جنگ ارتجاعی دولتهای ایران و عراق محسوب میگردد، اما در محدوده همین توازن، تا چندماه پیش هنوز جمهوری اسلامی از این برتری برخوردار بود که بتواند پیروزیهای محدود و مقطعی بدست آورد رژیم عراق را زیر فشار قرار دهد. ایین وضعیت اکنون تغییر کرده است. علت آن نیز در این است که برخلاف تصور سران رژیم، جنگ فرسایشی شرایط را به زیان جمهوری اسلامی تغییر داده است. طی ایین دوران وضعیت اقتصادی رژیم مدام وخیم تر شده است. درآمد های نفتی پیوسته کاهش یافته است. نارضایتی توده های مردم از ادامه جنگ تشدید شده و تضادهای درونی رژیم حادث شده اند. اختلافات میان سپاه و ارتش که مدتی فروکش کرده بود مجدداً بالا گرفته و نارضایتی در میان سربازان گسترش یافته است. در عرصه بین المللی نیز موقعیت رژیم بشدت وخیم و با افراد روزافزونی روبرو گشته است. اما رژیم عراق که از کمکهای مالی دولتهای عرب برخوردار است، با بهره برداری از شرایط بین المللی و بدست

آوردن سلاحها و تجهیزات مدرن، موقعیت خود را بهبود بخشیده و توازن قوا را بطور نسبی بنفع خود تغییر داده است. ایین تحولات که از اواخر سال گذشته با حمله موشکی عراق به بزرگترین شهرهای ایران آغاز گردید، به مرحله پیروزیهای محدود و مقطعی جمهوری اسلامی پایان بخشید، و مرحله جدیدی را در شکستهای پی در پی آن گشود. جمهوری اسلامی که در اواخر سال گذشته زیر ضربات موشکهای عراقی غافلگیر شده بود، تلاش نمود که برای حفظ موقعیت پیشین خود دست بیک تعرض در جبهه های جنگ بزند، اما دیگر زمان بنفع او نبود و جزیک پیشروی محدود در جبهه کردستان نتیجه ای بدست نیامد. رژیم عراق که ایین تغییر در توازن قوا را بنفع خود احساس نمود، با یک حمله برق آسا فورا از تصرف جمهوری اسلامی بیرون آورد و شکست سختی بر نیروهای آن وارد ساخت. هنوز چند روزی از ایین حمله نگذشته بود که حمله برق آسای دیگری را به شلمچه سا زمان داد و شکست دیگری بر قوای جمهوری اسلامی وارد آورد و همزمان با آن بزرگترین نفتکشهای جمهوری اسلامی را یکجا منهدم ساخت. ایین شکستهای پی در پی،

از هم گسیختگی در میان نیروی مسلح رژیم را تشدید نمود و ارتش و سپاه هر یک کوشیدند دیگری را مسبب شکستها معرفی نمایند. اما همانگونه که گفته شد، علت شکستهای پی در پی جمهوری اسلامی نتیجه چیز دیگری جز تغییر نسبی توازن قوا بنفع عراق نیست. که مرحله جدیدی را در شکستهای جمهوری اسلامی گشوده است. سران رژیم که گویا هنوز از شکستهای پی در پی درس لازم را نیاموخته اند، همانگونه که اخبار چند روز اخیر حاکی است، در تلاش اند با بسیج و تجهیز هر چه بیشتر نیرو و شکستهای خود را جبران کنند، و حتی به پیروزی دست یابند. اما هر آنچه در ایین زمینه تلاش کنند، جز شکست چیز دیگری عاید آنها نخواهد شد. مرحله کنونی جنگ، مرحله شکستهای جمهوری اسلامی است. ایین شکستها به نتایج نظامی آنها محدود نمی گردد، بلکه دارای عواقب سیاسی است. در آینده نزدیک عواقب سیاسی شکستهای نظامی رژیم، خود را در تشدید بحران سیاسی نشان خواهد داد.

در نهم خردادماه ۱۳۵۸ که در تاریخ ایران بعنوان "چهارشنبه سیاه" ثبت شده است، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی دست به یکی از هولناکترین جنایات ضد بشری خود علیه خلق عرب زد و در یک روز طی یک سرکوب قهرآمیز، متجاوزان ۲۰۰ تن از توده های زحمتکش خلق عرب را کشتار نمود.

مرجعین جمهوری اسلامی که بلافاصله پس از کسب قدرت، چهره کریه، ضد خلقی و ارتجاعی خود را با سرکوب کارگران ایران، سرکوب خلقهای کرد و ترکمن عریبان نمودند، از همان نخستین روزهای پس از قیام یکی دیگر از اهداف فوری خود را سرکوب خلق عرب و درهم شکستن مبارزه و مقاومت آنها قرار دادند. آنها برای پیشبرد مقاصد سرکوب گرانه خود از مدتی پیش توطئه سرکوب را سازمان داده بودند و تیمسار مدنی را که پس از قتل عام توده های عرب خوزستان به جلا د خلق عرب معروف گردید، مأمور اجرای آن نمودند. قتل عام "چهارشنبه سیاه" که از نخستین ساعات با مدانهم خردا دبا حمله به محله بازار ماهی فروشان خرمشهر آغاز گردید و در محله های نخلستانی جزیره مینو ادامه یافت، اعتراض و مقاومت زحمتکشان عرب را در هوا زوآبادان برانگیخت و در این شهرها

یاد جان باختگان خلق عرب گرامی باد

تظاهراتی علیه جمهوری اسلامی برپا گردید. اما سرکوبگران خلق عرب این اعتراضات را مسلحانه درهم شکستند، و در حصر آبادا هواز و جزیره مینو، تعداد دیگری از توده های عرب را قتل عام نمودند.

رژیم جمهوری اسلامی با ایین جنایت هولناک، ماهیت درنده خو و ارتجاعی خود را آشکارتر ساخت، و به خلق عرب نیز همچون دیگر خلقهای سراسر ایران آموخت که هرگونه توهمی را نسبت به ایین رژیم از دست بدهند. اکنون نزدیک به ۱۰ سال از قتل عام "چهارشنبه سیاه" گذشته است. ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی در همه جوانب آن برای عموم توده های مردم بکلی افشا شده است. مدافعین ایین رژیم نیز سواوبی اعتبار شده اند. برخی از دست اندکاران و سران رژیم که خود در سرکوبها نقش فعالی داشته، از حاکمیت به بیرون پرتاب شده، و یک طیف وسیع نا همگون، همه از مبارزه و سرنگونی جمهوری اسلامی سخن می گویند، در ایین شرایط خلق عرب نیز همچون دیگر خلقهای ساکن ایران با یاد زو قیام ده سال گذشته و سرکوبهای مکرر درس لازم را آموخته باشد، و مهمترین درس این است که

دوست و دشمن خود را به درستی تشخیص دهد و بداند که تنها یک طبقه یعنی طبقه کارگر پیگیران از حقوق عموم توده های زحمتکش و حق تعیین سرنوشت برای ملیتهای ساکن ایران دفاع میکند. ایین درس بویژه از آن جهت آموزنده است، که امروزه کم نیستند کسانی که شعار آزادی و دمکراسی و حقوق مردم ایران را سر میدهند، حتی بازرگان لیبرال که فرمان قتل عام خلق عرب را صادر کرد، از آزادی و دمکراسی دم میزند، و مدنی این جلاد خلق عرب، خود را جمهوریخواه، و مدافع "حقوق بشر" معرفی می نماید. سازمان مجاهدین خلق نیز که بهمان اندازه جمهوری اسلامی با حق تعیین سرنوشت ملت های ساکن ایران، مخالف است، و چنانچه روزی دستش بقدرت برسد، چنان قتل عام و وحشیگری در ایران راه بیاندازد که مردم جنایات شاه و خمینی را فراموش کنند نیز، خود را منادی و مدافع آزادی و دمکراسی معرفی می کنند. خلق عرب و خلقهای دیگر ساکن ایران، باید از سرکوبهای دوران رژیم شاه و خمینی، درس لازم را بیاموزند، و برای تحقق خواستها و مطالبات خود تنها به طبقه کارگر ایران متکی باشند.

در سالروز "چهارشنبه سیاه" یاد جان باختگان خلق عرب گرامی باد.

بازنگری به ...

اهالی " که خدمتگزاران استشارشوندگان باشد ایجا دنکرده باشد، چگونه طبقه حاکمه ضمن حفظ آن دستگاه عریض و طویل، مجدداً دسته‌های خاصی از افراد مسلح تشکیل می‌دهد که خدمت - گذاران استشارکنندگان و حافظ منافع آنان باشد و بالاخره سی خردا در ضعف کمونیستها، بار دیگر برجایگاه نیروهای خرده بورژوازی در کنار بورژوازی مهترانیدزدونه تنها فقدان یک حزب کمونیست بمثابه اساسی ترین ضعف جنبش کمونیستی ایران را به نمایش می‌گذارد، بلکه فقدان یک آلترنا تیوا انقلابی و اتحاد پایه‌ای میان نیروهای انقلابی که قادر باشد دفاع از منافع خلق و انقلاب را سازمان دهد و آن راه‌دایت کند بر ملا ساخت. اکنون با بررسی شرایط حدوث سی خرداد و تحولات بعد از آن، با هدف درس آموزی از تجارب حاصله و کاربست این تجارب در رویه‌های آتی و روند رشدیابنده مبارزه طبقاتی، سی خردا درانه بمثابه یک واقعه خلق الساعه، بلکه بعنوان پدیده‌ای که محصول مجموعه شرایط حاکم بر هم اردوی انقلاب و هم خندا انقلاب و تغییرات حاصله در تنا سب قوای طرفین بوده، از نظرمی گذرانیم. برای دریافت یک درک دقیق تر، ضروری است به موقعیت این دواردوی متخاصم در جریان انقلاب مختصر اشاره‌ای نیز داشته باشیم. با توفان انقلاب توده‌ها و قیام مسلحانه بیست و دو همن سلطنت بر افتاد. کارگران و زحمتکشان با حمله به مراکز ستم و سرکوب و تسخیر آن، خلاقانه دست به ابتکار زدند، تشکلهای توده‌ای ویژه خود را بر پا داشتند، به اعمال اراده انقلابی پرداختند و قدرت لایزالشان را به نمایش گذاشتند. در کارخانه‌ها، محلات، روستاها، ادارات، مدارس و غیره، عملاً رتق و فتق امور را خود بدست گرفتند. مرتجعین اما در شرایطی که هنوز صف بندیهای روشن طبقاتی و نمایندگانی سیاسی ارگانیک طبقات و اقشار درون خلق شکل نگرفته بود، سوار بر امواج مبارزات توده - ای در راس جنبش قرار گرفتند. بورژوازی متوسط که توده‌ها را از قیام منع میکرد، حدا علای تلاش خود را بنا بر بستن تمام دستگاه سرکوب و ستمگری دست نخورده باقی بماند و قدرت را به طور مسالمت آمیز به چنگ آورد. قیام توده‌های انقلابی اما بورژوازی را غافلگیر ساخت و

برنامه انتقال مسالمت آمیز او را بر هم زد. انقلاب رژیم سلطنتی را که بیش از هر چیز از منافع بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی دفاع میکرد در سنگون ساخت، اما در همان حال به یک بلوک ضد انقلابی امکان داد تا قدرت سیاسی را در دست گیرد و آن را علیه انقلاب بکار برد. کارگران و عموم زحمتکشان که بر پایه توهمات مذهبی و دربی سازمانی و نا آگاهی به رهبری اعتماد کرده بودند، علیرغم آن، در زندگی و مبارزه روزمره و بخاطر تحقق خواست - ها و اهداف دمکراتیک و انقلابی خود به اشکال نوینی از مبارزه روی می آوردند و انقلاب را پیش می‌راندند. کلیه اقدامات انقلابی و بلاواسطه توده‌ها پس از قیام حاکمی از انگیزه و عزم آنان به ادامه انقلاب و سوق دادن آن به سمت جلو بود. شکل گیری شورا های کارگری، کنترل تولید در واحدهای تولیدی، ایجاد اتحادیه‌ها و شورا های دهقانی، مصادره املاک زمینداران بزرگ و غیره، مبین روحیه مبارزه جوشی و انقلابی توده‌ها جهت کامل کردن انقلابی بود که از ۵۷ آغازش کرده بودند خلاصه آنکه انقلاب علیرغم میل طبقه حاکم همچنان پیش می‌رفت. اما بلوک بورژوازی به قدرت خزیده که بر توده‌های انقلابی و متوهم تکیه داشت، بمحض به قدرت رسیدنش انقلاب را پایان یافته اعلام داشت و بلافاصله ترمیم آسیبهای وارده به پایه‌های نظم خویش را آغاز کرد. شوراها، کمیته‌های انقلابی و دیگر ارگانهای خودجوش توده‌ای، آزادی بورژوازی را در تمام عرصه‌ها زیر سؤال میبرد. نظم و امنیت بورژوازی در تعارض آشکار با اقدامات انقلابی و مستقل توده‌ها قرار داشت. سپس بورژوازی در بازسازی نهادهای ضربه خورده و درنگ به خود راه نداد تا انقلاب را به مسلخ بکشد و نظم و امنیت خود را برقرار سازد. این خواست بورژوازی اما بمعنی عملی بودن آن از همان لحظات اول پیروزی قیام نبود. ضد انقلاب حاکم با وجود آنکه از همان روزهای نخستین به قدرت رسیدنش سرکوب توده‌های انقلابی را آغاز کرد، اما انرژی انقلابی توده‌ها که تحت دمکراسی توده‌ای هر روز عرصه تازه‌ای را به نفع خود می‌گشود، به سادگی قابل مهار نبود، تناسب قوای انقلاب و ضد انقلاب هنوز به بورژوازی اجازه نمیداد ضربه اصلی خود را بر انقلاب فرود آورد. بورژوازی در قدرت نه تنها حداقل گامهایی در جهت تحقق خواستهای کارگران، و دهقانان و عموم اقشار زحمتکش بر نمیداشت

- و ما هیتا نمی توانست بردارد - بلکه ضرر اقدامات سرکوبگرانه، آنان را به فقر و خانگی خرابی بیشتری می کشانید. در فاصله قیام تا ۱۴ اسفند ۵۹ کلیت بورژوازی حاکم بعنوان یک طبقه، گرچه توانست ارگانهای جور و ستم را به میزان زیادی ترمیم و بازسازی کند و حتی یک لحظه از بکارگیری آن علیه انقلاب غفلت نوزید اما در عین حال اختلافات و تضادهای درونی اش مداوم روبرو به حدت گذاشت. و خامت و ضا اقتصاد و ورشکستگی مالی تا بدانجا پیش رفته بود که هر دو جناح بورژوازی بدان اعتراف میکردند کلیه وقایع و شواهد، ناظر بر آن بود که دو جناح اصلی بورژوازی حاکم در عین آنکه انقلاب را با هم می‌کوبند، هر یک در تلاش است تا تمام قدرت را به تنهایی قبضه کند و به شیوه خود بیورش نهائی را علیه انقلاب سازمان دهد. اختلافات میان " لیبرال " ها و جناح مقابل که زمانی به سقوط دولت موقت و برکناری بازرگان منجر گردید، زمان دیگری میان همسان " لیبرال " ها به زعامت بنی صدر و جناح حزب جمهوری اسلامی که قدرت بیشتری در هیات حاکمه کسب کرده بود، تداوم یافت. سرانجام بنی صدر در ۱۴ اسفند ۵۹ و حمله آشکار به حزب جمهوری اسلامی حاکمی از حدت بی سابقه تضادهای درون ضد انقلاب بود. بنی صدر صحبت از فرا اندوم عمومی میان می‌آورد و جریان مقابل نیروهای خود را در ۱۵ خرداد ۶۰ به میدان میکشد تا از این طریق به بنی صدر پاسخ گفته باشد. اما خود این نظرات بیانگر کاهش حمایت و پیگاه توده‌ای جناح مسلط و تشدید پروسه سلب اعتماد کارگران و اقشار وسیعی از زحمتکشان بود. این طیف کننده شده از جناح حزب، در نبود یک آلترنا تیو قدرتمند مدافع دمکراسی پی گیر، تحت عوام فریبی و آزادخواهی دروغین لیبرال بنی صدر به سمت او متمایل گشتند و خمینی که خطر را احساس کرده بود به حمایت از جناح حزب وارد گردید. نشریات لیبرال ها غیر قانونی و بنی صدر از فرماندهی کل قوا عزل میگردد. اطلاعاتی ده ماده‌ای داستان کل در اردیبهشت ۶۰ زمینه خلع سلاح عمومی و سرکوب فرا هم ساخته بود و باندهای سیاه و حزب الله با آزادی عمل بیشتر و با پشتگر می، در ابعاد وسیعتری به آزادیهای دمکراتیک هجوم میبرد. توده‌ها در زندگی روزمره و به تجربه می‌آموزند که رژیم حاکم قادر و یا میل به



برآورده ساختن هیچیک از خواسته‌های آنان نیست. دیوارهای توهم به میزان زیادی فرو میریزند و جامعه بسوی یک خیزش وسیع توده‌ای پیش می‌رود. اگر جناح مسلط ضدانقلاب به آزادیهای دمکراتیک و دستاوردهای توده‌ای تعرض میکند و برابر با دسرکوب کارگزاران، دستگیریها، زندان، اعدام و ترور انقلابیون بی‌افزاید تا موقعیت خود را استحکام بخشد، - رِعوض انقلاب علیرغم آنکه هنوز آماج دگی قطعی جهت سرنگونی ضدانقلاب را ندارد، موقعیت بورژوازی حاکم را زیرسئوال میبرد و در زیر ضربات مداوم، نفی نظام را در چشم انداز نزدیک ترار میدهد. جناح مسلط بورژوازی نیـز بین را خوب درک میکند و برای حفظ موجودیت خود و نجات نظام در پی فرصت مناسب برای سرکوب قطعی انقلاب نقشه میریزد. مجاهدین ۳۰ خرداد این فرصت را که جناح مسلط بورژوازی نیز به حد اکثر ممکن از آن سود جست را هم میسازند.

مجاهدین که پس از قیام اساس سیاستشان را جلب حمایت و تأیید تخمینی تشکیل میداد، زمانی که دیگر مواضع مماشات طلبانه و استمالت‌جویانه آنان با موضع صریح ناکارگرایانه خمینی مواجه گردید، به چانه زنی سازش با جناح "لیبرال" بورژوازی روی آورده و به آقوش بنی صدر خزیدند. مجاهدین عنوان یک چریا نخرده بورژوازی در آن مقطع می توانست بطور مستقل حرکت کند و در عدم حضور یک چپ‌نیرومند، طبیعتاً به دنبال بورژوازی روان میشد. مجاهد، با بازکردن حساب روی ارتش و برخی نهاد های بوروکراتیک دیگر که تا حدودی تحت نفوذ بیبرالها و مشخصاً بنی صدر بود تکیه بر تیمهای نظامی خود، درست در مقطعی که جناح مسلط بورژوازی در پی فرصت مناسب برای سرکوب انقلاب بود، به حمایت از " رئیس جمهور نانونی " به تظاهرات مسلحانه پرداخت و در یک رویارویی نا برابر با بروز درس لطمعات سنگینی به نیروهای انقلاب وارد ساخت. عدم سازماندهی و اتکاء به توده‌ها، حرکت از بالا به پایین و کودتاگرانه از سرنگونی، توهم نسبت به بورژوازی لیبرال و ارتش، فشرده خصوصیات حرکات مجاهدین را تشکیل میداد.

سوسیال رفرمیستهای سودهای کثرتی که مجیز سرمایه را می گفتند و راه حمایت بیدریغ از رژیم را برگزیده بودند،

معامله ایدئولوژیک با پیروان " خط امام " را پیشه کردند، مارکسیسم را معادل الهیات خواندند، اختناق و سرکوب را آزادی جلوه دادند و با تأیید اطلاعیه ده ماده‌ای دادستان کل از خلع سلاح توده‌ها استقبال کردند و خود با تحویل سلاحها به سپاه پاسداران و کمیته - چی ها و دریا فتامان نامه پیشقدم خلع سلاح شدند. این مرتدین خیانت پیشه خود را به طور درست در اختیار سرمایه گذارند، انقلاب را ضد انقلاب خواندند و در سرکوب خونین آن همدست جلادان گشتند تا با تفاق آنها و بر اجساد انقلابیون " سوسیالیسم " خود را بنا کنند. جناح مسلط بورژوازی نیز در جهت مقاصد خویش از آنان سود جست.

راه کارگر که تا مدتی گیج و سرگردان بود، سرانجام انقلاب را شکست خورده و خاتمه یافته اعلام کرد و به " مطالعه عمقی " روی آورد. و با بروز اشاعه روحیه یاس و ناامیدی بقاء منفعل را برگزید و سر در لاک خود فرو برد.

سازمان ما علیرغم آنکه شرایط حساس و متلاطم آن مقطع را بخوبی دریافته بود، علیرغم آنکه یک لحظه از مبارزات افشاگرانه خود علیه هر دو جناح ضدانقلابی حاکم غفلت نمی ورزید و سرکوب عنقریب آزادیهای سیاسی و تشکلهای انقلابی را هشدار میداد* و با افشای و انتشار اسناد مربوط به توطئه سرکوب سازمانها و گروه های سیاسی پرده از روی اهداف جنایتکارانه ضدانقلاب برمی گرفت و بالاخره علیرغم آنکه در ارگان سراسری اوضاع بسیار متلاطم جامعه را که آبستن حوادث مهم بوده تصویر می کشید و بر حفظ آمادگی و هشپاری انقلابی تا کیدمی ورزید**، اما در شرایط طوفانی آن زمان عملاً غافلگیر شدند و نتوانست نقش خود را در سازماندهی نیروهای انقلاب علیه ضدانقلاب ایفا کند. این غافلگیری بدون شک، ریشه در ضعفهای متعدد و اساسی سازمان و منجمله ناتوانی اش در بسیج سازماندهی کارگران و زحمتکشان داشت علاوه بر انشعاب " اکثریت " رفرمیست که بطور مقطعی موجب تضعیف سازمان گردید، فقدان یک برنامه مشخص و مجموعه تاکتیکیهای مناسب از جمله عوامل اصلی بود که سازمان در آن مقطع نتوانست نقش موشی ایفا کند. و از آنجا که تدارک عملی لازم برای یک چنین شرایط متحولی دیده نشده بود حتی نیروهای هوادار سازمان نیز عملاً از بسیج سازماندهی محروم و در پراکندگی به زیر ضرب رفتند. تحولات پس

از قیام در رابطه با کشاکش انقلاب و ضدانقلاب از یک سو، و کشمکشهای درونی ضدانقلاب از سوی دیگر بدانجا انجام میدکده در ۳۰ خرداد یک جناح ضدانقلاب حاکم جناح دیگر (لیبرالها) را از قدرت حذف کرد. این جناح که ظاهراً از یکدستی نسبی برخوردار گشته بود، با عزم نابودی انقلاب کشتار و خوفگان وسیع سراسری و همه جانبه ای را آغاز کرد تا پایه های قدرت خویش را مستحکم کرده انقلاب را به شکست قطعی بکشد و موقعیت خود را تثبیت نماید.

اما واقعیت آن است که امروز هفت سال پس از ۳۰ خرداد، هیات حاکمه به ایمن خواست ضدانقلابی خود دست نیافته است. رژیم جمهوری اسلامی هم اکنون با یک بحران حاد و همه جانبه روبرو است، بحرانی که تمام جنبه های زندگی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را فرا گرفته است. تولید هم در بخش صنایع و هم کشاورزی نسبت به سال ۶۰ به و خامت بیشتری گراشیده است و رکود موجود عمیقتر گشته است. روندا زهم گسیختگی سیستم مالی و ارزی در سایه کاهش درآمدهای نفتی روبه تشدید نهاده است و بیکاری، افزایش سرسام آور قیمتها و تضییقات بیشمار ناشی از جنگ ارتجاعی اکثریت قاطع توده های زحمتکش را به فقر و تنگنا سوق داده است و فشار بحران اقتصادی بر دوش این اکثریت و در راس آن طبقه کارگر قرار گرفته است. تحت تاثیر مجموعه شرایط اقتصادی - اجتماعی، سیاسی موجود تضاد میان اردوی انقلاب و هیات حاکمه به شدت حاد شده است و انعکاس مجموعه تضادها و بحرانهای موجود در درون هیات حاکمه و کلیت دستگاه دولتی الزاماً به تعمیق بیش از این شکاف میان جناحهای مختلف آن نیز منجر شده و خواه هشد. خمینی که بموازا ت تعمیق بحران جامعه و تشدید تضادها ی بورژوازی حاکم و اساساً بخاطر حفظ و نجات کلیت سیستم هرا ز چندگاه علناً جانب جناح معینی را گرفته است، این بار با صراحت بیشتری در حمایت از جناح رفسنجانی گامی به پیش نهاد و جناح با زاروشورای نگهبان را عقب راند. این حمایت علنی، خود نشانگر و خامت بیش از حد و وضع رژیم است و خمینی که بار دیگر خطر را احساس کرده است، با این خیال که جناح رفسنجانی با انجام یک سری فرمها میتوانند نظام حاکم را ز فروپاشی برهانند به پشتیبانی او وارد گود شده است.



جناب رفسنجانی که به جناح " واقع بین " ها نیز شهرت یافته است، خواهان برخی رفرمهای بوروکراتیک از قبیل کنترل بیشتر دولت بر اقتصاد و بازگانی و راه اندازی بخش تولیدات صنعتی و غیره است رفسنجانی (بهمراه دولت موسوی) بر آنست تا با راه اندازی بخشهای تولیدی و صنایع، این بخش را از حالت رکود خارج سازد و به انجام یک سری رفرمها بپردازد. اما فعال شدن این بخش تولید و با تولید در بخش صنایع و تدوام آن مستلزم وجود آنچه آن زمینه ها و ملزوماتی است که تداوم و مسدود سرمایه های امپریالیستی را متحقق گرداند. اگر چه جهت گیری جمهوری اسلامی بعد از سرکار آمدنش برقراری مناسبات حسنه با دول امپریالیستی بوده و هم اکنون بسیاری از طرحها و پروژه های زمان شاه تجدید حیات یافته اند، اما در اثر بحران انقلابی حاکم بر جامعه اختلافات و کشمکشهای درونی، این مسئله به نحوی قطعی حل نشده است. جناح " واقع بین " به سردمداری رفسنجانی که امروز توریته ولی فقیه را پشت سر خود دارد، در راستای یک چنین هدفی جناح مقابل را که در پشت حاکم اسلامی سنگر گرفته است محدود کرده است تا با سلطه یکپارچه خودگام های بعدی و جدی تری را در این سمت بردارد. اگر زمانی اختلافات و شکاف درون هیات حاکمه در تقابل میان دولت با زرگان و " شورای انقلاب " بروز کرد، و دوباره این تضاد میان حزب جمهوری اسلامی و بنی - صدر ظاهر شد، اکنون مدت ها است که این تضاد میان دولت و جناح رفسنجانی از یک سو، و جناح بازاری و شورای نگهبان ظاهر گشته است. همانطور که برکناری بازرگان و بعد حذف بنی صدر و سلطه بلا منازع حزب جمهوری اسلامی و سرکوب خونین ۳۰ خرداد و سپس از آن، نتوانست به حل بحران و یا اختلافات منجر شود، بدون تردید امروز نیز محدود ساختن جناح بازاری و حتی حذف آن به مهار بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه منجر نخواهد شد. نه حذف بازرگان و بنی صدر بمعنی حذف لیبرالها از معادلات سیاسی و اتخاذ روشهای لیبرالی بودن محدود ساختن و یا حذف جناح بازاری بمعنی حذف این جریان از معادلات سیاسی است. کنگه قضیه در اینجا است که بورژوازی حاکم بنا به ماهیت خود قادر به حل بحران اجتماعی موجود نیست، هر گام رژیم در

جهت حل بحران، الزاما به تشدید تضادها و تعمیق با زهم بیشتر بحران و ظهور تناقضات تازه ای منتهی گشته است. گام تازه ای که خمینی در حمایت از جناح رفسنجانی برداشته است خارج از این قاعده نیست. بحران موجود، فقط بر پایه یک راه انقلابی قابل حل است و بس.

اما راه انقلابی حل بحران، بر شرایط حاضر بدون حضور فعال یک آلترنا تیو چپ انقلابی در عرصه اجتماعی مرکب از کمونیستها و دمکراتهای انقلابی ممکن نیست. بدون شک اگر در مقطع ۳۰ خرداد شصت یک آلترنا تیو نیرومند مرکب از کمونیستها و دمکراتهای انقلابی وجود میداشت و کارگران و اقشار میانی برای مبارزه آشکارا سازماندهی و بسیج میشدند، ضد انقلاب قادر نبود دستاوردهای انقلاب را بدین شکل و تا بدین حد بازستاند. این ضعف اساسی جنبش انقلابی ایران هم اکنون و پس از هفت سال روشن شدن صف بندیهای طبقاتی و نمایندگان سیاسی ارگانیک طبقات و اقشار درون خلق و ضد خلق، خارج گشتن سازمان مجاهدین از صفا انقلاب کماکان به قوت خود باقی مانده است. در شرایط کنونی که تضادهای درونی رژیم به شکل کم سابقه ای رو به تشدید نهاده است و همه شواهد از فراهم آمدن شرایط عینی برای سرنگونی رژیم حکایت دارد و امر سرنگونی رژیم حاکم و انجام یک رشته تحولات انقلابی و دمکراتیک - وظیفه ای مبرم تبدیل شده است، اما ایجا دیک بلوک چپ انقلابی دارای اهمیتی جدی و حیاتی است. کمونیستها و نیروهای واقعا انقلابی نمی توانند بطور جدی جهت سرنگونی رژیم حاکم بر ایران مبارزه نمایند و در همان حال نسبت به ایجا داین بلوک انقلابی که زمینه های عینی آن بر پایه وحدت مبارزاتی طبقه کارگر و اقشار غیر پرولتری فراهم است، بی تفاوت بمانند. بورژوازی حاکم - در اپوزیسیون - در مقطع قیام مخالف سرنگونی قهرآمیز رژیم سلطنتی بود و تلاش خود را بکار بست تا قدرت را بطور مسالمت آمیز قبضه نماید. این طبقه کوشش فراوانی از خود نشان داد تا نهادهای سرکوب از قبیل ارتش و موسسات بوروکراتیک و دولتی دست نخورده باقی بماند. دیدیم که چگونه این ارگانهای ستم و سرکوب سریععا توسط بورژوازی ترمیم و بازسازی شد و علیه انقلاب و آزادیهای سیاسی و دمکراتیک بکار گرفته شد تا آزادی برای هر چه بیشتر شر و توند

شدن سرمایه داران و گرسنگی کشیدن کارگران تا پای مرگ تا مین گردد. این تجارب بهتر هر چیزی محور و خطوط اصلی پلان تفرمی - قطب انقلابی می بایستی بر پایه آن شک - گیر بدست میدهد. سرنگونی رژیم از طریق قیام مسلحانه، درهم شکستن ماشینی بوروکراتیک نظامی، تسلیح عموم خلق و - برقراری یک دمکراسی توده ای. آلترنا تیو - انقلابی می بایستی با افشاء و طرد رفرمیسم لیبرالیسم، به گردچنین پلان تفرمی حلقه زند.

* - شماره ۱۱۴ کارمنتشره در ۷ خرداد ۶۰ نوشت: با پدید آمدن نظر داشت که تعرضات وسیع حزب جهت اشغال تمام مواضع قدرت و بدست گیری یکپارچه حاکمیت در عین حال که به شکلی بلا واسطه کناره ها د لیبرالها را مورد نظر دارد، اما مقدمه ای است جهت تشدید یورش یکپارچه و سرکوب وسیع جنبش خلق و در راس آن نیروهای مترقی. ** - مراجعه شود به سرمقاله کارشمار ۱۱۲ (پیش از طوفان) مورخ ۱۳ خرداد ۶۷ و دیگر کارهای منتشره در فاصله اردیبهشت خرداد ده مان سال.

از صفحه ۲۵

در شکل است، و در عمل همان تقسیم بندی آ را به دو برنامہ پذیرفته است. آن دسته مطالبات مشخص را هم که از برنامہ سازمان کپیه برداری کرده است، تنها با این هند صورت گرفته که ظاهری انقلابی به برنامہ خ بدهد، و الا این مطالبات را نیز از مضمون انقلاب تهی کرده است. طرح برنامہ راه کارگر - معجونی از برنامہ بلشویکیها، برنامہ سازمان ما، و برنامہ حزب توده است، بیانگر چیز دیگری نیست، جز تجسم تمام تناقضات، نوسانات، درگمی، گیج سری و اپورتونیسم راه کارگر.

منابع

- ۱ - انتقاد بر طرح برنامہ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - راه کارگر تئوری - شماره ۳
- ۲، ۳، ۷، ۸ - طرح برنامہ سازمان کارگران ایران (راه کارگر)
- ۴ - یک پیش نویس برنامہ حزب ما - لنین
- ۵ - تذکراتی چند بر پیش نویس برنامہ د پلخانف - لنین
- ۶ - ارزیابی پیش نویس دوم پلخانف - برنامہ حزب - لنین

یادداشت‌های سیاسی



* هراس " نهضت آزادی "
از وخامت اوضاع رژیم

بن بست جنگ ارتجاعی و بویژه روند چندماه اخیر آن، تراکم نفرت و انزجار توده‌ها از جنگ و جمهوری اسلامی، حکومت جمهوری اسلامی را در شرایط وخامت باری قرار داده. چشم انداز گسترش اعتراضات و مبارزات توده‌ها سبب شده " نهضت آزادی " به سردمداری بازرگان نیز به چاره جوئی بپردازد و پابها میدان بگذارند تا رسالت دیرینه خود را به انجام برسانند. این رسالت تلاش برای حفظ سیستم و حکومت موجود از آماج تعرض توده‌ها و تکیه بر ناراضی توده‌ها از وضعیت موجود برای سهیم شدن در قدرت سیاسی است. ما حاصل چاره جوئی " نهضت آزادی " در مقابل با توده‌های مردمی که خواستار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، از یکسو و رشدن بر موج ناراضی توده‌ها از طریق طرح شعارهای کاذب و عوامفریبانه و تقلیل خواست و شعار توده‌ها در محدوده‌ای که برای جمهوری اسلامی قابل اجرا باشد و از سوی دیگر تلاش برای مجاب کردن سران حکومت به پذیرش آن با گوشزد کردن این مسئله است که در صورتیکه چاره‌ای نیاندیشند، دور نیست روزی که سیل جاری شود و جنبش توده‌ای پایه‌های پوسیده رژیم را از بیخ و بن ویران سازد. از آنجا که جنگ به محور مخالفت و مبارزه توده‌ها علیه رژیم تبدیل شده، " نهضت آزادی " نیز با اتکا به همین مسئله سیاستهای فریبکارانه خود را پیش می‌برد.

در اردیبهشت ماه امسال " نهضت آزادی " نامه سرگشاده‌ای خطاب به " رهبر انقلاب " تحت عنوان " هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز " منتشر ساخت. در این نامه سرگشاده " نهضت آزادی " ابتدا توضیح میدهد علت انتشار این نامه، بی پاسخ ماندن تقاضاهای مکرر بازرگان و ۲ تن دیگر از رهبران این جمعیت یعنی یزدی و سحابی برای ملاقات با خمینی بوده است. در نامه عنوان شده که سران نهضت آزادی حتی با منتظری نیز دیداری داشته‌اند و پیشنهادهای برای پایان دادن به جنگ و بیرون رفتن از وضعیت فعلی با وی مطرح ساخته‌اند اما در مقابل پاسخی نشنیده‌اند. نهضت آزادی در این نامه برای

رفع شبهه در توضیح علت انتشار علنی جزوه اشاره میکنند برای " احترام از سوی ستاده‌های احتمالی داخل و خارج و دستاویزندان به تبلیغات دشمن " اصرار جمعیت بر این بوده که مسائل خود را طی دیداری محرمانه با خمینی طرح کنند. اما بی پاسخ گذاردن این خواست از سوی خمینی و وخامت اوضاع ناگزیر به انتشار علنی آن اقدام نموده‌اند. تاکید بر وخامت اوضاع و رشد ناراضی توده‌ها محور نامه سرگشاده نهضت به خمینی را تشکیل میدهد " مجدداً " ندای خدایان اوضاع وخیم تر نشده است، برای وجدان و ایمان شما که سرنوشت و جان و مال پنجاه میلیون نفوس ایرانی را در دست دارید، میخوانیم ".

نهضت آزادی طی نامه سرگشاده خود با ذکر موارد گوناگون سعی میکند به خمینی نشان دهد که ادامه جنگ به نفع جمهوری اسلامی نیست. این جمعیت که خود از مدافعین جنگ ارتجاعی و گسترش توده‌های مردم بود، امروز که شاهداست ادامه جنگ به ضد خود تبدیل شده و رژیم را در آستانه سقوط قرار داده به بن بست جنگ اشاره می‌کند و می‌نویسد: " اگر پیروزیهای پراکنده و مقطعی داشته‌ایم ولی در مجموع با توجه به مسیر تحول عمومی اوضاع در ایران و جهان، باید گفت که بجای پیشروی به سوی پیروزی، پسروی بسوی نا بودی داریم.... آنهمه خواسته‌ها و مواهبلند با لبرنامه پیروزی پله پله در این مدت تنزل یافته است و جمهوری اسلامی برای قبول قطعنامه شورای امنیت به این قانع شده است که صدام محکوم و مجازات گردد... " نامه سرگشاده نهضت آزادی سپس به انزوای بین المللی رژیم اشاره میکند و اظهار میدارد که تداوم جنگ تنها رژیم را در برابر تمامی دولت‌ها قرار داده بلکه به پیشبرد سیاستهای پان اسلامی رژیم نیز صدمه وارد ساخته و مسلمانان جهان را نسبت به حکومت اسلامی ایران بدبین نموده است. سران نامه سرگشاده نهضت آزادی به خمینی مشحون از جبن و هراس آن از رشد ناراضی توده‌هاست. نامه به بی اعتباری رژیم در میان توده‌های مردم اشاره میکند و جمله می‌گوید: " مردم شرافتمند ایران بجز معدود مخصوصی که چشم پرکن‌ها و وسایه‌های لشکرهای مجذوب یا مزدوران اجتماعات و نماز جمعه‌ها و تظاهرات

هستند یا دست چین شده‌های صداوسیما می‌باشند، در مجموع از انقلاب و از انحرافها و آثار آن سرخورده‌اند و جنگ را قبول ندارند، نه از ضربات آن استقبال می‌نمایند... " زیر سؤال رفتن مذهب برای توده‌ها جنبه دیگری از نگرانی و هراس نهضت آزادی را تشکیل میدهد. ۱۰ سال سلطه جا برانه حکومت مذهبی، تلفیق دین و دولت، سلب ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک توده‌ها و تحمیل اختناق قرون وسطائی بر جامعه، زمینه ساز فروریختن توهمات مذهبی توده‌ها شده است. این واقعیت که مذهب بمثابه یکی از ابزارهای عمده فریب و تحمیل توده‌ها در دست بورژوازی، کارائی خود را از دست داده است نمی‌تواند نگرانی " نهضت آزادی " را در پی نداشته باشد. در بخشی از نامه در این زمینه گفته شده است: " رفته رفته افراد بیشماری از کلیه طبقات، هم از انقلاب و متولیان و رهبری آن برگشته‌اند و دیدمی گویند و هم با کمال تاسف نسبت به دیانت و مبانای اعتقادی اسلام و تشیع سست و متزلزل شده‌اند... و حتی در نهادها و حزب الهیان کم نیستند کسانیکه در برخورد با واقعیات و حقایق تغییر جهت و مسیر داده‌اند " " نهضت آزادی " سپس خمینی را به روند چندماه اخیر جنگ توجه میدهد، شکستهای پی در پی نظامی رژیم، تا شیرات موشک باران و بمباران شهرها و مناطق مسکونی بر توده‌ها، شکست رژیم در سیج نیروی انسانی، مقاومت مردم در مقابل اخاذی و چپاول برای تامین هزینه‌های جنگ، مسئله تداوم جنگ را حتی در درون حکومت و نیروهای پیرامونی آن نیز بطور جدی زیر سؤال برده است، به تشنگی در میان حکومتیان دامن زده و روحیه ارتش و سپاهیان را تضعیف نموده است. " نهضت آزادی " از خمینی میخواهد این مسائل را در نظر داشته باشد و می‌گوید: " آخرین اخطار واقعیات و حقایق تلخ از دست دادن " فو " و نیمی از نیروی دریائی ایران است و بالا گرفتن اختلافات درونی و بهم ریختگی جناحهای قدرت و پشتیبانان دستگاه... آیا وقت آن نرسیده است که رهبران انقلاب بازگشتی به خود و خدای خود کرده و تجدیدنظری در تصمیم و تصورات گذشته بفرمایند... " " نهضت آزادی " در پایان نامه سرگشته‌ها را به روشی " بازگشت به خود " و " تجدید نظر در تصمیم و تصورات گذشته " را به خمینی



نشان میدهد. پیشنهادهای که بازرگان اصرار داشت در دیدار محرمانه و خصوصی با وی در میان بگذارد. "تجدید نظر در تصمیم و تصورات گذشته" یعنی پائین آمدن از شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" و بندوبست بر سر پایان جنگ، می باید با زمینه سازیهای لازم صورت بگیرد. پیشنهادها دهنده آزادی در این باره عبارتست از: "اگر برای شخص جنا بعالی ابتکار و رهبری مستقیم جریان پایان بخشی به جنگ دشوار باشد - که مسلماً هم هست و بزرگترین فداکاری از ناحیه شما می باشد - میتوانید به ترتیبی که در موارد دیگر عمل فرموده اید تصمیم گیری و مذاکرات را به مقامات و شوراهای قانونی و مسئول واگذار نمایید."

واکنش جمهوری اسلامی نسبت به انتشار نامه سرگشاده نهضت آزادی خطاب به "رهبران انقلاب" دستگیری تعدادی از رهبران این جریان بودنیاید تصور داشت که این دستگیری صرفاً به این دلیل صورت گرفت که نهضت آزادی در مقابل اصرار جنون آمیز "رهبران انقلاب" بر ادامه جنگ، خواستار پایان جنگ شده است بلکه انتشار علنی نامه سرگشاده و طرح ضرورت وزه حل پایان بخشیدن به جنگ در مقابل توده های مردم نیز عامل مهمی در واکنش جمهوری اسلامی نسبت به نامه بود. یعنی همان عاملی که "نهضت آزادی" در نامه سرگشاده عنوان میکند با توجه به آن ترجیح میداده مطالب را محرمانه و حضوراً با خود خمینی در میان بگذارد. در آن صورت حداکثر واکنش خمینی این میبود که خواست نهضت آزادی را بی پاسخ بگذارد اما با طرح مسئله در سطح جامعه، جمهوری اسلامی الزاماً میباید پاسخی برای آن داشته باشد. این پاسخ بنا به ماهیت ارتجاعی و عمیقاً ضد دمکراتیک رژیم نمی توانست چیز دیگری جز دستگیری سران این جمعیت و تحت فشار قرار دادن آن باشد چرا که جمهوری اسلامی قادر به پذیرش کوچکترین مخالفت و انتقادی بر مواضع و سیاستهایش نیست هر چند که از جانب "نهضت آزادی" و سردمداران بازرگان یعنی "نخست وزیر محبوب امام" طرح شده باشد. به ویژه آنکه "نهضت آزادی" در شرایطی به تبلیغ علیه جنگ دست زده که عموم توده ها از جنگ منجزند و در درون حکومت نیز مسئله ادامه جنگ بزرگترین سوال رفته است. در چنین شرایطی رژیم با هر حرکتی که به این جودا من بزنند،

شدیدا مقابل خواهد کرد. اما آیا این واکنش به معنای بی خبری سران جمهوری اسلامی و خصوصاً خمینی از عواقب فشاری بر ادامه جنگ بر و ال ۸ سال گذشته آن است؟ تغییر و تحولات درونی حکومت، انحصار بر فسنجانی به جانشینی فرمانده کل قوا که پس از شکستهای پی در پی "فاو" و "شلمچه" صورت گرفت حاکی از آن است که جمهوری اسلامی با متمرکز نمودن قدرت دولتی، تلاش دارد که از جنگ را یکسره کند. دیگر حتی در درون حکومت نیز کششی برای ادامه جنگ فرسایشی و به روال ۸ سال گذشته باقی نمانده است اما این امر بر سران رژیم نیز آشکار شده است که پیروزی نظامی در جنگ برای رژیم متصور نیست از این رو رژیم برای یکسره کردن کار جنگ با ایدرا ههای دیگری را نیز مدنظر داشته باشد. در چنین حالتی نیز جمهوری اسلامی اجازه نخواهد داد "نهضت آزادی" بر سرچگونگی یکسره کردن کار جنگ از راههای سیاسی، برای تعیین تکلیف کند. جمهوری اسلامی در این حالت نیز میخواهد خود را بتکار عمل را در دست داشته باشد. عقوبتی که "نهضت آزادی" یعنی تنها جریان اپوزیسیون قانونی رژیم بخاطر انتشار نامه سرگشاده متحمل شد، ناشی از ارائه شکل مشخصی برای حل مسئله جنگ به "رهبران انقلاب" آنها بطور علنی و در سطح جامعه بود. اما عقوبتی که "نهضت آزادی" در پیشگاه توده های مردم متحمل خواهد شد بسیار سنگین تر است. عقوبت آشاعه شعارهای بورژوازی، عقوبت تهنی ساختن شعارهای توده ها از مضمون واقعی شان. توده های مردم ایران عمیقاً خواستار پایان جنگ و برقراری صلح هستند. این صلح اساساً با صلحی که "نهضت آزادی" و امثالهم از آن دم میزنند متفاوت است. صلحی است که متضمن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی و دمکراتیک است. توده های مردم ایران برای دستیابی به این صلح، مبارزات خود را گسترش میدهند. گسترش این مبارزات همانند سیلی بنیان کن در راه است و دور نیست روزی که تمامی مرتجعین را از جای برکنند و به گور بسپارد.

* اهداف و منافع واحد

امپریالیستها و دولت های ارتجاعی در تقابل با کارگران و زحمتکشان منافع مشترکی ندارند و اهداف و افوا حدی را دنبال می کنند.

آنها برای دستیابی به اهداف فوا حدشان که همانا کسب سود بیشتر و سهم افزونتری از غارت و چپاول توده ها است، به ننگین ترین بند و بست ها و سازشها دست میزنند و در مقابل به توده ها همچون یکتا و احد عمل میکنند. این خط زردی است که خود را از زورای تمام عوام فریبی ها، مانورها و نمایشات مضحک آنان نمایان میسازد.

در حالیکه در دوران "انتخابات" ریاست جمهوری فرانسه، میتران کاندیدای حزب سوسیالیست جنرال تبلیغاتی وسیعی را علیه رقیب انتخاباتی اش ژاک شیراک بر سر برقراری مناسبات با جمهوری اسلامی سازمان داده بود، در حالیکه میتران با بهره گیری از رسوائی و بی اعتباری جمهوری اسلامی در آن زمان توده های مردم فرانسه، به آنان هشدار میداد در صورتیکه ژاک شیراک به پست ریاست جمهوری دست یابد، مناسبات خود را با رژیم تروریستی حاکم برای گسترش خواهد داد، هنوز چند روزی از پایان "انتخابات" و پیروزی میتران بر شیراک نگذشته بود که دولت فرانسه اعلام نمود مناسبات دیپلماتیک خود را با جمهوری اسلامی - یعنی همان رژیمی که تا چند روز پیش تروریست - پرور، ارتجاعی و... خوانده میشد - از سر خواهد گرفت.

دولت امپریالیستی انگلیس نیز که طر چند سال گذشته با جمهوری اسلامی مناسبات رسمی نداشت، پس از یک سلسله زدوبندها و پنهانی با حاکمیت اسلامی ایران نمایشات مضحک و عوام فریبانه ای را برای فتح الباب مجدد مناسبات دیپلماتیک با جمهوری اسلامی آغاز کرد. دولت انگلستان برای آماده سازی اذهان عمومی ابتدا اعلام نمود که در ازای صدمات وارده به ساختمان سفارتخانه این کشور در تهران از جمهوری اسلامی طلب یک میلیون دلار خسارت نموده است. در مقابل جمهوری اسلامی نیز طلب ۲ میلیون دلار خسارت از امپریالیسم انگلیس نمود. پس از این زمینه سازیها هیئتی از سوی جمهوری اسلامی ظاهر برای مذاکره درباره دعاوی خسارت راهی لندن شد. سپس دولت انگلستان تصمیم گرفت هیئتی مرکب از چهار نماینده پارلمان این کشور به ایران اعزام نماید تا بر سر بهبود مناسبات با جمهوری اسلامی و آزادی گروگانهای انگلیسی در لبنان، به



از میان نشریات

* پاسخ به نامه ها، یا ...

آیا راه کارگر انقلاب ایران را سه مرحله ای میدانند؟ این سئوالی است که سه راه کارگر شماره ۴۸ تحت عنوان پاسخ به نامه های ما می خواهد بداند. اما توضیحاتی که در نفی این مسئله ارائه میشود هیچ نکته تازه و بیامنی با آنچه که راه کارگرتاکنون گفته است در بر ندارد. و همگی ناظر بر اعتقاد به همان انقلاب سه مرحله ای است. راه کارگر بر طرح ساختن انقلاب مداوم و ذکر اینکه انقلاب ایران در چارچوب سرمایه داری به پیروزی نمیرسد، میخواید هدایت نماید انقلاب ایران به مراحل جداگانه تقسیم نمی شود و برای اثبات مددعای خود طرح برنامه اش را نیز شامثال می آورد که در آنجا برنامه حداد قتل و درخواستهای فوری پرولتاریا را از یکدیگر تفکیک نمی کند و آنها را در برنامه خود "یکجا" ذکر میکند. اما راه کارگر در همان حال اعتقاد حقیقی خود را مبنی بر اینکه تحقق این دومی مشروط به طی یک مرحله انقلاب دمکراتیک (بخوان بورژوا دمکراتیک) است و نمیتوان این درخواستهای فوری را، فوراً عملی کرد بیان میدارد و این فرمول بندی را ارائه میدهد که در گام نخست با یستی جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. بعداً تحت "دمکراسی نامحدودی" که ایجاد شده است درخواستهای فوری را عملی ساختن شرایط برای گذار به سوسیالیسم نیز فراهم گردد. از اینرو تا کید لفظی راه کارگر بر عدم تفکیک برنامه حداد قتل و درخواستهای فوری، نافی اعتقاد حقیقی او و جدا کردن این دو در عمل نمی گردد. مبنای اعتقادی و متدولوژی راه کارگر همان است که بود. راه کارگر بر مبنای اعتقاد به سه مرحله و سه برنامه برای انقلاب ایران، میخواید دیدگاه سه مرحله ای خود از انقلاب رانفی و انکار نماید. واضح است که چنین انکاری، هیچکس حتی خود راه کارگر را نیز متقاعد نمی کند. بدین خاطر است که تا کیدات مکرراً و بر انقلاب مداوم، هیچگونه تغییری در اصل قضیه ایجاد نمی کند و فرمول بندی راه کارگرها که مابین صورت درمی آید: نخست انقلاب دمکراتیک (بورژوا دمکراتیک طراز کهن) و تحقق برنامه حداد قتل، سپس جمهوری دمکراتیک خلق و عملی ساختن

درخواستهای انتقالی و پس از آن برقراری سوسیالیسم و اجرای برنامه حداکثر سه مرحله "بهم پیوسته"!

پاسخ راه کارگر را قدری از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم. راه کارگر ضمن یادآوری این نکته که از آغاز حیات خود بر ضرورت انقلاب مداوم تا کید داشته است، تا آنجا که این مسئله بصورت یکی از مشخصه های اصلی این سازمان در آمده است می نویسد: "از نظر ما انقلاب ایران به دو یا چند مرحله جدا از هم تقسیم نمی شود، بلکه جریان واحدی است که با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آغاز میگرد و با گذار به سوسیالیسم و ایجاد دولت کارگران و زحمتکشان به پیروزی قطعی دست می یابد" چند سطر پایین تر اضافه میکند "اما تردیدی نیست که ما با تا کید بر نظریه انقلاب مداوم و ضرورت گذار به سوسیالیسم منکر وظایف دمکراتیک انقلاب ایران نیستیم... بدون سرنگونی جمهوری اسلامی و متلاشی شدن استبداد فدا حتی سازماندهی انقلابی طبقه کارگر و همچنین تهیدستان شهر و روستا در مقیاس توده ای و واقعاً سراسری امکان ناپذیر است". سازمان ما با طرح شعار جبهه متحد کارگری و با اهمیتی که برای آن قائل است، بیش از هر سازمان دیگری به ارتقای و گسترش سازماندهی طبقه کارگر و ارتقاء آگاهیه طبقاتی آن که مسلماً بدون آن هیچ شعار انتقالی نمی تواند معنای عملی جدی داشته باشد می پردازد. سپس راه کارگر اضافه میکند که آیا طرح پلاتفرم جبهه که "خواستهای حداد قتل را از خواستهای انتقالی جدا می کند و خود را صرفاً در چارچوب خواستهای حداد قتل محصور می نماید ناقض نظریه انقلاب مداوم نیست؟" و خود با گشاده دستی بدان جواب منفی میدهد. با این استدلال بسیار محکم که راه کارگر طرح خواستهای انتقالی را به بعد از سرنگونی رژیم موقوف نکرده است بلکه از همین امروز به طرح آنها پرداخته است. می گوید: "برنامه فوری پرولتاریا، برنامه ای که هم اکنون برای آن مبارزه می کنیم در برگیرنده خواستهای حداد قتل (یعنی دمکراتیک) با اضافه خواستهای انتقالی است. این خواستها در بخش عملی طرح برنامه سازمان ما یکجا به عنوان خواستهای فوری بیان شده اند." "البته تردیدی نیست که طرح مجموع این خواستها در یکجا بمعنی این نیست که ما تصور

می کنیم همه آنها یکجا و به نحوی خلق الساعه عملی خواهند شد، شکی نیست که شکل گیر دولت طراز نوین شورائی که بنا به تعریف فوق بر پایه درهم شکستن ماشین دولت بورژوازی قابل تحقق است بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بوجود آمدن دمکراسی وسیع نامحدود انقلابی قابل تصورات "نق" قولها از راه کارگر شماره ۴۸ - تا کیدها از ما است)

این مجموعه استدلالها می است که گویا مخاطبین راه کارگر با یستی از طریق آن پاسخ منفی سئوالی را که در ابتدا مطرح گردید دریا بند و هما نظور که خواننده خود نیز ملاحظه میکند راه کارگر علی رغم تا کید بر انقلاب مداوم علی رغم آنکه مطالبات فوری و حداد قتل را در برنامه خود "یکجا" طرح کرده است. خواستهای فوری و حداد قتل را از یکدیگر جدا میکند، مطالبات فوری پرولتاریا را در چارچوب انقلابات بورژوازمکراتیک طراز کهن محصور میسازد. حقیقت آن است که از نظر راه کارگر بدون سرنگونی رژیم ولایت فقیه و ایجاد "دمکراسی وسیع و نامحدود که طی آن سازماندهی طبقه کارگر گسترش یافته و آگاهی کارگران ارتقا یابد، شعارها اثر که در برگیرنده مطالبات فوری پرولتاریا هستند (فی المثل درهم شکستن ماشین دولتی فاقد اهمیت عملی اند و اساساً تحقق چنین مطالباتی را بدون آنکه یک دوره "دمکراسی وسیع" ایجاد شده باشد غیر قابل تصور میدانند. از اینرو است که شعار راه کارگر نقداً پیش به سوی سرنگونی استبداد فدا حتی و برقراری یک "دمکراسی" یعنی مطالباتی که مجموعاً در چارچوب یک جمهوری بورژوائی می گنجند) (درمی آید). (راه کارگر - شماره ۴۷)

می بینیم که طرح یکجای مطالبات فوری و حداد قتل در برنامه پیش از سرنگونی جمهوری اسلامی، هیچ مانعی بر سر راه راه کارگر ایجاد نمیکند که در عمل این مطالبات به بعد از سرنگونی رژیم محول نشود.

راه کارگر با آوردن عبارت "خلق الساعه" و بازی با کلمات از قبیل اینکه یک خواست حداد قتل از لحاظ منطقی (و نه صرفاً زمانی) مقدم بر تحقق خواست انتقالی است اما این تقدم منطقی نافی همزمانی دو خواست و یا حتی تقدم پاره ای از خواستهای دسته دوم بردسته اول نیست و غیره سعی کرده است تا

از میان نثریات

ضمن انتقال آشفته فکری خود به خواننده، در ذهن او ایجاد انحراف نماید. اما این تلاش عبث و ناموفقی است. هیچکس صحبت از "خلق الساعه" بودن و یا نبودن مطالبات طبقه کارگر نکرده است. اگر مطالبات فوری بمعنی آن خواسته‌هایی است که در مرحله فعلی قابل اجرا است، در این صورت نمی‌توان فقط آن را ترویج نمود و عجلتاً در این مرحله انقلاب این خواسته‌ها را فقط بر روی کاغذ و در صفحات برنامه با خطوط درشت نوشت و اجرای آن را به یک مرحله دیگر موکول نمود. حقیقت آن است که راه کارگر در چارگیج سری است. در کار و از برنامه حد اقل یک درک عقب مانده و مغشوش است. در دستگاره فکری راه کارگر برنامه حد اقل پرولتاریا نه بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی، بلکه بر طبق وظایف انقلاب بورژوا دمکراتیک طراز که تنظیم میشود. راه کارگر نمیخواهد در کند که برنامه حد اقل پرولتاریای ایران مشتمل بر یک سری خواسته‌های فوری سیاسی و اقتصادی است که با عطف توجه به مجموعه شرایط جامعه ایران تنظیم میشود بگونه‌ای که اولاً این خواسته‌ها قابل اجرا است و در ثانی برای گذار به سوسیالیسم عملی کردن این خواسته‌ها ضروری است. لنین می‌گوید: "برنامه حد اقل حزب ما یعنی اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجرا است و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی به جلو عملی کردن سوسیالیسم ضروری است" (دوتا کتیک - تاکید از ما است.)

راه کارگر نه تنها مطالبات فوری و برنامه حد اقل پرولتاریا را از یکدیگر تفکیک میکند، بلکه علاوه بر آن برخی از اهداف فوری و در خواسته‌های عاجل پرولتاریا را - مثل درهم شکستن ماشین دولتی و کنترل کارگری - در ردیف مطالبات سوسیالیستی قرار میدهد و آنجا که انقلاب ایران، یک انقلاب سوسیالیستی نیست و کمونیستهای ایران بعلل عینی و ذهنی نمی‌توانند معمول داشتن فوری سوسیالیسم را هدف خود قرار دهند. طبیعتی است که مطالبات مربوطه نه در مرحله فعلی، که در مرحله بعدی سوسیالیستی قابل تحقق گردد. بدین ترتیب نخست برخی از مطالبات فوری طبقه کارگر، مطالبات سوسیالیستی قلمداد میشود و دوم که ناگزیراً زاولی نتیجه

میشود، عملی کردن آن موکول به یک دوره و مرحله دیگر متماً نیز از مرحله فعلی انقلاب سپرده میشود. در جنبش انقلابی روسیه نیز بودند چریک‌ناتی که در پیس پرده‌ای از الفاظ شبه مارکسیستی این حقیقت را که فوراً نمیتوان سوسیالیسم را معمول داشت و وسیله توجیه سیاسی، قرار میدادند که موجب تعویق آن اقدامات فوری انقلاب میشد، اقداماتی که از لحاظ عملی موجباتش فراهم شده بود و بی‌آنطور که لنین مطرح میساخت اقداماتی که غالباً هنگام جنگ بوسیله یک سلسله از دولت‌های بورژوازی عملی گردیده است. (وظایف پرولتاریا در انقلاب)

لنین همچنین در پاسخ به همین دسته از نیروهای سیاسی می‌گفت: "در مورد اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین و تمام بانکها سندیکا‌های سرمایه داران و یا بهر حال برقراری کنترل فوری شوراهای نمایندگان کارگران بر آنها و قس علیهذا، که بهیچوجه معنایش معمول داشتن سوسیالیسم نیست. بایدی چون و چرا یا فشاری بعمل آید و این اقدامات حتی الامکان از طریق انقلابی به موقع اجرا گذارده شود" (همانجا - تاکید از ما است)

بدون شک راه کارگر نمی‌تواند اذعان نکند که لنین نیز به انقلاب مداوم اعتقاد داشت! و نه تنها اعتقاد داشت بلکه بدان عمل میکرد، اما لنین انقلاب بی وقفه را وجهه المصالحه مطالبات فوری و قابل اجرای لحظه فعلی نمیکرد.

مارکس و انگلس نیز در مانیفست حزب کمونیست و خطابه مارس ۱۸۵۰ اجزایین نکردند. مارکس بر انقلاب مداوم پای می‌فشرد و در همان حال روش پرولتاریا در قبالت طبقات ارتجاعی و نهادهای بورژوازی را روشن ساخت. مارکس نیز به بانه انقلاب بی وقفه و وظائف عاجل پرولتاریا را به طاق نسبیان نمی‌سپرد و بایه سبک راه کارگر فقط به طرح آن در برنامه اکتفا نمی‌کرد. مارکس چگونگی تحقق مطالبات فوری را واضحاً بیان میکرد. مارکس در همان خطابه که راه کارگر بدان استناد جسته است، کارگران را در قیامی که پیش روی داشتند به تسلیح فرا میخواند و از آنان میخواست تا با تشکل در شورا‌های محلی، مجامع کارگری و غیره ارگانهای اقتدار خود را

مستقر ساخته و به حفظ دست‌آوردهای انقلابی خود بپردازند. مارکس پرولتاریا را به اعمال مقاومت و زور در قبالت خلق سلاح خود تشجیع میکرد. راه کارگر اما میخواهد برنامه حد اقل پرولتاریا را در چارچوب خواسته‌های عمومی انقلاب بورژوا دمکراتیک کهن، محدود سازد، در هم شکستن ماشین دولتی را از برنامه حد اقل حذف میکند و فوریت آن را در عمل منتفی می‌شمارد، اگر هم این مقوله را در برنامه خود مینویسد (و این حد اکثر ادیکالیسم راه کارگر بحساب می‌آید) در همان حال غیر عملی بودن آن را نیز تبلیغ میکند، اما در عوض از انقلاب مداوم حرف نمیزند. تا کید بر انقلاب مداوم یک چیز است و سوره شعارهای مارکسیستی را زدن چیز دیگر. راه کارگر "در این باره که مارکس و انگلس پس از تجربه کمون لازم دانستند که مانیفیست کمونیست را که تا اندازه‌ای کهنه شده بود تکمیل نمایند و این حقیقت را روشن سازند که طبقه کارگر نمی‌تواند ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را بطور ساده تصاحب کند و باید آن را درهم شکند" (انقلاب پرولتری و کاتوستکی مرتد) یک کلمه هم نمی‌گوید. راه کارگر این تجربه کمون را از خاطر می‌برد و این درست همان نکته‌ای است که یک انقلاب واقعاً خلقی را از یک فرم بورژوا لیبرالی متمایز می‌سازد.

مشکل راه کارگر آن است که بعضی اوقات از انقلاب واقعاً خلقی صحبت میکند و هم آنکه این خلق را (کارگران و زحمتکشان) برای به زیر ضرب بردن و داغان کردن دستگاره دولتی و ارگان سرکوب و ستم، مقید به گرفتن جواز بی‌اسم "مرحله دمکراتیک" و "دمکراسی سیاسی" می‌گرداند. جالب تر آنکه این توجیحات دنباله روانه زمانی از جانب راه کارگر صورت میگیرد که کارگران و زحمتکشان ایران انقلاب ۵۷ را پشت سر گذارده‌اند. هر کس که قیام بهمین و تحولات بعدی را از خاطر نبوده باشد بدون شک نمی‌تواند حمله به نهادهای ستم و سرکوب و زیر ضرب گرفتن دستگاره دولتی توسط عموم توده‌های انقلابی، ایجا دشکلهای توده‌ای و اعمال کنترل کارگری از طریق شوراها در واحدهای تولیدی و مثالهم را انکار نماید. کارگران و عموم زحمتکشان ایران در مبارزات خود علیه رژیم سلطنتی به تجربه دریافته بودند که طبقه حاکم سلطه ستمگرا نه خود را از طریق ارتش، شهربانی، ساواک و

تمام دستگا‌های اداری خود بر مردم اعمال میکنند آنان دریافته بودند که با بیستی این ابزارهای اعمال دیکتاتوری طبقه حاکم را در هم بشکنند و ارگانهای اقتدار خود را جایگزین آن نمایند. کارگران و زحمتکشان ایران در انقلاب بهمین به عینه نشان دادند که چنیین مطالباتی در حکم درخواستهای فوری آنهاست و آنها خود این سلسله درخواستها را در هر کارخانه و محله و خیابان، حتی پیش از آنکه سر و کله شان در برنامه نیروهای سیاسی پیدا شود بطور نسبی عملی کردند.

اگر ما رکس با تا کید بر شیوه‌های انقلابی، مطالبات کارگران را همه جا فراتر از مطالبات دمکراتها مطرح میساخت و فی المثل متذکر میشد که در آغاز جنبش و تحت شرایطی که کارگران هنوز نمی توانند اقدامات بلاواسطه کمونیستی را پیشنهاد نمایند" باید پیشنهادهای دمکراتها را (دمکراتها به نحوی رفرمیستی و نه انقلابی عمل میکنند) به حد منطقی اش برسانند و آن پیشنهادات را تبدیل به حملات مستقیم علیه مالکیت خصوصی کنند. مثلا اگر خرده بورژوازی خریدار آهن و کارخانجات تراپیشنها دکنند، کارگران باید درخواست کنند که اینها بمانند به املاک مرتجعین، بدون غرامت مصدوره شود، اگر مالیات نسبی از طرف دمکراتها پیشنهاد شود، آنگاه کارگران باید مالیات تصاعدی را خواستار شوند..... بنا بر این تقاضاهای کارگران باید طبق اقدامات و امتیازاتی که دمکراتها پیشنهاد می کنند تنظیم شود" (خطا بیه مارکس)

دعوی راه کارگر مطالبات فوری کارگران را که عموم توده های انقلابی در انقلاب بهمین ظرفیت های بالفعل خود را برای عملی کردن آن نشان دادند، از دستور خارج ساخته و این درخواستها را غیر عملی قلمداد میکنند. با این حساب کارگران و زحمتکشان ایران، هم به لحاظ اینکه در انقلاب بهمین منتظر نماندند تا یک مرحله ای سپری شود و در صفت بندی نیروهای طبقاتی تغییراتی موافق میل راه کارگر حاصل آید و دست به چینی اعمالی زدند، و هم به لحاظ فقدان استعداد برای درک "دمکراسی سیاسی" ، با بیستی مورد سرزنش راه کارگریز قرار بگیرند.

اما راه کارگر نه تنها تجارب تاریخی را نادیده میگیرد، نه تنها میدان فعالیت کمونیستها و نقش پرولتاریا را محدود و تصویر میکند، بلکه در انتظار "دمکراسی سیاسی" و "سازماندهی وسیع" ، پرولتاریا و دیگر زحمتکشان را از عمل مستقیم باز میدارد. راه کارگر به صراحت نمی گوید که این "سازماندهی وسیع" را تحت چه شرایطی انجام پذیر می شمارد. و در شرایط مشخص ایران این کدام دمکراسی است که مضمون "متضمن سازماندهی و بسیج طبقه است؟ البته تمامی شواهد دال بر آن است که منظور راه کارگر از دمکراسی، همان دمکراسی بورژوازی نهضت آزادی و امثالهم است که کارگران و زحمتکشان شهر و روستا فعلا با بیستی آن را پذیرا شوند و بدان قناعت ورزند، تا بعد از ویرسایه این دمکراسی جنبش روبه تکامل نهد و پرولتاریا مبارزه مستقیم تر خود را با بورژوازی پیش برد. خوشبختانه در سطح جنبش بحثهای مفصلی حول مسئله دمکراسی انجام یافته است و امروز نمیتوان با ذکر کلیاتی از قبیل اینکه "دمکراسی ابزار قدرتمندی در دست پرولتاریاست" و اینکه "دمکراسی مکتب آموزش پرولتاریاست" سروته قضیه راه آورد و پیرامون بورژوازی لیبرالهای "دمکرات" به توهم پراکنی پرداخت. "دمکراسی بورژوازی خود را به تعمیم ظاهری حقوق سیاسی و آزادیهای هم چون حق اجتماع، حق تشکل اتحادیه ها، آزادی مطبوعات به نحوی مساوی به همه شهروندان محدود ساخته است. در حالی که در عمل و بویژه با توجه به بردگی اقتصادی توده های کارگر، استفاده وسیع از این حقوق و آزادیها برای کارگران در دمکراسی بورژوازی ناممکن است"

(برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) تاکید زماست)

اگر کسی بخواد با مسئله دمکراسی برخوردی جدی و عمقی نداشته باشد نمیتواند در خصوص ماهیت این دمکراسی تلویحا سکوت کند و به یک سلسله تصمیمات ظاهری در باب حقوق سیاسی و استفاده وسیع از این حقوق و غیره و ذالک قناعت و رز دو شرایط واقعی زندگی توده های استثمارشونده را فراموش کند. راه -

کارگر که بطور جدی نمی خواهد توده های از قبیل نفوذ بورژوازی آزاد گردند، بدون توجه به این حقایق و تمایل به کتمان ماهیت ارتجاعی ضد دمکراتیک تمامیت بورژوازی ایران، بر تحو بورژوازمکراتیک نوع کهن لجاجت و اصرار میورزد دچار آنچنان آیین پرستی خشک مغزنازانه است که قادر به دیدن مضامین نوین نیست همه مساعی خود را وقف مطالب و مقبول جلو دادن آنچه که دیگر منسوخ گشته است می نماید. از اینرو راه کارگر عملا به القای موهومات خرده بورژوازی مشغول میگردد و چه بخواد، چه نخواهد، موجب تیره ساختن ذهن کارگران میگردد.

در همین رابطه است که "اقلیت" اینک هم بورژوازی لیبرال و هم جناح بازار در نشریات خود مورد حمله قرار داده است و معروض شماست واقع میشود، که چرا دمکرات منشی دسته اول را ندیده است و چرا از خوف "ولایت فقیه" بسوی بورژوازی لیبرال خیب برنداشته است! اگر حزب توده "دمکراسی اجتماع" مورد نظر خود را در استقرار رژیم جمهوری اسلامی یافت، راه کارگر بر آن اسد تا با نفی این رژیم به "دمکراسی سیاسی (بورژوازی) دست یابد. راه کارگر اپورتونیسیم، خیانت و دنیا له روی حزب توده اکثریت و توجهیات آنها در دفاع از یکی از ضد دمکراتیک ترین رژیم های عصر حاضر، مستمسک میسازد تا دنیا له روی و دفاع خود از دمکراسی بورژوازی را توجیه کرده و به هدف اصلی همانا فراموش کردن و در سایه قرار داد دمکراسی توده ای است برسد. بیهوده نیست که راه کارگر ما هیت طبقه ای حکومت جایگزین جمهوری اسلامی را مکتوم میدارد. اگر شما راه کارگر با زهم بپرسید که در فردای روزیک حکومت فعلی به زیر کشیده میشود قدرت دولت با بیستی در دست چه طبقاتی قرار گیرد؟ آداره امور مملکت توسط چه کسانی انجام میشود نقش کارگران و زحمتکشان در این زمین چیست؟ رابطه قوای مقننه و مجریه چگونه است؟ آیا پرولتاریا و متحدین او در انقلاب خرابکاری و مقامتی از جانب طبقات ارتجاع و ضد انقلابی مواجه خواهند شد یا نه و آیا مقامت ضد انقلابی را چگونه در هم خواهند



شکست؟ و... راه کارگر با زهم بطور فلاکت باری از پاسخ صریح طفره خواهد رفت و بجای دو کلمه حرف حسابی، چندین صفحه را در توجیه گیج سری های خود ذکر ملاحظاتی کلی که مسئله اصلی را توضیح نداده و در خدمت کتمان سردرگمی سیاسی قرار میگیرد سیاه خواهد کرد. از اینجا میتوان پی برد که چرا راه کارگر اصرار میورزد توجه خواننده را بر تا کیدات خود نسبت به انقلاب مداوم جلب کند و آن را با و راند. ما دیدیم که تا کیدتو خالی بر انقلاب مداوم حتی چنانچه یکی از مشخصه های اصلی سازمان راه کارگر هم باشد، بخودی خود فاقد معنای عملی جدی است.

کمونیستها هم از روی ثنوری وهم از تجارب عملی انقلاب بهمین ماهیت ارتجاعی و ضد دمکراتیک تمامیت بورژوازی ایران را دریافته اند. تجربه قیام بهمین به کارگران و زحمتکشان می آموزد که برقراری یک دمکراسی واقعی و پایداری مستلزم خرد کردن سرتاپای ماشین دولتی، درهم شکستن تمام ارگانهای سرکوب نظامی رژیم به عنوان ابزارهای ستگیری و دیکتاتوری طبقه سرمایه دار و ایجاد ارگانهای اقتدار توده ای است. فقط تحت یک چنین دمکراسی توده ای است که شرایط برای گذار به سوسیالیسم تسهیل میشود. جمهوری دمکراتیک خلق که یک دمکراسی توده ای است و توده ها بطور مستقیم و بلاواسطه به اعمال حاکمیت خود می پردازند و مستمرا از جانب سازمان تبلیغ و ترویج گشته است، یگانه شکل حکومت انقلابی جانشین است.

راه کارگر نیز که در نشریات خود به طرح جمهوری دمکراتیک خلق پرداخته است، اگر بخواد سخنانش در مورد جمهوری دمکراتیک خلق چیزی فراتر از ستایش زبانی باشد، با بیستی صراحتا این شکل حکومتی را به عنوان حکومت جایگزین بپذیرد. اما واقعیتها نشان میدهد که راه کارگر هنوز فاقد تهور لازم در برداشتن این گام به جلو است. راه کارگر یک پای خود را به سمت جلو از زمین بلند کرده است، اما هنوز مردد است که آن را به سمت جلو روی زمین بگذارد، یا آنکه سر جای اولش.

* اکثریت (جناح کشتگر) و...

شماره ۴۶ نشریه " فدائی " ارگان اکثریت جناح کشتگر، مقاله ای درج کرده است با عنوان " مبانی دیدگاه توده ای در مباحث اکثریت " (منظور اکثریت جناح نگهبان است). نویسنده مقاله با ذکر حضور برخی مبانی دیدگاه توده ای درون بحثهای اکثریت (ج-ن) توصیه میکند جهت آنکه " بیشترین امکان برای تقویت دیدگاه اصولی " درون اکثریت (ج-ن) فراهم گردد " امکانات رهبری راست " آن برای مصون نگاه داشتن این مبانی به حداقل برسد، با بیستی مباحث داخلی بر سر " مبانی دیدگاه توده ای " و " ضرورت گسست از این مبانی " متمرکز شود. از جمله این مبانی دیدگاه توده ای اعتقاد به " راه رشد غیر سرمایه داری "، " انکار رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک " و دنباله روی از نیروهای غیر پرولتری و همچنین " دنباله روی از مصالح سیاست خارجی اتحاد شوروی و کلیشه برداری از نظرات و سیاستهای رایج آن ذکر میشود.

اکثریت (ج-ک) قطع نظر از اینکه از این طریق میخواهد " دیدگاه اصولی " درون جناح برادر (ج-ن) و از آنجا رهبری " چپ " آن را نسبت به " رهبری راست " آن تقویت کند تا به کمک آن یک بلوکار فرمیست جدید بنا کند، همچنین میخواهد با یک تیر دو نشان بزند. بدین معنی که هم میان اکثریت (ج-ن) و حزب توده تفاوت و تمایز قائل شود و هم میان خود و جناح برادر تمنا خط و مرز بکشد. ما پیش از این درباره یکسانی مبانی دیدگاه های اکثریت (هر دو جناح) و حزب توده بارها سخن گفته ایم. هر کس ولواندکی با مارکسیسم - لنینیسم آشنائی داشته باشد، با مطالعه نشریات این جریان قطعاً به این حقیقت پی برده است که هیچ حدود مرزی پایه های ایدئولوژیک سیاسی و کنه ایده ها و افکار حزب توده و اکثریت (هر دو جناح) که سازش طبقاتی و فر فرما، جایگزین مبارزه طبقاتی و انقلاب میکند، از یکدیگر جدا نمیسازد. اگر تفاوتی میان این جریانات اپورتونیستی وجود داشته باشد، تفاوت در شکل و در ظاهر است و تلون ظاهری

هما نظور که لنین می گوید نافی یکسانی در پای و ماهیت نیست.

ما همچنین در مورد مبانی دیدگاه توده ای آقایان کشتگری در زمینه مرحله انقلاب، رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک " راه رشد غیر سرمایه داری " یا " راه ترقی اجتماعی " صحبت کرده ایم و با تمایزات مصنوعی این جریان و حزب توده در این زمینه ها آشنائی یافته ایم. اکنون ببینیم ادعای تمایز اکثریت (ج-ک) و دیگر اپورتونیستها در عرصه دنباله روی از مصالح و سیاستهای رایج اتحاد شوروی تا چه اندازه واقعی است.

یکی از عرصه های مهمی که از طریق آن میتوان این ادعا را از نزدیک و ارسی کرد تحولات اخیر جامعه شوروی، جهت گیری نشر، " فدائی " و مباحثی است که تا کنون در این باره درج کرده است. صفحات زیادی از این نشریه در خدمت تبلیغ و اشاعه ایده ها و نظرات است که از جانب گوربا چف و آندسته از افراد یا جریاناتی که در سمت راست او ایستاده اند مطرح گردیده است. نشریه " فدائی " بی آنکه ذره ای انتقاد در سیاستها و تحولات مربوط ببیند، بی چون و چرا به دفاع از آن برخاسته. ضمن تأیید تمام و تمام آن به آشکارترین شکل نه تنها دنباله روی خود از سیاستهای رهبری حزب کمونیست شوروی را عرضه میدارد، بلکه به گشت به عقب، لبیرا لیزه کردن اقتصاد دوسیا در جامعه شوروی را نیز تجویز میکند.

حقیقت آن است که نا هنجاریها متعدد جامعه شوروی که مدتها تلاش میشد پنهان نگاه داشته شود، به آنچنان مرحله گام نهاده است که پیرده پوشی آن ممکن نیست. گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که دو سال پیش توسط گوربا چف - بیست و هفتمین کنگره حزب را که گردید، پیرد از روی انحرافات و نارسائی های " اقتصاد اجتماعی " برداشت. به صراحت از " تحجر ناپویائی شیوه های اداره "، کاهش تحرک در کارها، " رشد دیوان سالاری " و حضور پدید هائی چون " رشوه خواری "، " دزدی "، " مال اندوزی "، " لاقیدی " و مهمتر از آن عدم تحقق برنامه های پنج ساله نهم و دهم و گرایش به رکود در اقتصاد شوروی صحبت بمیان آورده



اکثریت (جناح کشتگر) و...

آشکارا تکامل اقتصاد سوسیالیستی است منجر خواهد گشت. کار بست و تقویت اصل " بهره‌وری بنگاه‌های مستقل" بمعنی آن است که هر بنگاه تولیدی خواهان قیمت‌های بالاتری برای فروش محصولات خود، و قیمت‌نازل تری برای محصولات دیگر بنگاه‌ها می‌گردد!

نیازی به توضیح نیست که چنیــــن سیاست‌هایی در امر برنامه‌ریزی اخلال و اختلال ایجاد می‌کنند و بدون هیچ‌گونه تردیدی، بر نابرابری درآمدها افزوده و تشدید و تعمیق ناهنجاریهای اقتصادی - اجتماعی را در پی خواهند داشت. سیاست‌هایی که نه در جهت شکوفائی و تکامل اقتصاد سوسیالیستی به پیش، بلکه بازگشتی است به عقب، و جملگی این سیاست‌ها که توسط برخی از مسئولین حزب کمونیست شوروی از لحاظ ماهوی به "نپ" نیز تشبیه شده است با استقبال بی‌شائبه آقایان اکثریتی مواجه گشته است.

اپورتونیست‌ها، فرصت را مغتنم شمرده و با سواستفاده از برخی انحرافات حزب کمونیست شوروی پس از مرگ لنین و دستاویز قرار دادن اشتباهات شخص استالین، زیر لوای انتقاد از بوروکراتیزم، به کنترل، تمرکز و برنامه‌ریزی دولتی حمله می‌کنند، آن را "بوروکراتیزم" و "استقلال موسسات تولیدی" را دمکراتیسم می‌خوانند و در این‌ها هو، هیچ فرصتی را جهت طرح دمکراسی ناب و ابراز آن جز از دیدگاه توری پرولتاریا از گفنی دهند! لنین در گزارش سیاسی کمیته مرکزی به یازدهمین کنگره حزب در مورد "نپ" نوشت: "ما یکسال عقب‌نشینی کردیم، حال باید بنام حزب بگوئیم: کافیس! آن هدفی که عقب‌نشینی تعقیب مینمود حاصل آمده است این دوران به پایان می‌رسد و به پایان رسیده است. اکنون هدف دیگری به میان کشیده می‌شود که عبارت است از تجدید آرایش قوا....."

اگر لنین در آن مقطع و در رابطه با تعرض انقلابی علیه بورژوازی و کسب پیروزی‌های متعدد، تحکیم تعرض و فتوحاتی که طبقه کارگر گردان نائل گشته بود عقب‌نشینی را ("نپ") ضروری شمرد و یکسال بعد کفایت آن را اعلام داشت، اما اکثریت هم از این بابت، و هم از پابتاینگدا استالین "نپ" را تکرار نمود و تمرکز را ایجاد کرد، سخت‌برآشفته می‌شود و

این عوارض ناهنجار که سالهاست با شدت و ضعف در جامعه شوروی عمل می‌کنند و اساسا ریشه در انحرافات ریزیونیستی - کسب قدرت کمونیست شوروی دارد، امروزه آن درجه حدت یافته است که از سوئی بر سر راه تکامل اقتصاد سوسیالیستی نخستین کشورشوراها موانع جدی ایجاد ساخته است و از سوی دیگر، همین موانع رهبران حزب کمونیست شوروی را بفرک تغییر و "بهبود" اوضاع جامعه انداخته است. اما اینکه بر عمق و دامنه ناهنجاریهای اقتصادی - اجتماعی شوروی افزوده خواهد شد و یا آنکه جامعه شوروی از این وضعیت بیرون خواهد رفت، و راه تکامل اقتصاد سوسیالیستی را فرا روی خود خواهد گشود، به ما هیت سیاست‌ها و تحولاتی که پیش روی این جامعه گذاشته می‌شود منوط می‌گردد. واضح است که هرگونه تحول و سیاست جدیدی که بخواد با حفظ اصول و مبانی ریزیونیستی کنگره‌های بیست و بیست و دو حزب کمونیست شوروی انجام پذیرد و از انگشت گذاشتن بر ریشه‌ها امتناع ورزد، به تغییر اساسی مثبتی منجر نخواهد گشت. هم‌اکنون تحولات و سیاست‌های عملی جدیدی که در اتحاد شوروی در شرف انجام است و چارچوبهای اصلی آن به تصویب کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نیز رسیده است، توجه عموم کمونیست‌های سراسر جهان را بخود جلب کرده است. اساس این اصلاحات بر دو محور سیاست‌های جدید اقتصادی و تغییر روش‌های اداره کشور نهاده شده است. آن دسته از پیشنه‌داتی که جهت "بهبود" وضع اقتصادی مطرح گشته است و در چگونگی مسیر آتی اقتصاد سوسیالیستی و حیات اجتماعی امری تعیین کننده نیز محسوب می‌شود و از قضا تا ما مورد استقبال آقایان کشتگری نیز واقع شده است، همگی مبتنی بر استفاده و رواج مکانیزم‌های سرمایه‌داری و در درازمدت کنار نهاده شدن معیارهای آگاهانه - الویت‌ها، به نفع قوانین بازار است. بسط مناسبات کالائی - پولی در اقتصاد جامعه، بکارگیری اصل مشوق‌های مادی در واحدهای تولید، ارتباط بلاواسطه دستمزد کارگران با میزان درآمدها و موسسات مربوطه، نه تنها بهبودی در اوضاع اقتصادی کشور و حل مشکلاتی که امروز جامعه شوروی بدان دچار است ایجاد نخواهد کرد، بلکه به یک سلسله تناقضات و عوارض جدید دیگری که در تالیین

این سیاست را مورد حمله و انتقاد قرار می‌دهد و در پوشش حمله به استالین، لنین را تخطئه می‌کند. مبلغین آشتی طبقاتی و اقتصاد لیبرالی با اظهار آشکارا خشنودی از توقف "نپ" و در دفاع از تحولی مشابه آن برای شرایط امروز جامعه شوروی می‌نویسند: "امروزه در اتحاد شوروی بر سر مسائل نظیر این بحث می‌شود که چرا برنامه سیاست اقتصادی نوین ("نپ") لنین که برنامه صلح داخلی و ساختن صلح آمیز سوسیالیسم بود... به عرصه سیاسی گسترش پیدا نکرد. چرا فقط در عرصه اقتصادی محدودمانند و در این عرصه نیز پس از مدت کوتاهی ترک شد" چرا نظرات و سیاست‌هایی که حداکثر بیا نگرانی - های دوره‌ای خاص از تکامل تاریخ سوسیالیسم بودند... با خصوصیات اصلی نظام اقتصادی سوسیالیسم یکسان قلمداد گردیدند" (فدائی) شماره ۴۵ تاکید از ما است)

اکثریت (ج-ک) به جانبداری از کسانی که امروز در شوروی به انتقاد از کوتاهی دوران نپ می‌پردازند، نظرات و سیاست‌های ر که بر آن اساس سوسیالیسم در شوروی استقرار یافت آشکارا زیر سؤال می‌برند، آنرا از خصوصیات نظام اقتصادی سوسیالیسم متمایز می‌شمارند و "انحراف از تئوری لنینی ساختن سوسیالیسم" ارزیابی می‌کنند. اکثریت ختم "نپ" را توسط لنین، غیر لنینی و ظهور "نپ" جدید پس از آنکه چندین ده سال از سرگونی بورژوازی در اتحاد شوروی می‌گذرد، لنینی قلمداد می‌کند. نفی سیاست‌های لنینی در همان حال کوشش جهت آنکه سیاست‌های نوین رهبری حزب کمونیست شوروی در عرصه مسائل اقتصادی لنینی و نامود گردد، فشرده و مضمون تلاش‌های ردیلانه مقاله نویس نشریه "فدائی" را تشکیل می‌دهد. همانطور که ملاحظه می‌کنید نوک حمله آقایان - به تبع رهبری حزب کمونیست شوروی اقتصاد دبرنامه‌ریزی شده و تمرکز دولتی، و آلتز ناتیوآنان، لیبرالیزه کردن اقتصاد جامعه است. جامعه‌ای که در آن شیوه‌های تولید پایه توسعه روابط کالائی - پولی، جایگزیر روش‌های تاکنونی شود، درآمدها و موسسات نتایج نهائی فروش محصولات و دستمزد کارگران به این درآمدها بسته شود، هر موسسه تولیدی محصولات خود را مستقلا به موسسات منفرد





دیگر بفروشد و با زار انگسترش دهد و غیره و غیره .
اپورتونیستهای اکثریتی ، با وقاحت کم نظیری
تغییراتی را که بر مبنای آن قیمت کالاها بر
اساس عرضه و تقاضای واحدهای تولیدی
مستقل در بازار تعیین شود ، به فال نیکنک
میگیرند و آن را " بازسازی مکانیسم اقتصادی "
و جزو خصوصیات اساسی نظام اقتصادی
سوسیالیستی قلمداد می کنند .

" امروز در شوروی تنها در سطح دولت
مرکزی قیمت پانصد هزار کالا توسط برنامه -
ریزی مرکزی تعیین میشود ، هدف بازسازی
مکانیسم اقتصادی اینست که تا سال ۱۹۹۰
تعداد این کالاها به هزار کالا کاهش یابد و
بقیه قیمتها را عرضه و تقاضای واحدهای تولیدی
در بخش تولید کالاها سرمایه ای و بخش
تولید کالاها مصرفی تعیین کند . " (فدائی "
شماره ۴۳)

چنین است استقبال بی شائبه
اکثریت ، از رواج کار کردها و معیارهای اقتصاد
سرمایه داری و تائیدی کم و کاست سیاستهای
رهبری حزب کمونیست شوروی . اگر ما رکسیسم -
لنینیسم در روند تکامل سوسیالیسم بر محدود
گشتن حقوق بورژوازی و سرانجام نابودی آن
تا کید میوزد و براندازی نابرابری اجتماعی
را مدنظر داریم ، سوسیال - رفرمیسم که خود را به
لباس مارکسیسم - لنینیسم می آراید ، در
خلاف این جهت و برای تحکیم و تقویت این
حقوق گام میزند .

اما هنرا اکثریت (ج - ک) به همین جا
ختم نمی شود . اکثریت به همان سیاق که
طرفدار لیبرالیزه کردن اقتصاد است جاندار
لیبرالیسم در عرصه سیاسی نیز هست و به پیشواز
اقدامات گورباچف در این زمینه نیز می شتابد .
حقیقت آن است که نا هنجا ریهای جامعه
شوروی به عرصه اقتصاد محدود نمی شود .
گورباچف در گزارش خود به کنگره ۲۷ ، از
" بوروکراتیزم " و " بی مسئولیتی " ... نیز
سخن رانند و یکی از علل آن را " کاهش نظارت
بر فعالیت دستگاه شوراهای از سوی زحمتکشان "
خواند و برای سالم سازی جامعه " علینت " و
" دمکراسی سوسیالیستی " را بمان کشید .
واضح است که اقدامات و پیشنهادهای اصلاحی
چنانچه تقویت و افزایش نقش نهاد های
نمایندگی شوراهای و اعمال مستقیم اراده این
نهادهای در اداره امور کشور را مدنظر داشته
باشد ، بوروکراتیزم را به آنزوا خواهد راند . در

اکثریت (جناح کشتگر) و ...

آن صورت چنین اقداماتی بر وفق روشهای
لنینی کنترل از پائین است و نمی تواند مورد
حمایت طبقه کارگر نباشد . در این مورد لنین
مینویسد : " برای تکامل سازمان شوراهای و
حکومت شوروی باید بی اندک سستی کار کرد .
برای تبدیل اعضا شوراهای به " پارلمان نشین "
و با از طرف دیگر به بوروکراتیک تمایل خرده -
بورژوازی وجود دارد . علیه این تمایل باید
از طریق جلب تمام اعضا شوراهای به شرکت عملی
در اداره امور مبارزه نمود . شعب شوراهای در
نقاط زیادی به ارگانهای تبدیل میشوند که
متدرجاً با کمیسرها آمیخته میگردند . هدف ما
جلب همگانی تهیدستان به شرکت عملی در
اداره امور است ... هدف ما اجرای مجانی
وظایف دولتی به توسط هر زحمتکشی پس از
پایان " درس " هشت ساعت کار تولیدی
است . انتقال به این مرحله کاری است بس
دشواری و شیکه استحکام قطعی سوسیالیسم
فقط در همین انتقال است " (وظایف نوپستی
حکومت شوروی)

اما گورباچف نه از کنترل تسوده ای
سازمانهای کارگری و ایفای نقش اعضا
شوراهای در اداره امور کشور ، بلکه حداکثر از
" مشارکت بیشتر مردم " صحبت میکند .
دمکراسی سوسیالیستی رنگ می بازد ، تغییر
چهره میدهد ، نقش کارگران در اداره امور از
خاطر می رود و سرانجام آنچه که از این " دمکراسی "
در عمل به اجرا در می آید ، بازگشایی و رونق
کلیساها ، رواج مذهب و غیره و نالکاست .
دمکراسی سوسیالیستی ، شکل شورائی
حکومت و دمکراسی برای اکثریت عظیم زحمت -
کشان است . دمکراسی سوسیالیستی
(کارگری) از هر گونه افکار لیبرالیستی و
ایده های خرافی در مورد دمکراسی عمومی و
امثالهم میرا است و در یک کلام دمکراسی
سوسیالیستی چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا
نیست . اما حزب کمونیست شوروی که مدت ها
است مارکسیسم - لنینیسم را به تحریفات
رویزیونیستی آلوده است ، اصل مارکسیستی
ضرورتی چون و چرا ی دیکتاتور پرولتاریا
در تمام طول پروسه انتقال از جامعه سرمایه -
داری به کمونیسم را زیر پا نهاده است . مارکس
این ضرورت را چنین بیان میکند ، " بیمن
جامعه سرمایه داری و کمونیستی دوران
تبدیل انقلابی جامعه اول به جامعه دوم قرار

دارد . متناسب با این دوران یک دور
انتقال سیاسی نیز وجود دارد و دولت ای
دوران نیز چیز دیگری جز دیکتاتور انقلاب
پرولتاریا نیست " (انقلاب پرولتری و کائوتسک
مرتد)

لنین نیز با تا کید مکرر بر این مسئله
و خاطر نشان ساختن دشواریهای ای
انتقال بخاطر نفوذ بورژوازی و نوسانات خرده -
بورژوازی که در روحیات توده های ایجا دتزلزل
می نماید ، بر ضرورت دیکتاتور پرولتاریا
تا کید ورزیده و میگوید : " ما دامکه طبقات برج
هستند و بورژوازی سرنگون شده در یک کشور
حملات خود را علیه سوسیالیسم در مقیاس بین -
المللی ده برابر فزون تر میسازد این دیکتاتور
ضروری است " (تزهای گزارش مربوط به
تاکتیک حزب کمونیست روسیه در سومین کنگره
انترناسیونال کمونیستی)

حزب کمونیست شوروی در سایه عدو
از این اصل و تحریف اصول دیگر (م - ل)
زمینه های دشواریهای امروز جامعه شوروی
فراهم ساخت . امروز علیرغم آنکه رهبری حزب
کمونیست شوروی پیشنهادهای گورباچف را
پذیرفته است اما هنوز نتوانسته است اساسی
ترین این اصلاحات را در عرصه اجتماعی -
اجرا در آورد . مباحثات جاری میان طرفداران
و مخالفین اصلاحات اقتصادی هر روز به اشک
حادثی تحول می یابد . گرایش تدریجی
کمونیست شوروی ، گورباچف را به برداشتن
گامهای جدی و قاطع در جهت پررنگ کردن
انگیزه های اقتصاد سرمایه داری تشویق
ترغیب می کنند و با استقبال از سوی جناحها
مختلف بورژوازی جهانی نیز مواجهند . ام
کارگران و عموم طرفداران اقتصاد سوسیالیست
در رهنمودهای اقتصادی یا دشمنانها
از تمایل به بازگشت به اقتصاد سرمایه داری
می بینند و این موضوع را هشدار می دهند . ه
اکنون مباحثات داغی بر مسائلی فوق هم
سطح نیروهای حزبی و هم خارج از آن در جریان
است و کنفرانس حزب کمونیست شوروی -
عنقریب تشکیل میشود مهمترین وظیفه اش
ارزیابی دقیقتر این اصلاحات است .

اما همه این مسائل برای آقاییان
اکثریتی ، این شیفتگان دمکراسی ناب فاق
اهمیت است . اینان خواهان آنند که همگام
به یک زندگی مسالمت آمیز در جوار هم مشغول
گردند . دوستدار فعالیت آزادانه همه احزاب
در صفحه ۱۵

اعتصاب کوره پزخانه ها...

روز بیست و سوم خرداد ماه سال ۱۳۳۸ کارگران کوره پزخانه های تهران، اعتصاب شکوهمندی را علیه سرمایه داران سازمان دادند. در این روز سی هزار کارگر کوره پزخانه های تهران، کوره های آجرپزی را خاموش کردند، کار را در کوره ها متوقف نمودند و به کار فرمایان اعلام کردند تا تحقق خواسته های خود به سرکار بازنخواهندگشت. این اعتصاب در اعتراض به شرایط طاقت فرسای کار در کوره پزخانه ها و با خواست ۳۵٪ افزایش دستمزد صورت گرفت. این اعتصاب که عظیم ترین حرکت کارگری پس از کودتای ننگین شاه در مرداد ۱۳۳۲ بود، لرزه بر اندام سرمایه داران انداخت و در دستگاه حکومتی ولوله ای بپا کرد. تمامی ارگانهای سرکوبگر رژیم علیه کارگران اعتصابی بسیج شدند. مزدوران ساواک، پلیس، ارتش و ژاندرمری شبانه به کوره ها یورش بردند، کارگران اعتصابی و همسران و فرزندان آنان را به گلوله بستند، پنجاه تن از کارگران را به جرم پافشاری بر ابتدائی ترین حقوقشان به شهادت رساندند، دهها تن را زخمی ساختند و تعدادی از کارگران را دستگیر نمودند.

اعتصاب شکوهمند کارگران کوره پزخانه های تهران به لحاظ هماهنگی حرکت کارگران در کوره های مختلف و اعتصاب یکپارچه سی هزار کارگر آنهم در شرایطی که رژیم شاه دیکتاتور عریانی را بر جامعه حاکم نموده بود، از اهمیت و برجستگی خاصی در مبارزات کارگران کوره پزخانه ها برخوردار است، اما این نه اولین و نه آخرین بار بود که کارگران کوره پزخانه ها علیه شرایط توانفرسائی که در محیط کار روزنگی بر آنان تحمیل شده، دست به اعتصاب و اعتراض زده اند. کارگران کوره پزخانه ها بمثابه بخشی از طبقه کارگر ایران در معرض وحشیانه ترین شیوه های بهره کشی قرار دارند. صاحبان کوره ها با بهره گیری از پراکندگی کارگران در کوره های مختلف و ضعف شکل و آگاهی شان، آنان را به شدیدترین نحوی استثمار میکنند و در مقابل کارشاق و توانفرسا، حداقل دستمزد را به آنان می پردازند. دستمزد کارگران در کوره ها عموماً به شیوه کارمزدی پرداخت میشود، کارگران نه از حق بازنشستگی برخوردارند، نه در مقابل حوادث و سوانح ناشی از کار بیمه هستند و از حداقل امکانات ایمنی، رفاهی و بهداشتی

نیز محرومند. در کوره پزخانه ها نه تنها خود کارگران که همسران و فرزندان خردسال آنان نیز در فضای گردآلود و پویشیده از دود کوره ها در مقابل دریافت حداقل دستمزد به کار کشیده میشوند. آلودگهایی که در جو کوره ها برای سکونت کارگران ساخته شده، فاقد کوچکترین امکانات زیستی است و به همه چیز شباهت دارد جز مسکن. این شرایط وحشیانه استثمار سبب شده است که کارگران کوره پزخانه ها بطور مداوم برای کسب ابتدائی ترین حقوق خود با سرمایه داران در کشاکش باشند. طی سالهای اخیر بارها اعتراض و اعتصاب کارگران کوره پزخانه ها برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط کار توسط سرمایه داران و دولت حامی آنان سرکوب شده است. سرکوب اعتصاب کارگران کوره پزخانه های خاتون آباد تهران و قرچک و رامین در سال ۶۰، مقابله رژیم با کارگران کوره پزخانه های بروجرد که برای ۷۰٪ اضافه دستمزد اعتصاب کرده بودند و مقابله با اعتصاب کارگران کوره پزخانه های همدان از جمله مواردی است که رژیم به رودروئی با کارگران برخاسته است. اما پیگیری کارگران کوره پزخانه ها در مبارزاتشان نشان میدهد که آنان در مقابل سرکوب و اعمال فشار سرمایه داران تسلیم نشده اند و در تمام مبارزات در سال ۶۶، شاهداعتلای مبارزات کارگران کوره پزخانه ها هستیم. اعتصابات متعدد کارگران کوره پزخانه ها که در سال ۶۶ در شهرهای مختلف صورت گرفت، بیانگر این امر است. اعتصابات سال گذشته کارگران حدود بیست کوره پزخانه در همدان، ۵۰ کوره پزخانه در بوکان و اعتصاب کارگران کوره پزخانه های تبریز، ملایر، ارومیه، کرمانشاه، مریوان و... از جمله اعتصابات است. هستد که کارگران کوره پزخانه ها طی آن موفق شدند بخشی از خواسته های خود در مواردی تمامی خواسته هایشان را به صاحبان کوره ها تحمیل نمایند. کارگران تعدادی از این کوره پزخانه ها در مبارزات سال گذشته خود علاوه بر اینکه موفق شدند خواست افزایش دستمزد را به سرمایه داران بقبولانند، به پیروزی دیگری نیز دست یافتند و آن تحمیل پرداخت حقوق دوران اعتصاب بود. در این رابطه میتوان به اعتصاب موفق کارگران کوره پزخانه های تبریز اشاره کرد. کارگران کوره پزخانه ها در مبارزات سال گذشته خود در سایه اتحاد و حفظ هشیاری در مقابل سرمایه داران، سیاست ایجاد تفرقه در میان کارگران،

از صفحه ۱۴

وعده و وعیدهای فریبکارانه و تهدید و سرکوب را بی اثر نمودند و بار دیگر این حقیقت را به اثبات رساندند که کارگران در سایه اتحاد و با آگاهی به منافع خود، سرمایه داران را به زانو در خواهند آورد. طبقه کارگر ایران یا شهسادی اعتصاب کوره پزخانه های تهران در سال ۱۳۳۸ و یا دهزاران کارگری را که در مبارزه علیه سرمایه داران جان باختند، با گسترش مبارزه علیه طبقه سرمایه دار و نیل به رهائی طبقاتی خودگرا می میدارد.

دسته جات در کناری دیدیگرند. مبلغ دولت عموم خلقی " اندوا زدیکتا توری پرولتاریا منزجرند و خلاصه جهت یک پلورا لیسم سیاسی سینه میزند. مسئله اکثریت نه سوسیالیسم است و نه دمکراسی متناظر با آن، بلکه تکرار طوطی و آران چیزهایی است که رهبری حزب کمونیست شوروی بیان میکند. معهدا! این آقایان در نشریه خود در مورد مباحثی تفکر توده ای اکثریت جناح نگهدار قلم فرسائی میکنند و خود را از دنیا له روی مبری می شمارند و برای ردگم کردن سخت در تلاش اختراع تما یزات مصنوعی با حزب توده اند!

انکون خود خواننده قطعا بر بیهودگی این تلاشها واقف گشته است. دنیا له روی از " مصالح و سیاست خارجی اتحاد شوروی و کلیشه برداری از نظرات و سیاست های رایج آن در انحصار حزب توده و اکثریت جناح نگهدار نیست. خود این آقایان کشتگری بر مبنای همان دیدگاه توده ای، نشان داده اند که نسبت به دنیا له روی از مسائل جاری اتحاد شوروی، نه تنها دست کمی از دیگر پورتونیست رفرمیستها ندارند، بلکه بر آنان پیشی نیز گرفته اند. از آنجا که مبنای نظری کلیه رفرمیستها یکسان است و جعلی تبلیغات آنان از حد لزوم یک سلسله اصلاحاتی که پایه های اساسی نظام موجود را حفظ و تحکیم میکند و با منافع طبقه حاکم همساز است فراتر نمیرود، از اینرو هیچ تفاوتی در دستگاه فکری و روش عملی آنان نسبت به مرحله انقلاب ایران، نقش طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک و غیره وجود ندارد و تلاش اکثریت (ج-ک) نیز بر قائل گشتن تما یز میان خود این دسته جات در امر دنیا له روی از سیاست های رایج اتحاد شوروی نیز آب درهاون کوبیدن است!

طرح برنامه راه کارگر تجسم اپورتونیسیم و گنج سیری

امروزه کمتر زمانی را در ایران میتوان سراغ گرفت که "راه کارگر" را بمثابه مظهر مجسم تردید و نوسان، تناقضات بی انتها، گنج سیری، تزلزل و ابهام نشناسد.

کمتر نمونه ای را میتوان مثال آورد که این سازمان در قبال یک مسئله معین، موضعی اصولی، صریح، روشن و بدون ابهام اتخاذ نکند و به آن پای بند باشد. همه چیز می گوید که در حقیقت چیزی نگفته باشد. مواضع متعددی بر سر یک مسئله معین اتخاذ میکند. مدام بحسب شرایط موضع خود را تغییر میدهد و مدام بین نظرات ناسخ و منسوخ بخود می پیچد. یک روز شعار تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی را مترادف شعار "مرگ بر صلح" میدانند، روز دیگر همان شعار را بمثابه یک شعار اصولی می پذیرد. یک روز مدعی میشود که درهم شکستن ماشین دولتی "اقدامی صد در صد سوسیالیستی" است، روز دیگر از این ادعای خود عدول میکند. مدت ها از بندیزش شعار "برقرار با دجمهوری دمکراتیک خلق" سرباز میزند، اما یک روز اعلام میکند که بخاطر "شفافیت" بخشیدن به شعارهای خود، این شعار را نیز پذیرفته است. یک روز شعار آزادی و دمکراسی بی قید و شرط و نامحدود را سر میدهد، روز دیگر طی اطلاعیه ای با چند پیرانتزواکولاد و کروش، هم قید و شرط و هم محدودیت را می پذیرد. و البته ناگفته نماند که این همه مواضع ضدونقیض، نوسان و تردید نیز در زیر پوشش مبارزه با "پوپولیسم" "رفرمیسم" "سوسیال دمکراسی" صورت می گیرد و همراه است با بکارگرفتن، زشت ترین و نا هنجارترین کلمات و عبارات علیه مخالفین خود که بحسب مقایسه با ادبیات و شیوه برخورد مجاهدین مشابه است.

راه کارگر خود را مارکسیست-لنینیست و مدافع منافع طبقه کارگر نیز معرفی میکند، مع هذا تمامی نوسان و تردید، مواضع ضد و نقیض، نظرات ناسخ و منسوخ و شیوه برخورد این سازمان حاکی از چیز دیگری جز تفکرات عموم خلقی و خرده بورژوازی این جریان نیست. اکنون مدتی است که راه کارگر به تکاپو افتاده تا به این مواضع خود جنبه برنامه ای

نیز بدهد و این مواضع را به شکل یک برنامه تدوین شده عرضه نماید. در همین راستاست که طرح برنامه "راه کارگر" نیز انتشار یافته که حقیقتا تجسم تمام تناقضات و نوسانات و اپورتونیسیم این سازمان محسوب میگردد.

این طرح برنامه، معجون درهم آمیخته ایست از برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه (بلشویک) برنامه سازمان ما، و برنامه حزب توده. بخشهایی از دوبرنامه نخست عینا کپی برداری شده و در طرح برنامه راه کارگر گنجانده شده است، در این زمینه کافی است که هر کس مایل است، طرح برنامه راه کارگر را با دوبرنامه فوق مقایسه کند تا این کپی برداری را که اغلب بشکل نا هنجاری صورت گرفته است، ببیند، اما بعلا مختلف که توضیح آن در اینجا زائد است، از برنامه حزب توده کپی برداری نشده بلکه اقتباسی به چنان شیوه ظریف و "استادانه" صورت گرفته که در نظر راول بسادگی میتوان ندخواننده را گمراه کند، اما با بررسی نتیجه گیریهای طرح برنامه میتوان بخوبی آنرا در یافت و نشان داد. حال مقدماتا باید این مسئله بررسی گردد که آیا کپی برداری راه کارگر از برنامه بلشویکها و یا برنامه سازمان ما به طرح برنامه حصلت می پرولتری و کمونیستی داده است؟ لازم نیست که بندهند طرح برنامه راه کارگر بررسی گردد تا حقیقت امر آشکار شود، پرداختن به کلیات این طرح برنامه، مسئله را بقدر کافی روشن میسازد.

کمونیستها اهداف فوری و فوری و مشخص خود را طی دوبرنامه اهداف دراز مدت و کوتاه مدت، برنامه حدا کثرو حدا قل بیان میدارند. برنامه حدا کثرو هدف نهایی کمونیستها را نشان میدهد و برنامه حدا قل آن دسته از وظایف و اهدافی که بلاواسطه و فوری قابل اجرا و عملی هستند. راه کارگر پس از بحث و مجادلاتی که در گذشته با سازمان ما بر سر چگونگی ساخت برنامه و جایگاه مطالبات مشخص و فوری داشت و از جمله معتقد بود که "برخی مطالبات انتقالی مطرح در برنامه سچخا میانگینی از "برنامه حدا قل" و "برنامه حدا کثر" به شمار می آیند که مبین اغتشاش

کامل سچخا در تمام مطالبات حدا قل و حدا کثرو منسوخ و تحریف معنای مطالبات انتقالی است." (۱)

اکنون ظاهرا ساخت برنامه سازمان چگونگی روال منطقی موضوعات برنامه ای را بشکلی که در برنامه سازمان آمده است پذیرفته و حتی مطالباتی را که سابقا برای مدعی بود "میانگینی از" برنامه حدا قل" "برنامه حدا کثر" به شمار می آیند "عینا وارد طرح برنامه خود نموده است. راه کارگر همچنین در ظاهر امر، از ارائه سه برنامه برای سه مرحله انقلاب خودداری نموده و در مقدمه طرح برنامه خود یک از شکا هکارها پیش را که تاکنون در کپی "پوپولیستی" محسوب میشد، چنین ذکر میکند: "یکی دیگر از ویژگیهای مهم طرح برنامه حاضر، گنجاندن مطالبات انتقالی در بخش هدفهای فوری است. اینکار بر پایه ایستاد اعتقاد صورت گرفته است که انقلاب ایران در چارچوب سرمایه داری و در حدیک رشته اقدامات بورژوا - دمکراتیک محدود نمی ماند بلکه تداوم بی وقفه انقلاب و فراتر رفتن آن از سرمایه داری و انتقال به سوسیالیسم تنها شرط بازگشتنا پذیر و پیروزی قطعی آنست... با بین ترتیب بخش عملی طرح برنامه با آوردن مطالبات حدا قل و انتقالی در یک جا و بدون تفکیک اعتقاد قاطع ما را به انقلابی وقف بیان کرده ... (۲)

این حقیقت را بعدا نشان خواهیم داد که گفتار راه کارگر در این مورد صرفا یک ادعاست و آوردن همه مطالبات مشخص، عملی و فوری در یک برنامه، تنها یک تصدیق لفظی است که با تئوری سه مرحله ای یا منشویکی انقلاب که راه کارگر در عمل مدافع آنست، سازگار نیست، اما عالتا بر مبنای ادعا؛ راه کارگر به بررسی طرح برنامه آن میپردازیم در بخش نخست این طرح، که بخش تئوریک و عمومی است، راه کارگر نظرات و وظایف اساسی خود را توضیح میدهد، ده بند نخستین این بخش تقریبا یک کپی برداری کامل از برنامه بلشویکهاست. از همینجا نخستین سئوالی که پیش می آید اینست که آیا راه کارگر با این کپی برداری اعتقاد خود را به مارکسیسم - لنینیسم نشان داده است و به برنامه خود خصلت پرولتری بخشیده است؟ راه کارگر در مقدمه طرح برنامه خود توضیح میدهد: "در تنظیم طرح برنامه حاضر کمیسیون برنامه ضمن استفاده

الهام از سنت غنی برنامه نویسی جنبش کمونیستی، طرح برنامه تهیه شده توسط لنین (در سال ۱۹۱۷) را راهنمای خود قرار داده است و در این کار از تقلید نهراسیده است (۳) راه کارگر شنیده است که کمونیستهای می گویند که باید در تدوین یک برنامه تا آنجا که مابین با شرایط مشخص یک کشور مشخص مثل ایران وجود نداشته باشد، از برنامه های معتبر استفاده کرد و حتی بندهای از این برنامه ها را عمیاً در یک برنامه نقل نمود و بقول لنین از تقلید نهراسید، کاری که سازمان ما در تدوین برنامه خود کرده است، اما، وی تقلید را با کپی برداری یکی گرفته و دقیقاً خلاف "سنت غنی برنامه نویسی جنبش کمونیستی" عمل کرده است. لنین در زمینه تفاوت تقلید و کپی برداری در تدوین یک برنامه می گفت: "ما از این بابت که بگوئیم خواهان تقلید از برنامه های ارفورت هستیم کوچکترین ترسی نداریم. در تقلید از امری خوب ضرر نمی کنیم. اما تقلید تحت هیچ شرایطی نباید منجر به کپی برداری صرف شود. تقلید و به عاریت گرفتن تا بدان جا که مادر روسیه، شاهدهما نروندهای اساسی رشد سرمایه داری، همان وظایف اساسی برای سوسیالیستها و طبقه کارگر هستیم که ما بجا و برحق است. اما این شباهتهای اساسی تحت هیچ شرایطی نباید ما را به غفلت از زحمات خاص روسیه بکشاند. نمود هائی که با یستی در ویژگی های خاص برنامه کاملاً نمایان گردد." (۴) از همین روست که در برنامه بلشویکها، در بندهای بخش تئوریک و عمومی برنامه، این دستورالعمل و رهنمود بکار گرفته میشود. سرمایه داری بطور عام بلکه سرمایه داری روسیه با مشخصات اساسی آن ذکر میگردند و تضادهای و ممانعی که این سرمایه داری ببار آورده است بر ملا میگردد. از همین زاویه بود که لنین بهنگام تدوین یک برنامه برای حزب سوسیال - دمکرات کارگری روسیه به مخالفت با پیش نویس برنامه پلخانف برخاسته بود. لنین ضمن انتقاد به پیش نویس برنامه پلخانف که از سرمایه داری بطور عام سخن گفته بود نوشت: "این برنامه حزبی که عملاً مبارزه می کند نبوده بلکه توضیح اصول است و بیشتر حکم برنامه ای برای دانشجویان را دارد (مخصوصاً قسمت اصلی آن که مشخصات سرمایه داری را بیان میکند) و در واقع (برنامه ایست) برای دانشجویان

سال اول، آنجا که بطور عام از سرمایه داری سخن در میان است و نه از سرمایه داری روسیه. . . . برنامه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه باید با ذکر مشخصات سرمایه داری روسیه (و ادعا علیه آن) آغاز گردد و تا آن وقت خصمت سرمایه داری بین المللی ذکر گردد." (۵) او با زدر همین زمینه می گوید: "۱- نوع و نحوه فرمول بندی مهمترین قسمت طرح - که مربوط به مشخصات سرمایه داری می باشد - برنامه پرولتاریائی که علیه پدیده های کاملاً حقیقی یک سرمایه داری کاملاً مشخص مبارزه میکند، نبوده بلکه برنامه یک کتاب درسی اقتصادی است که بطور عام به توصیف سرمایه داری پرداخته است. ۲- این برنامه بویژه به درد حزب پرولتاریائی روسیه نمی خورد، زیرا در نتیجه این سیستم (فرمول بندی) سرمایه داری بطور عام معرفی شده و تکامل تدریجی سرمایه داری روسیه و تضادهای آن و مصیبتهای اجتماعی که بوسیله سرمایه داری روسیه بوجود آمده اند، کاملاً نادیده گرفته شده و پنهان نگاشته شده است. حزب پرولتاریائی روسیه باید در برنامه خود سرمایه داری روسیه را به محاکمه بکشد و اعلان جنگ خود علیه سرمایه داری روسیه را با صراحت کامل بیان نماید، این ضرورت بیشتر از آن جهت وجود دارد که در این رابطه برنامه روسیه نمیتواند مشابهاً به برنامه های اروپائی باشد." (۶) توضیحات لنین بقدر کافی روشنگر مسئله است، و تصریح میکند که برنامه کمونیستهای روسیه "باید با ذکر مشخصات سرمایه داری روسیه (و ادعا علیه آن) آغاز گردد" تا "تکامل تدریجی سرمایه داری روسیه و تضادهای آن و مصیبتهای اجتماعی که بوسیله سرمایه داری روسیه بوجود آمده اند" نشان داده شوند، و الا این تضادهای و ممانعی که "سرمایه داری روسیه" ببار آورده نادیده گرفته میشود و پوشیده می مانند. اما راه کارگر که گویا "تقلید" را با "کپی برداری" اشتباه گرفته است، در بندهای نخستین طرح برنامه خود را تا جاییکه ضرورت انقلاب سوسیالیستی نتیجه گیری میشود، عیناً از برنامه حزب بلشویک کپی برداری نموده (بطور حاشیه ای متذکر میشویم، که چیزی که راه کارگر اضافه نموده است، در بند دوم خود را ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران معرفی نموده که آنها را اقتباسی است از برنامه سازمان ما) و اسم آنرا گذاشته است "الهام از سنت غنی برنامه نویسی جنبش کمونیستی" راه کارگر در

حقیقت سرمایه داری ایران بلکه سرمایه داری روسیه را "محاکمه" کشیده است؟ چرا که برنامه "حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه" با "ذکر مشخصات سرمایه داری روسیه (و ادعا علیه آن) آغاز" شده است و نه سرمایه داری ایران. این در حقیقت چیزی نیست جز خودداری از محاکمه سرمایه داری ایران "ادعا علیه آن" و پرده پوشی تضادهای و ممانعی که سرمایه داری ایران ببار آورده است. ممکن است که راه کارگر مدعی شود که در بخش دیگری از طرح برنامه خود "شرایط مبارزه طبقاتی پرولتاریا در ایران" نه سرمایه داری روسیه بلکه سرمایه داری ایران را مورد بررسی قرار داده است. درست است که در این بخش راه کارگر به بحث پیرامون سرمایه داری ایران پرداخته است، اما از آنجا که در حقیقت، این بحث بصورت یک بند جداگانه عنوان شده است که ربطی به بخش عمومی و تئوریک برنامه ندارد، لذا نتیجه گیریهای بعدی نیز که بلافاصله خود را در وظایف فوری سیاسی نشان داده است، نه منتج از بررسی سرمایه داری ایران بلکه نتیجه گیری از بخشی است که سرمایه داری روسیه مورد بحث قرار گرفته است، یعنی انقلاب بورژوا دمکراتیک نتیجه گیری میشود.

در حالیکه در یک برنامه کمونیستی همانگونه که در برنامه سازمان ما نیز آمده است، می باید پس از آنکه یک بندهای سرمایه داری بطور عام اختصاص می یابد، سرمایه داری ایران بطور مشخص بررسی گردد، و جوهر مشخصه اساسی نظام اقتصادی کنونی ایران ذکر گردد، و تکامل تدریجی سرمایه داری ایران و وابستگی آن، به همراه تضادهای و ممانعی که از آن ناشی شده است، بیان گردد. راه کارگر در طرح برنامه خود در ستاین مهمترین مسئله را نادیده انگاشته است، بنا بر این کپی برداری راه کارگر از برنامه بلشویکها درست بعکس نتیجه ای میرسد که در روسیه رسیده بود یعنی توسط راه کارگر از مضمون انقلابی اش تهی میگردد. از این مسئله که بگذریم در همین بخش تئوریک و عمومی برنامه، آنجا که راه کارگر خود مستقلاً به اتخاذ موضع پرداخته است، یعنی فرمولبندیهای مربوط به بخش "انحرافات در جنبش بین المللی کارگری و کمونیستی" موضوع اپورتونیستی این سازمان عریان و آشکار میگردد. در این محبت راه کارگر چندین صفحه درباره انواع و اقسام انحرافات از سوسیال -

دمکراسی و اورگونیسم گرفته تا ترسکیسم، پوپولیسم، ماژونیسم و غیره و ذلک سیاه کرده است. در مورد هر یک نیز توضیحات مفصلی داده است. اما "ایجاز" برنامه نویسی راه کارگر هنگامی بروز میکند که یکی از مهمترین معضلات جنبش کمونیستی و کارگری جهان یعنی مسئله انحرافات رویزیونیستی، اردوگاه سوسیالیسم و رویزیونیسم خروشچفی میرسد. راه کارگر تنها چهارسطر از طرح برنامه خود را به انحرافات رویزیونیستی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و پاره ای از کشورهای سوسیالیستی اختصاص داده و چنین مینویسد:

"در احزاب کمونیست پاره ای کشورهای سوسیالیستی از جمله حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، انحرافات رویزیونیستی ناسیونالیستی و بوروکراتیک مبنی بر دفاع از امکان ساختن کمونیسم در یک کشور و تقدم قائل شدن نسبت به منافع بازرگانی و دیپلماسی شوروی نسبت به مصالح رشد انقلاب جهانی وجود دارد. همین ویس. گویا که قصد راه کارگر صرفاً این بوده است که حرفی بزند و ظاهراً با حزب توده نیز یک مرزبندی داشته باشد و الا این سازمان با انحرافات رویزیونیستی اردوگاه مرزبندی نکرده است. راه کارگر اگر تصور میکند که کارگران ایران را به بازی گرفته است، اشتباه میکند، و در حقیقت خود را بازی داده است. چرا که امروزه آگاهترین و پیشروترین کارگران ایران به این حقیقت واقفانند که انحرافات اردوگاه سوسیالیسم تا چه حد تا شیرات زبانی بر کل جنبش طبقه کارگر وارد آورده است. خلاصه کلام راه کارگر این است که اردوگاه سوسیالیسم انحرافی ندارد مگر دو انحراف اول اینکه تزامناً ساختن کمونیسم در یک کشور را پذیرفته اند، و دیگری اینکه نسبت به منافع بازرگانی و دیپلماسی شوروی تقدم قائل شده است.

انگن دیگر حتی در خود اتحاد جماهیر شوروی نیز کسی تزامناً ساختن کمونیسم را در یک کشور جدی نمی گیرد، بنا بر این اولین مشکل راه کارگر تقریباً در حال حل شدن است. می مانده مسئله تقدم قائل شدن نسبت به منافع بازرگانی و دیپلماسی سوسیالیستی که آنهم آنقدر کلی است که هر کسی میتواند برداشست خود را از آن داشته باشد، راه کارگر با این مرز بندی خود میتواند با طیف وسیعی از منقدین شوروی، از توده ای منفصل گرفته تا اکثریتی -

های جناح کشتگر، ترسکیستها و غیره و ذلک هم عقیده باشد. راه کارگر اما در طرح برنامه خود یک کلمه نیز از رویزیونیسم خروشچفی نمی گوید، گویا که خروشچفیسم و تداوم آن در حلقه کمونیست شوروی تا با مرز اصلاً موجودیت خارجی نداشته است، گویا که اساساً کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به عدول از خط مشی انقلابی پرولتری منجر نشده است. گویا که خروشچفیسم به خط مشی رسمی احزاب برادر "تبدیل نگردیده است. راه کارگر بدین طریق کوشیده است، از پاسخ دادن به اساسی ترین انحرافات اردوگاه سرباز زند، و با بیسن مسائل پاسخ نگوید که آیا مسئله محوری عصر ما انقلاب است یا صلح و مصالحه دوار دوگاه، آیا مبارزه انقلابی مهمترین عرصه مبارزه است، یا رقابت اقتصادی، آیا حزب عموم خلق، دولت عموم خلق و عموم خلقی های دیگر چگونه باید تبیین کرد و راه کارگر یک کلمه هم در این باره نمی گوید، البته اگر راه کارگر میخواهد با این انحرافات مرزبندی کند، در آن صورت دیگر موجودیت خود را بعنوان راه کارگر از دست میدهد. داشتن چنین توقعاتی از راه کارگر بیهوده است، چرا که این مرزبندیها مختص سازمانی است که بخواد کارگران را با روح انقلابی مارکسیسم - لنینیسم، پرورش دهد. راه کارگر در این بند طرح برنامه تنها گنج سری و تزلزل خود را نشان نداده بلکه اپورتونیسم خود را بنمایش گذاشته است. از این مبحث یعنی بخش تئوریک و عمومی برنامه راه کارگر که بگذریم، به بخش وظایف سیاسی فوری و مطالبات مشخص طرح برنامه راه کارگر میسریم و ایسن حقیقت که ملاحظه روشن میگردد که اولاً کپی برداری راه کارگر از بخش تئوریک و عمومی برنامه بلشویکیها، به انقلاب بورژوا - دمکراتیک در ایران می انجامد. ثانیاً این حقیقت روشن میگردد که علیرغم اینکه راه کارگر مدعی بود که به تبعیت از برنامه سازمان ما همه مطالبات مشخص را یکجا آورده، اما در واقع امر مجدداً آنها را تفکیک می کند، و ثالثاً هر چند، برخی از مطالبات مشخص و فوری برنامه سازمان ما را کپی برداری نموده و آنها را در طرح برنامه خود گنجانده است، اما در حقیقت آنها را نیز با اقتباس نظریه سه مرحله ای انقلاب حزب توده، از مضمون انقلابی شان تهی نموده است. راه کارگر این بخش را چنان استادانه تنظیم نموده که بتواند همه گرایشات را در سطح جنبش قانع کند، اما در حقیقت، مرچنین التقاطی گنج -

سری و اپورتونیسم راه کارگر را بر ملا کرده است. راه کارگر در ادامه بحث های خود در مورد وظایف سیاسی فوری، با بین نتیجه دست می یابد که "مبارزه در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلام و برای حقوق و آزادیهای دمکراتیک حلقه اصلی مبارزه ما را در لحظه کنونی تشکیل میدهد." (۷) راه کارگر با این "حلقه" "حلقه" "کرا" مبارزه هدف معینی را دنبال میکند و آن تلاش برای پرده پوشی این حقیقت است که ای سازمان وظیفه سیاسی فوری راه سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بلکه مبارزه برای یک جمهوری پارلمانی بورژوازی، میدانند. راه کارگر تلاش میکند، که تشابه نظر خود را در این مورد با حزب توده اقتباس نظریه سه مرحله ای انقلاب از موازی برنامه ای حزب توده پنهان کند. نتیجه اینک حزب توده همین مواضع را صریحاً ابراز میدارد اما راه کارگر پوشیده و پنهان. حزب توده صریحاً آشکاروبی پرده عنوان میکند: "مارکسیسم لنینیسم می آموزد که اگر رهبری انقلاب ملی دمکراتیک در دست حزب طبقه کارگر باشد، به انقلاب دمکراتیک خلق، تکامل می یابد. مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی فرامیروید. یعنی اینکه انقلاب به سه مرحله تقسیم میشود در مرحله نخست که مرحله انقلاب ملی - دمکراتیک است لازم نیست که رهبری در دست طبقه کارگر باشد، اما اگر این رهبری در این مرحله در دست طبقه کارگر باشد انقلاب دمکراتیک خلق تکامل می یابد. هر چند این نظریه اپورتونیستی و بنیادینی اساس است، اما از ملاحظاتی لازم است خود را راست. حال آنکه راه کارگر همین حرز حزب توده را میزند، اما با ابهام و هزار پیچ و خم راه کارگر نمی گوید که به مرحله انقلاب ملی - دمکراتیک تحت رهبری اقلش را غیر پرولت - معتقد است. نمی گوید که انقلاب به سه مرحله تقسیم میشود بلکه می گوید: "مبارزه در راه آزادی های دمکراتیک حلقه اصلی مبارزه ما در لحظه کنونی تشکیل میدهد." در اینجا راه کارگر از یکسوم مسئله هژمونی را مسکوت میگذارد و از سوی دیگر قدرت جایگزین جمهوری اسلام شکل و مضمون حکومت را، کمی پائین تر راه کارگر در بخش "هدف های فوری ما" دیدگاه و از خود را روشن تر بیان میکند و می نویسد: "ما برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک، تنها نقطه آغاز یک انقلاب حقیقی خلقی را تشکیل میدهد که هدف آن نمی تواند:

توضیح و تشریح برنامه سازمان

در بند دوازدهم برنامه سازمان خصائص اساسی امپریالیسم، جایگاه آن در تاریخ، فراسیدن عصر انقلابات پرولتری و آمادگی شرایطینی برای انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی بیان گردیده و گفته شده است:

" سرمایه داری جهانی تقریباً از آغاز قرن بیستم به امپریالیسم که بالاترین مرحله در کامل سرمایه داریست تبدیل شده است که در آن تحادیه های انحصاری سرمایه داران، کارتلها تراستها نقش تعیین کننده ای یافته اند.

- در این مرحله از تکامل سرمایه داری، سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی ادغام شده، دور سرمایه به کشورهای خارجی ابعاد وسیعی خود گرفته، جهان از نظر ارضی بین کشورهای امپریالیست تقسیم گشته و تقسیم اقتصادی جهان بین تراستهای بین المللی آغاز شده است. در این مرحله از تکامل سرمایه داری، ننگهای امپریالیستی که بارزترین آنها جنگ جهانی اول و دوم بوده است برای تسلط بر جهان، کسب بازارهای جدید و نقیادملل و چک و خلقهای عقب مانده اجتنابنا پذیرنده است.

امروز سرکردگی امپریالیسم جهانی را امپریالیسم آمریکا به مثابه سنگر اصلی ارتجاع جهانی و ژاندارم بین المللی برعهده گرفته است که مسابقه تسلیحاتی امپریالیستهای جنگ طلب را رهبری میکند. بلوکهای متجاوز نظامی را تحکیم می بخشد، دست به ماجراجویی نظامی میزند و خطر بروز یک جنگ هسته ای را تشدید میکند.

- امپریالیسم آمریکا اصلی ترین دشمن مشترک کلیه نیروهای است که در راه استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم بیکار میکنند.

- سطح فوق العاده بالای تکامل سرمایه داری جهانی، جایگزینی رقابت آزاد با سرمایه داری انحصاری، افزایش هزینه های زندگی، رشد میلیتاریسم و هزینه های ناشی از آن، موانع بزرگی که امپریالیسم بر سر راه مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر پدید آورده است، فقر، خانه خرابی و عدم اعتماد به آینده، همه این عوامل مرحله کنونی تکامل سرمایه داری را به عصر انقلابات سوسیالیستی پرولتاریائی تبدیل نموده است. این عصر مدتهاست که آغاز شده و شکوه مندترین نمود آن

انقلاب پیروزمند کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، انقلابات شرق اروپا، جنوب شرقی آسیا، آمریکای لاتین و تشکیل یک اردوگاه از کشورهای سوسیالیستی در مقابل اردوگاه امپریالیسم است.

- تنها انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی میتواند بشریت را از شر جنگها و تمام مصائبی که امپریالیسم به بار آورده است رهایی بخشد. " امپریالیسم بعنوان مرحله انحصاری در تکامل سرمایه داری که در عین حال بالاترین و آخرین مرحله در تکامل این نظام محسوب میگردد، حدوداً در اوائل قرن بیستم شکل نهائی خود گرفت، روند پیدایش و شکل گیری این مرحله انحصاری، محصول تحول و تکامل نظام سرمایه داری در مرحله رقابت آزاد و مکانیسم های این سیستم در جهت تمرکز و زوال فرزون تولید، و تمرکز و تجمع سرمایه است که در مباحث گذشته توضیح داده شد. پیش از آنکه سرمایه داری بمرحله انحصار وارد گردد، رقابت آزاد سرمایه داری حاکم بود که در اوائل دهه ۷۰ قرن نوزدهم به نقطه کمال خود رسیده بود. در مرحله رقابت آزاد، موسسات متعدد سرمایه داری آزادانه با یکدیگر در حال رقابت و مبارزه بودند. مکانیسم های اقتصادی رقابت آزاد منجر به ازپای درآمدن موسسات کوچکتر، پیروزی موسسات بزرگتر و تمرکز و تجمع روز افزون سرمایه ها در دست تعداد محدودتری سرمایه دار گردید. بحرانهای اقتصادی اوایل قرن نوزدهم، پیشرفتهای علمی و فنی، تکامل صنعت ماشینی و پیدایش صنایع جدید، روند تمرکز تولید و سرمایه ها را شدت بخشید. نیاز به ایجاد موسسات بزرگ، و تولید در مقیاس کلان که خود نیازمند سرمایه های بسیار کلان بود پیدایش شرکت های سهامی انجام میداد که با زهم تمرکز سرمایه ها را افزایش داد. در پی این تحولات بود که موسسات انحصاری بسیار بزرگ نخست در صنایع سنگین و سپس در مهمترین رشته ها پدید آمدند. بخش بسیار کلانی از تولید محصولات در دست تعداد معدودی از موسسات انحصاری متمرکز گردید که با توجه به تمرکز عظیم سرمایه در دست آنها، دیگر موسسات کوچکتر توانائی برابری و رقابت با آنها را نداشتند. موسسات بزرگ از طریق اتحادیه های انحصاری بخش قابل ملاحظه ای از تولید

و فروش را در دست خود متمرکز ساخته، رقابت را محدود نمودند و با توجه با انحصاری که در بازار به دست آوردند، قیمت های انحصاری برای کالاها خود تعیین نمودند و سودهای انحصاری کسب نمودند. اتحادیه های انحصاری نظیر کارتلها، تراستها و سندیکاها، بر مقدرات زندگی اقتصادی جامعه حاکم شدند و در مهمترین رشته های تولید تنها چند انحصار که تعداد آنها از انگلستان یک دست نیز فرا تر نمیرفت بخش اعظم تولید را در اختیار خود گرفتند همین روند تمرکز و انحصار در زمینه سرمایه پولی و بانکی نیز پدید آمد. با تکامل نظام سرمایه داری و تمرکز و تجمع سرمایه ها، مقادیر کلانی پول در دست بانکیها متمرکز گردید. بانکیهای بزرگتر بانکیهای کوچکتر را از پای آورند. بانکیهای بسیار بزرگی پدید آمدند که حجم بسیار عظیمی از سرمایه پولی را در دست خود متمرکز ساخته بودند.

در سال ۱۸۹۰، ۱۰۴ بانک بزرگ در انگلستان وجود داشت که تعداد آنها در سال ۱۹۱۰ به ۴۵ بانک کاهش یافت. از رون این بانکیهای بزرگ، اتحادیه های انحصاری بانکی نیز پدید آمدند. لنین روند شکل گیری انحصاری بانکی را در عبارت زیر توضیح میدهد: "بتدریج که معاملات بانکی توسعه می پذیرد و در دست عده قلیلی از موسسات تمرکزی یا بد، بانکیها نیز نقش ساده میانجیگری را رها کرده به صاحبان انحصارات پر قدرتی مبدل میشوند که تقریباً تمام سرمایه پولی جمیع سرمایه داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسائل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار میگیرد. این جریان تبدیل عده کثیری از میانجیان ساده به مشتری صاحب انحصار - یکی از پروسه های اساسی رشد سرمایه داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیسم سرمایه داری است." (۱)

بنابراین روند عینی تحول نظام سرمایه داری و رقابت آزاد ضرورتاً به تمرکز تولید و سرمایه می انجامد و در مرحله معینی از این تمرکز، انحصار پدید می آید که نقش قطعی را در زندگی اقتصادی ایفا می کند و مرحله جدیدی را در تکامل نظام سرمایه داری می گشاید. هر چند فراسیدن مرحله انحصاری در تکامل سرمایه داری، نفی کننده دوران رقابت آزاد است، اما این بدان معنا نیست که رقابت بطور کلی از میان میرود، بلکه انحصار و رقابت بیکدیگر گره میخوردند و رقابت اشکال جدید و خوشی بخود می گیرد. لنین نتایج

اساسی تاریخ انحصارها " را بقرار زیر جمع - بندی می کند:

" (۱) - سالهای شصت و هفتاد سببالاترین و آخرین مرحله تکامل رقابت آزاد است. انحصارها فقط در حالت جنینی تقریباً ناسامشهودی هستند (۲۰) پس از بحران سال ۱۸۷۳ دامنه تکامل کارتلها وسعت می گیرد ولی هنوز در حکم استثناء هستند و هنوز استوار نشده و پدیده گذرائی را تشکیل میدهند (۳۰) اعتلای پایان قرن نوزدهم و بحران سالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳: کارتلها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی تبدیل میشوند. سرمایه داری به امپریالیسم تبدیل میگردد. (۲)

تمرکز تولید و تشکیل انحصارات صنعتی و بانکی در عین حال همراه است با درهم آمیختگی وجوش خوردن سرمایه بانکی و صنعتی و پیدایش سرمایه مالی. تمرکز سرمایه های بسیار کلان در دست تعداد معدودی از بانکهای بزرگ در اوایل قرن نوزدهم، برحیطه نفوذ و قدرت بانکها در اقتصاد سرمایه داری افزود. بانکها از طریق اعطاء اعتبارات بلند مدت به موسسات صنعتی، نفوذ روزافزونی در صنایع کسب نمودند، به کنترل سرمایه صنعتی پرداختند، بخش عظیمی از سهام موسسات صنعتی را خریداری نموده و یا به سرمایه گذاری مستقیم در صنایع مبادرت ورزیدند. این روند باعث گره خوردن منافع بانکها با صنایع بیکدیگر گردید. از سوی دیگر صاحبان موسسات بزرگ صنعتی نیز متقابلاً سهام موسسات بانکی را بدست آوردند. نتیجتاً سرمایه بانکی و صنعتی درهم می آمیزند، جوش میخورند، و سرمایه مالی پدید می آید. با شکل گیری سرمایه مالی، تعداد کمی سرمایه دار بسیار بزرگ، صاحبان سرمایه مالی یعنی الیگارشی مالی، که سلاطین مالی نام گرفته اند، مقدرات اقتصادی و سیاسی زار کشورهای سرمایه داری در دست می گیرند. الیگارشی مالی، قشری را تشکیل میدهد که بطور کلی از رونق تولید جدا میگردد، که تنها با تکاء سرمایه مالی، درآمدهای حاصل از آن زندگی میکنند و نقش تنزیل بگیرا بخود می گیرد. همزمان با تسلط قطعی انحصارات و پیدایش سرمایه مالی، صدور سرمایه نیز اهمیت ویژه ای کسب میکند. اگر صدور کالا صفت مشخصه سرمایه داری دوران رقابت آزاد بود، در مرحله تسلط انحصارات این صفت مشخصه را صدور سرمایه کسب میکند و سرمایه

" اضافی " که " عرصه بکار انداختن سودآور " در داخل بر آن تنگ شده است به کشورهای دیگر بویژه کشورهای عقب مانده که قیمت زمین در سطح نازلی قرار دارد، مواد خام به وفور و ارزان در دسترس است، نیروی کار بسیار ارزان میباشد و بالنتیجه نرخ سود بالاست. صادر میگردد. ضرورتاً این صدور سرمایه ناشی از تمرکز فوق العاده بالای سرمایه و محدودیت بازار داخلی است. امکان این صدور سرمایه نیز از طریق گسترش بازار جهانی سرمایه، رشد و توسعه سرمایه داری در مقیاس جهانی و کشیده شدن " یک سلسله از کشورهای عقب مانده " به " دایره سرمایه داری جهانی " فراهم گشته است. در آستانه قرن بیستم و با ورود سرمایه داری به مرحله انحصار، صدور سرمایه به چند برابر افزایش یافت. مطابق آماری که لنین در این زمینه ارائه میدهد، در فاصله سالهای ۱۸۷۲ تا ۱۹۱۴ صدور سرمایه های انگلیسی و فرانسوی به ۶ برابر افزایش یافت. صدور سرمایه های انگلیسی از ۱۵ میلیارد فرانک به ۷۵ میلیارد فرانک و صدور سرمایه های فرانسوی از ۱۰ میلیارد فرانک به ۶۰ میلیارد فرانک افزایش یافت. در فاصله سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۰۲ صدور سرمایه های آلمانی نیز از ۲/۵ میلیارد فرانک به ۴۴ میلیارد فرانک افزایش یافت. صدور سرمایه وسیله ای گردید برای به انقیاد آوردن ملل کوچک و ضعیف توسط یک مشت ملل ثروتمند و امپریالیست. این صدور سرمایه رقابت و مبارزه میان انحصارات و دول امپریالیست را برای بدست آوردن مساعدترین زمینه ها و کسب بازار برای سرمایه گذاری تشدید نمود. صدور سرمایه مالی به تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه های سرمایه داران یا انحصارات بین المللی انجامید.

لنین توضیح میدهد: " اتحادیه های انحصاری سرمایه داران، کارتل ها، سندیکاها و تراستها قبل از هر چیز بازار داخلی را بین خود تقسیم می کنند و تولید کشور معین را بطور کم یا بیش کامل به تصاحب خود درمی آورند، ولی در دوران سرمایه داری بازار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوط است. سرمایه داری مدت ها است که بازاری در مقیاس جهانی بوجود آورده است و به میزانی که صدور سرمایه افزایش می یابد و روابط خارجی و مستعمراتی و " منطقه نفوذ " بزرگترین اتحادیه های انحصاری به انواع و اقسام توسعه می پذیرفت،

به همان نسبت هم " طبیعتاً " کار به ساز جهانی بین آنها و تشکیل کارتل های جهان کشیده میشود. " (۳) با صدور روزافزون سرمایه به کشورهای دیگر و گسترش مناطق تحت نفوذ انحصارات بزرگ، بزرگترین انحصارات جهان بر سر تقسیم بازار جهانی بتوافق می رسند. انحصارات بین المللی شکل میگیرند که جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم می کنند. انحصارات بین المللی توافقی است میان چند انحصار بزرگ کشورهای مختلف برای تقسیم بازارهای جهان، سیاست انحصاری قیمت تعیین حجم تولید. یک نمونه از این انحصار بین المللی که کارگران ایران با آن آشنا هستند، کارتل بین المللی نفت است که چند غول انحصاری آمریکائی، انگلیسی، هلند فرانسوی آنرا تشکیل داده و بازار جهانی نفوذ را در اختیار خود دارند. تقسیم اقتصادی جهان میان انحصارات بین المللی قدرت و نفوذ انحصارات و نقش سرمایه مالی را بخوبی آشکار میکند. بوضوح نشان میدهد که بقول لنین اگر کشورهای صادرکننده سرمایه، جهان را بمعنای مجازی آن میان خود تقسیم کرد، " سرمایه مالی، بمعنای حقیقی کلمه جهان تقسیم نموده است. " لنین توضیح میدهد که هنگام جنگ جهانی اول " بیش از یکصد کارتل بین المللی وجود دارند که تمام بازارها تحت کنترل دارند و آنرا بین خود تقسیم میکنند (۴) شکل گیری انحصارات بین المللی مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه داری تقسیم اقتصادی جهان میان انحصارات بین المللی نه فقط تضاد منافع انحصارات را به طرف ناساخت بلکه بالعکس این تضاد منافع را بقابلهت برابشکل سبب آن تشدید نمود. چرتقسیم اقتصادی جهان که بحسب سرمایه و تعیین شده است امری ثابت و پایدار نیست بعلت تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی تغییراتی در توازن قوای انحصارات کشور مختلف امپریالیستی صورت می گیرد. هر یک از انحصارات برای بدست آوردن بازار وسیع، سهم و سود بیشتر، بنا به قدرت اقتصادی و سرمایه و نیروی خود در جهت برهم زدن توازن نفع خود مبارزه می کنند. این امر تضاد میان انحصارات را تشدید میکند. در همان حیطه پیروزی قطعی انحصارات بر رقبای خود تضمین آن مبارزه برای بدست آوردن اراده هر چه بیشتر و کسب مستعمرات را تشدید میکند



امپریالیسم عالی ترین و آخرین مرحله در تکامل سرمایه داری و آستان انقلاب سوسیالیستی است.

طفیلیگری و گنبدیدگی سرمایه داری و تمایل به رکود که جزء خاص ذاتی امپریالیسم محسوب میشوند، زوال سرمایه داری را در بالا ترین مرحله تکاملی آن نشان میدهند. اینکه انحصارشالود اقتصاد امپریالیسم است، خود تمایل به رکود و گنبدیدگی را در این نظام بیان میکند. انحصارات که در پی کسب سودهای انحصاری هستند و از طریق کسب با زارها و مناطق نفوذ انحصاری قیمتهای انحصاری بر محصولات تعیین می کنند، راه رشد نیروهای مولده را سد می کنند. انحصارات مصنوعاً از ترقیات تکنیکی جلوگیری می کنند، مگر ردیته شده است که انحصارات تبیین المللی برای حفظ سودهای کلان خود مانع از بسط یا بکارگیری تکنیکهای جدید و اختراعات نوین در رشته های معین تولید شده اند. این امر بیا نگر چیز دیگری جز طفیلی گری و گنبدیدگی نظام سرمایه داری در مرحله انحصاری آن نیست. البته این بدان معنیست که هرگونه ترقی فنی و تکنیکی و اصلاحات را انکار کنیم. انحصار نمی تواند رقابت را بطور کلی در بازار جهانی از بین ببرد. کاهش هزینه ها، تلاش برای افزایش سود، و ضرورت نوآوری ها حتی از جنبه نظامی برای امپریالیسم حائز اهمیت است. تغییرات و ابتداعات را ضروری می سازد، اما گرایش به رکود همچنان بقوت خود باقی است. جنبه دیگری از این طفیلی گری و گنبدیدگی سرمایه داری در این حقیقت میتوان یافت که سرمایه داران بیش از پیش رابطه خود را با پیروان تولیدی گسلند و از روند تولید جدا می گردند. الیگارشی مالی که مالک مهمترین موسسات اقتصادی هستند، اداره این موسسات را به مدیران و تکنیسین ها واگذار می کنند، و خود تنها با تکامل مالکیت موسسات، در دست داشتن سهام آنها و اوراق بهادار، بدون اینکه کمترین فعالیتی انجام دهند، سودهای هنگفتی به جیب میزنند یعنی در واقع به نزول خوار تبدیل میگردند. یگانه کار آنها خوش گذرانی، ریخت و پاش و در ناز و نعمت زندگی کردن است.

در مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه -

رقابت آزاد به انحصار در عرصه های اجتماعی و سیاسی مورد بررسی قرار داد و جایگاه امپریالیسم را در تاریخ مشخص نمود.

اینکه امپریالیسم از حیث ماهیت اقتصادی اش سرمایه داری انحصاریست، خود مهمترین مسئله در تعیین جایگاه امپریالیسم در تاریخ است. در مرحله انحصار تمام تضادهای نظام سرمایه داری به انتها درجه تشدید شده است. تمرکز فوق العاده بالای تولید و تسلط انحصارات به بارزترین شکل ممکن پیوسته اجتماعی شدن تولید را تشدید نموده است. در حالیکه خصالت اجتماعی تولید بنحویس ربارری نمودار شده است، هنوز مالکیت خصوصی بر وسائل تولید وجود دارد، بنا بر این تسلط انحصارات اساسی ترین تضاد جامعه سرمایه داری را که عبارت از تضاد میان خصالت اجتماعی تولید و تملک خصوصی است به نهایت حدت خود رسانده است. در این مرحله بحرانهای اقتصادی که بیانگر تضادهای علاج ناپذیر ذاتی این نظام است با عباد بسیار وخیمی بخود گرفته و ضرورت انتقال به نظامی عالی تر را هر چه بیشتر آشکار نموده است. واقعیت این رشد عظیم اجتماعی شدن تولید، و بحرانهای مداوم و مخربی که بیانگر حدت بی سابقه تضادهای این نظام محسوب میشوند، خود را در مدخل دولت در امورات اقتصادی بمنظور مهار و کنترل تضادهای موجود و پیدایش سرمایه داری انحصاری - دولتی نشان میدهد. لنین در دوران نخستین جنگ امپریالیستی خاطر نشان ساخت: " سرمایه داری جهانی که در سالهای ۶۰ و ۷۰ قرن گذشته یک نیروی پیشرفته و مترقی رقابت آزاد بود در آغاز قرن بیستم به سرمایه داری انحصاری یعنی امپریالیسم تکامل یافت، در حین جنگ گام عظیمی به پیش برداشت، نه فقط بسوی تمرکز عظیم تر سرمایه مالی بلکه همچنین بسوی تغییر شکل به سرمایه داری دولتی." (۶) او در جای دیگر نتیجه می گیرد: " سرمایه داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک امپریالیسم است. درگاه آنست. پله ای از زردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله ای که سوسیالیسم نامیده میشود، هیچ پله واسطی وجود ندارد." (۷) بنا بر این شکل گیری سرمایه داری انحصاری - دولتی در مرحله امپریالیسم خود گویا ترین دلیل برای این حقیقت است که

در حالیکه بزرگترین انحصارات، جهان را از نظراً اقتصادی میان خود تقسیم می کنند، دولتهای امپریالیست برای تقسیم اراضی جهان و تبدیل کشورهای دیگر به مستعمره و نیمه مستعمره خود، با یکدیگر به رقابت و مبارزه برمی خیزند. با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، تقسیم اراضی جهان از طرف بزرگترین دولتهای سرمایه داری پایان یافته و مبارزه برای تقسیم مجدد جهان آغاز میگردد. تا این زمان دیگر تقسیم جهان کامل شده بود و سرزمین آزاد برای تصرف وجود نداشت. بنا بر این بعد از این مسئله تجدید تقسیم در دستور کار قرار می گیرد.

" سیاست استعماری کشورهای سرمایه داری تصرف اراضی اشغال نشده را در سیاره ما پایان رسانده است، جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود یعنی از دست یک " صاحب" بدست دیگری برسد." (۵) تلاش برای این تجدید تقسیم از سوی قدرتهای امپریالیستی و انحصارات تبیین المللی مبنای بروز جنگهای امپریالیستی است که برجسته ترین نمونه آن جنگهای جهانی اول و دوم است که بقصد تسلط بر جهان و تقسیم مجدد آن صورت گرفت. در هر یک از این جنگها قدرتهای امپریالیستی کوشند، با یک تجدید تقسیم کشورهای عقب مانده را بعنوان کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته تحت تسلط خود در آورند و مناطق نفوذ اقتصادی وسیعی خود را گسترش دهند. با فرا رسیدن مرحله انحصاری در تکامل سرمایه داری نظام مستعمراتی امپریالیسم بعنوان جزئی لاینفک از سیستم جهانی امپریالیسم درآمد. یک مشت دول امپریالیست، اکثریت عظیم مردم جهان را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تحت انقیاد خود درمی آورند و مورد چپاول و غارت بفرمانده قرار میدهند.

بنا بر این بر مبنای آنچه که فوقاً ذکر شد می بینیم که سرمایه داری جهانی چگونه تا اوائل قرن بیستم، به امپریالیسم یا مرحله انحصاری که بالاترین مرحله در تکامل سرمایه داریست وارد گردید. حال میتوان نتایج این تحول اقتصادی سرمایه داری را از مرحله

داری، دول امپریالیست نیز که درآمدهای هنگفتی از غارت و چپاول مردم کشورهای مستعمره و وابسته بدست می آورند، تبدیل به دول تنزیل بگیری و ربا خوار شده اند که جهان را غارت می کنند.

رشد عظیم دستگانه نظامی و بوروکراتیک، افزایش روزافزون افرادی که در فعالیت‌های غیرمولد مشغولند، میلیتاریزه کردن اقتصاد کشورهای امپریالیستی، هزینه‌های هنگفت نظامی، برپائی جنگ‌های امپریالیستی، نابودی بخش عظیمی از دست‌آوردها و ارزشهای مادی بشریت و وخامت روزافزون شرایط مادی توده‌های کارگر، همگی تجلیات دیگر گنبدی، فساد و طفیلی‌گری نظام سرمایه داری هستند. مرحله انحصاری در تکامل سرمایه داری از نظر سیاسی با تمایل به اعمال زور و ارتجاع در تمام عرصه‌های سیاست داخلی و خارجی مشخص می گردد. بقول لنین: "امپریالیسم عبارتست از عصر سرمایه مالی و انحصاری که در همه جا با کوشش‌هایی توأم است که هدف آن آزادی نبوده بلکه احراز سیادت می باشد. نتیجه این تمایلات در اینجا هم عبارتست از بسط ارتجاع در همه جهات، علیرغم وجود هرگونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستمگری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی کوشش برای نقض استقلال ملی دیگران." (۸) او همچنین توضیح میدهد: "روبنای سیاسی این اقتصاد جدید، سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم سرمایه داری انحصاریست) تغییر از دمکراسی به ارتجاع سیاسی است. دمکراسی با رقابت آزاد انطباق دارد، ارتجاع سیاسی با انحصار منطبق است." "امپریالیسم هم در سیاست داخلی و هم خارجی به پایمال نمودن دمکراسی و بسوی ارتجاع متمایل است. بدین معنا امپریالیسم قطعی "دمکراسی بطور کلی و هرگونه دمکراسی است." (۹) در این مرحله از تکامل سرمایه داری، دمکراسی بورژوازی دوران رقابت آزاد بهنگام می‌گردد و بورژوازی مترقی بود جای خود را به ارتجاع سیاسی میدهد. بسیاری از حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی توده‌ها پایمال میگردد. بیش از پیش از مشارکت توده‌ها در امور سیاسی جامعه کاسته میشود. سلاطین مالی خود را ساپست‌های حساس سیاسی را در دستگانه دولتی در اختیار می‌گیرند. دیکتاتور-یهای عریان و عنان گسیخته همچون فاشیسم در

برخی از کشورهای و در مقاطعی حاکم میگرددند. ستمگری نسبت به ملیتها، مستعمره‌گردن کشورهای کوچک و ضعیف، به بندکشی و میلیونها تن از مردم کشورهای دیگر، همگسی تجلیات طفیلی‌گری، فساد و گنبدی‌نگی نظام سرمایه داری در مرحله انحصاری آنست. یکی دیگر از این تجلیات، فساد قشر فوقانی پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی است. امپریالیسم با تکاوغارت و چپاول کشورهای عقب مانده، تحصیل سودهای انحصاری و تشدید استثمار توده‌های کارگر در کشورهای امپریالیست، این امکان اقتصاد را یافت که قشر فوقانی کارگران را بخرد و از طریق این اشرافیست کارگری اپورتونیسم را در جنبش طبقه کارگر تقویت کند، آگاهی طبقاتی کارگران را از پای سازد و توهمات بورژوازی را در میان کارگران دامن یزند.

"این قشر کارگران بورژوا شده یا قشر اشراف کارگری" که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزدها و بطور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند. تکیه‌گاه عمده آنها سیونال دوم و در این ایام ما تکیه‌گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل میدهند. زیرا اینها عالمین واقعی بورژوازی در جنبش کارگری و مبارزین کارگری طبقه سرمایه داران و مجریان حقیقی رفرمیسم و شوینیسم هستند." (۱۰)

همه حقایقی که فوقاً ذکر شد بیانگر طفیلی‌گری و گنبدی‌نگی نظام سرمایه داری در مرحله انحصاری آن است که نشان میدهند، امپریالیسم سرمایه داری در حال احتضار، سرمایه داری در حال انتقال به یک نظام عالی - تر یعنی نظام کمونیستی است. بنا بر این سرمایه داری با ورود به مرحله امپریالیستی خود در اوائل قرن بیستم، با تشدید بی‌سابقه تضاد میان کاروسرمایه، تضادهای درونی امپریالیست‌ها و تضاد امپریالیسم و ملت‌های تحت‌تسم، همه شرایط عینی لازم را برای انقلاب اجتماعی سوسیالیستی فراهم ساخت. این حقیقت که عصر امپریالیسم، عصر انقلابات پرولتاریائی، و عصر انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم است، با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در ۱۹۱۷ عملاً با ثبات رسید.

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه که درست‌ترین حلقه زنجیره جبهه امپریالیستی شکافانداخت و جهان را

به دو اردوگاه متخاصم تقسیم نمود امپریالیسم را با یک بحران عمومی و همه جانبه در تمام سطوح زندگی اجتماعی روبرو ساخت و روند فزاینده زندگی آنرا تسریع نمود. بحران اقتصاد بسیار شدید سالهای ۳۳-۱۹۲۹ که برپایه بحران عمومی امپریالیسم و پوسیدگی نظام سرمایه داری از حدت بی‌سابقه‌ای برخوردار بود و در پی آن استقرار فاشیسم در تعدادی از کشورهای سرمایه داری و با لآخره جنگ جهانی دوم که بقصد تقسیم مجدد جهان آغاز گردید، ادامه خود فروپاشی نظام امپریالیستی شدت بخشید. انقلابات پیروز مندی که در بزرگترین کشورهای اروپای شرقی و شرق آسیا صورت گرفت، منجر به شکل‌گیری یک سیستم جهانی سوسیالیستی گردید، که بزرگترین ضربه پس از انقلاب کتبره نظام جهانی امپریالیستی بود. قدرت امپریالیسم بیش از پیش تضعیف گردید و مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی آن محدود شد. در ادامه این تحولات و قدرت‌گیری سیستم جهانی سوسیالیستی، جنبش‌های رها بخش در تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره اعتلاء کم نظیری یافت و سیستم مستعمراتی امپریالیسم نیز با فروپاشی روبه گردید. تمام این تحولات ضریب‌تخریدکننده را برپیکر امپریالیسم وارد آوردند، و بحران عمده امپریالیسم به مرحله جدید و حادتری وارد گردید. پس از جنگ جهانی دوم امپریالیسم آمریکا نقش فائقه‌ای در اردوگاه امپریالیسم کس نمود و سرکردگی امپریالیسم جهانی را برعه گرفت. امپریالیست‌های آلمانی، ژاپنی ایتالیائی با شکست سنگین روبرو شده بودند امپریالیست‌های انگلیسی و فرانسوی نیز به شدت تضعیف شده بودند. اما امپریالیسم آمریکا که طی جنگ کمترین صدمات را متحمل شده بود و از سرمایه و نیروی قابل ملاحظه برخوردار بود، بخش عظیمی از بازاریها - امپریالیست‌های دیگر، حتی با زرادخانه آنها را به تصرف خود درآورد. با زارتعدادی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق روی سرمایه‌ها و کالاهای امپریالیسم آمریکا گشوده شد. امپریالیسم آمریکا از طریق طومار شال و پاتکیه بر سرمایه‌های کلان و پیشرفته‌های عظیم علمی و فنی خود، دست به سرمایه‌های کلان به کشورهای اروپائی زد بخش عظیمی از بازاریهای دول امپریالیسم اروپا نیز چنگانداخت. همچنین از طریق

داد برتون وودز دلار را به ذخیره ارزی جهان تبدیل نمود و با تکاء صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تمام اقتصاد جهان سرمایه داری را تحت کنترل و نفوذ خود گرفت. امپریالیسم آمریکا با ایجا دبلوک بندیهای نظامی امپریالیستی، بویژه پیمان نظامی ناتو نه فقط نقش ژاندارم بین المللی را در دفاع از نظام پوسیده سرمایه داری جهانی و مقابله با اردوگاه سوسیالیسم و جنبشهای رهایی بخش خلقها و ملل تحت ستم برعهده گرفت بلکه این سرکردگی خود را از نظر نظامی و سیاسی در اردوگاه امپریالیسم مستحکم نمود. هر چند طی سالهای اخیر در نتیجه رشدنا موزون اقتصادی و سیاسی که از خصوصیات بارز امپریالیسم محسوب میشود، تغییراتی در قدرت اقتصادی دول امپریالیست صورت گرفته، امپریالیسم ژاپن و آلمان مداوما موقعیت اقتصادی بهتری را نسبت به امپریالیستهای دیگر بدست آورده اند، و امپریالیستهای اروپائی به مقابله با قدرت امپریالیسم آمریکا و تلاش برای کسب بازارهای جدید برخاسته اند، اما هنوز هیچیک نتوانسته اند، چنان قدرتی را کسب کنند که سرکردگی امپریالیسم آمریکا را در اردوگاه کشورهای امپریالیستی مورد تهدید جدی قرار دهند. امپریالیسم آمریکا همچنان بخش وسیعی از بازارهای جهانی را در دست دارد، و سرکردگی خود را در اردوگاه امپریالیسم حفظ نموده است. پس از جنگ جهانی دوم و فروپاشی نظام مستعمراتی امپریالیسم تغییراتی در شکل انقیاد کشورهای تحت سلطه امپریالیسم صورت گرفت. با توجه به تغییراتی که در مقیاس جهانی بیزان امپریالیسم انجام گرفت دیگر امکانپذیر نبود که روشهای کهنه استعماری را حفظ نمود. استعمار نوین جای استعمار کهنه را گرفت. در حالیکه به مستعمرات سابق ظاهرا استقلال سیاسی داده شد، امپریالیسم تلاش نمود که از طریق یک تقسیم نوین بین المللی کار در بازار جهانی، کشاندن هر چه بیشتر کشورهای عقب مانده به دایره سرمایه داری جهانی آنها را بطور کامل در بازار جهانی سرمایه، ادغام کند، و با تکاء وابستگی اقتصادی ایمنی کشورها، وابستگی سیاسی، نظامی و فرهنگی را نیز تا مین کند.

بنابراین صدور سرمایه در شکل مولد آن و بویژه ایجا دمنای تولیدکننده کالاهای مصرفی در کشورهای که آمادگی بیشتری برای

جذب سرمایه داشتند نظیر ایران، کمره، فلیپین، تایوان، آرژانتین، برزیل و غیره شدت گرفت. در همان حال صدور سرمایه استقراری با بهره های کلان نیز افزایش یافت که در نتیجه آن امروزه قروض کشورهای عقب مانده، از مرز ۱۰۰۰ میلیارد دلار نیز گذاشته است. توام با افزایش صدور سرمایه مالی به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، نه فقط بر غارت و چپاول خلقهای کشورهای تحت سلطه توسط یک مشت انحصارات بین المللی افزوده شد، بلکه وابستگی اقتصادی این کشورها و ادغام هر چه بیشتر آنها در بازار جهانی، تشدید شده است. این وابستگی اقتصادی، وابستگی سیاسی این کشورها را نیز در پی داشته است. چرا که بقول لنین "سرمایه مالی در کلیه مناسبات اقتصادی و کلیه مناسبات بین المللی آنچنان نیروی بزرگ و میتوان گفت قاطعی است که حتی قادر است دولتهائی را که از کاملترین استقلال سیاسی برخوردارند، تا بعب خود سازد و واقعاً تابع میسازد." (۱۱)

پس از جنگ جهانی دوم تغییراتی که از دوران جنگ جهانی اول در جهت تقویت پیوند قدرت اقتصادی و قدرت دولتی و پیدایش سرمایه داری انحصاری - دولتی آغاز شده بود، تشدید گردید و شکل بارزتری بخود گرفت. از یکسو تمرکز فوق العاده بالای سرمایه ها در دست تعداد بسیار معدودی از انحصارات که قدرت اقتصادی آنها بر ما تبیش از گذشته است، این امکان را هر چه بیشتر برای آنها فراهم ساخت که نفوذ قطعی تری بردستگاه دولتی اعمال کنند و سیاستهای خود را مستقیماً به دولتهای امپریالیست دیکته کنند و از سوی دیگر اجتماع شدن بازم بیشتر تولید، گنبدیدگی روزافزون نظام سرمایه داری، تشدید بی سابقه بحرانها، حدت تضادها، پیدایش و رشد آن رشته های ازنای صنایع که سرمایه گذار - یهای بسیار کلانی را میطلبند، هزینه های هنگفت پژوهشی که در نتیجه انقلاب علمی و فنی الزام آورده است و نیز رشد میلیتاریسم، ضرورت دخالت هر چه بیشتر دولت را در امور اقتصادی و امر تولید و توزیع سبب گشته است. بالنتیجه سرمایه داری انحصاری - دولتی نقش بسیار مهمی یافته است. اما تقویت نقش سرمایه داری انحصاری دولتی، برخلاف ادعای توجیه گران نظام سرمایه داری نه فقط تضادهای این نظام را تخفیف نداده بلکه بالعکس هر چه بیشتر این حقیقت را با ثبات رسانده است که سرمایه داری انحصاری - دولتی آستان

انقلاب سوسیالیستی است و مبرم تر بودن هر چه بیشتر سرنگونی انقلابی نظام سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم را نشان میدهد. طی دوران پس از جنگ سرمایه ها تمرکز بیشتری یافته، و تعداد محدودتری از انحصارات در کشورهای امپریالیستی، مقدرات اقتصادی جامعه را در دست گرفته اند. در آمریکا "بزرگترین چهار اتحادیه انحصاری ایالات متحده در ۴۳ رشته از صنایع بیش از ۷۵ درصد در ۱۰۲ رشته صنعتی بین ۵۰ تا ۷۴ درصد تولید محصول را در خود متمرکز کرده اند." (۱۲) و سه انحصار بزرگ جنرال موتورز، فورد و کرایسلر متجاوز از ۹۰ درصد کل تولیدات تومبیل را در دست دارند. در ژاپن پنج انحصار بسیار بزرگ میتسوبیشی، هیتاچی، نیسان، توکیوشی با او را، یاواتا - سی نت سودر رشته صنعتی متجاوز از ۷۰، ۸۰ و حتی ۹۰ درصد تولید را در اختیار دارند. در آلمان، فرانسه، انگلیس و دیگر کشورهای امپریالیستی نیز وضع بر همین منوال است. در این کشورها تعداد هر چه محدودتری از بانکهای متعلق به بزرگترین انحصارات ۸۰ تا ۹۰ درصد کل دارائیها و سپرده ها را در اختیار خود گرفته اند در انگلستان بانکهای نشنال وست مینستر، میدلند، لویوز، بارکلیز و در آمریکا چیس مانهاتان بانک، مورگان گارانتی تراست و بانک آمریکا مهمترین نقش را بر عهده دارند. طی سالهای اخیر در نتیجه تمرکز و تجمع فوق العاده تولید و سرمایه و بین المللی شدن هر چه بیشتر سرمایه ها، بر نقش کورپوراسیونهای چند ملیتی که تولید و توزیع بخش عظیمی از محصولات را در اختیار گرفته و از طریق شبکه های مالی گسترده حرکت سرمایه بین المللی را کنترل می کنند، افزوده شده است. در ۱۹۸۰ ۷۰۰ کورپوراسیون فراملیتی ۶۰ درصد تولید جهان سرمایه داری را تحت کنترل خود گرفته بودند. این درصدها اکنون بمراتب افزایش یافته است. در سال ۱۹۷۱ مجموع سرمایه - گذاریهای این غولهای انحصاری بالغ بر ۱۵۸ میلیارد دلار بود، که در سال ۱۹۷۶ به ۲۸۷ و در ۱۹۸۰ به بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت. "سرمایه گذاری مستقیم انباشت شده چند ملیتیهای آمریکائی در سال ۱۹۷۹ به ۱۹۲/۶۴۸ میلیارد دلار رسید که بیانگر ۴۸ درصد مجموع جهانی است." (۱۳) علیرغم اینکه بنا به یک رشته علل اقتصادی و سیاسی از جمله رشد انقلابات در کشورهای تحت



سلطه که اکنون گانن انقلاب جهانی وضعیف - ترین حلقه زنجیره امپریالیستی محسوب می گردند و نیز در نتیجه انقلاب علمی و فنی و نیاز به سرمایه گذاریهای بسیار کلان در برخی از رشته های سالهای اخیر بر نسبت صدور سرمایه بویژه سرمایه های آمریکائی و ژاپنی به کشور - های امپریالیست دیگر افزوده شده است اما انحصارات چند ملیتی بر حجم صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه نیز افزوده اند و همچنان سوده های بسیار کلانی از صدور سرمایه به این کشورها بدست می آورند. " در فاصله ۷۸ - ۱۹۷۰ سرمایه گذاریهای مستقیم در کشورهای توسعه نیافته مجموعاً ۴۲ میلیارد دلار بالغ گردید. در حالیکه سودی که از این سرمایه گذار - یها به کشورهای سرمایه گذار یا زگشت، بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار گردید. این بدان معناست که رویهمرفته برای هر دلاری که در کشورهای توسعه نیافته سرمایه گذاری شده است، چند ملیتی ها در این دوره ۲/۴ دلار به کشور خود بازگردانده اند. " (۱۴) در فاصله میان سالهای ۸۴ - ۱۹۷۵ امپریالیستها جمعاً مبلغ ۵۰۰ میلیارد دلار نیز از باب بهره صدور سرمایه استقراضی به جیب زده اند. این چپاول و غارت خلقهای کشورهای تحت سلطه توسط انحصارات امپریالیستی بنحور روزافزونی منجر به تشدید تضاد میان خلقهای کشورهای تحت سلطه و وابسته با دولت های امپریالیست شده است. نه فقط در این عرصه بلکه در عرصه های دیگر نیز تضادهای که امپریالیسم با آنها روبروست بشدت حادث شده اند. امپریالیسم آمریکا که زمانی قدرت بی چون و چرای اردوگاه امپریالیسم محسوب میشد، امروز با رقبای نیرومند ژاپنی و اروپائی روبرو گشته است. تضاد میان گروه بندیهای انحصاری بین المللی برای کسب سهم بیشتری از بازار جهانی و بالنتیجه سوده های کلان تر، تضاد میان دولتهای امپریالیست را بشدت حادث نموده است. تضاد میان امپریالیست های اروپائی، آمریکائی و ژاپنی به درجه ای حادث شده است که آنها اکنون آشکاراً از یک جنگ بازرگانی سخن می گویند. هر چند در نتیجه تشدید تضاد میان اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم و تغییراتی که در مقیاس جهانی بزبان امپریالیسم صورت گرفته در شکل مبارزه امپریالیستها برای تقسیم مجدد بازارها و مناطق نفوذ اقتصادی وسیعی

تغییراتی را پدید آورده و علاوه بر این علیرغم تغییراتی که در قدرت اقتصادی برخی از دول امپریالیست اروپائی و ژاپنی صورت گرفته، هنوز به آنچنان قدرت و نیروی دست نیافته اند که بتوانند با توسل به نیرو در راه تجدید تقسیم بازار مبارزه کنند، و مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا را مورد تهدید جدی قرار دهند، با این وجود برخی از جنگهای منطقه - ای و نیز کودتاهای که در کشورهای تحت سلطه صورت می گیرد، نشانه ای از حدت این تضادها و تلاش برای تقسیم مجدد بازارهاست علاوه بر تشدید تضاد میان کشورهای تحت سلطه و دول امپریالیست، و نیز تضادهای درونی انحصارات بین المللی و کشورهای امپریالیست، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی از حدت قابل ملاحظه ای برخوردار شده است. تشدید بحرانهای اقتصادی، رکود تورم مداوم، افزایش روزافزون تعداد بیکاران، اختصاص هزینه کلان به امور نظامی و تسلیحاتی، همگی شرایط زندگی توده های کارگران در این کشورها و وخیم تر نموده و به مبارزه پرولتاریا اعتلا نوبینی بخشیده است.

طی دوده اخیر، بحرانهای اقتصادی کشورهای امپریالیستی پس از یک دوران ثبات کوتاه مدت مجدداً تشدید شده اند. بحرانهای صنعتی، رکود تورم با تورم، بحرانهای پولی و مالی، و بحرانهای بازرگانی، همگی بیانگر ژرفای فتن بحرانهای اقتصادی وحدت تضادهای لاینحل نظام سرمایه داری است. در نتیجه این بحرانها و رکود و گندیدگی سیستم سرمایه داری، بشدت از رشد تولید ناخالص ملی در کشورهای امپریالیستی کاسته شده است. در حالیکه طی سالهای ۷۶ - ۱۹۶۷ متوسط رشد تولید ناخالص ملی در این کشورها بطور متوسط ۳/۷ درصد بود، طی سالهای ۸۶ - ۱۹۷۶ به کمتر از ۳ درصد کاهش یافت. در این میان متوسط نرخ رشد تولید ناخالص ملی در آمریکا که در فاصله سالهای ۷۹ - ۱۹۷۴، ۲/۶ درصد بود، در فاصله سالهای ۸۵ - ۱۹۸۰ به ۱/۸ درصد کاهش یافت. در نتیجه تشدید بحران و رکود مداوم و مداوم بر تعداد بیکاران افزوده شده است. در حالیکه تعداد بیکاران کشورهای امپریالیست در سال ۱۹۸۱، ۲۴ میلیون نفر بود، در پایان سال ۱۹۸۶ این رقم به حدود ۳۶ میلیون افزایش یافت.

گندیدگی بیش از حد نظام سرمایه -

داری، تشدید بحرانهای آن و رشد و اعتلاء مبارزه طبقاتی، میلیتاریسم و تمایل به نقض و انکار روزافزون دمکراسی و روی آوردی به ارتجاع سیاسی عیان و آشکارا در کشورهای امپریالیست تشدید نموده است. ریگا نیسم و تاچریسم در آمریکا و انگلیس و قدرت گیری فاشیسم لویس ایسم در فرانسه، خود با رزترین نشانه های این فساد و گندیدگی و طفیلیگری روزافزون سیستم امپریالیستی است. امپریالیسم که در جنبه تضادها و تناقضات لاینحل گرفتار است برای رهایی خود از شر بحرانهای که با آن روبرو است، بیش از پیش به میلیتاریسم و ارتجاع سیاسی پناه برده و بر حجم هزینه های نظامی و تسلیحاتی، ماجراجوییهای نظامی و فضا و ستم بر کشورهای تحت سلطه افزوده است امپریالیسم آمریکا، بعنوان سرکشی امپریالیستها به تهدید نظامی آشکار علیه اردوگاه سوسیالیسم متوسل گشته و با روی آوردن به طرح جنگ ستارگان بر تهدیدات نظامی و خطر بروز یک جنگ هسته ای که تمام بشریت را تهدید به نابودی میکند، افزوده است. جنگ طلبانه امپریالیستها منجر به افزایش روزافزون هزینه های نظامی بلوکهای امپریالیستی در بعدی بی سابقه شده است. " هزینه های نظامی اعضای پیمان سنتوکه در ۱۹۴۹ معادل ۸۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ به ۳۶۷/۴ میلیارد دلار هزینه های نظامی امپریالیسم آمریکا که در ۸۰ معادل ۱۸۷/۹ میلیارد دلار بود در ۱۹۸۵، ۲۶۶ میلیارد دلار اکنون به حدود ۵۰۰ میلیارد دلار رسیده است. " (۱۵) همه این حقایق بیانگر رشد تضادهای امپریالیسم تشدید بحرانهای آن، انگل مفتی، فساد زوال و احتضار قطعی آن است.

فروپاشی نظام امپریالیستی که دوران پیروزی انقلاب اکبر عملاً آغاز گشته است در مرحله کنونی بحران عمومی و همه جانب امپریالیسم، به مرحله فروپاشی تام و تمام نهای نزدیک میگردد. همانگونه که تجرب پرولتاریای پیروز مندر کشورهای سوسیالیست در عمل نشان داده است، یگانه راه نجات بشریت از شر جنگها و همه مصائبی که امپریالیست بار آورده است، انقلاب سوسیالیستی است.

۱ و ۲ - سرمایه داری - لنین

۳ - امپریالیسم و انشعاب در -

سوسیالیسم - لنین - در صفحه ۶

ایجاد یک جمهوری پارلمانی برآورده شود. تجربه جهانی این حقیقت را کاملاً به اثبات رسانده است که جمهوری پارلمانی صرفاً نظام سیاسی مناسبی برای دفاع از آسیا و بورژوازی و حفظ ابزارهای قدرت دولتی در دست است. این طبقه است. سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق جهت گذاری وقفه به سوی لایسم مبارزه میکند. جمهوری دمکراتیک خلق، محصول قیام مسلحانه کارگران و توده های ستم کشیده و یک دمکراسی توده ای است که در آن شورا های کارگران و زحمتکشان یعنی اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه کارگران و زحمتکشان متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی، جایگزین نهادهای نمایندگی پارلمانی خواهد شد. (۸) تاکید ماست. منظور راه کارگزار اینک "مبارزه در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برابری حقوق و آزادیهای دمکراتیک، حلقه اصلی مبارزه ما را در لحظه کنونی تشکیل میدهد." و "مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برابری دمکراسی، تنها نقطه آغاز یک انقلاب حقیقی خلقی را تشکیل میدهد." روشن میگردد. استقرار جمهوری پارلمانی بورژوازی. چرا که مرحله جمهوری-دمکراتیک خلق و دمکراسی توده ای هنگامی فرا خواهد رسید که اعمال حاکمیت توده ها از طریق شوراها متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی، جایگزین نهادهای نمایندگی پارلمانی خواهد شد. اینجا دیگر راه کارگر نمی تواند انکار کند و بگوید که به سه مرحله انقلاب، سه برنامه، و دوره له نخست استقرار جمهوری پارلمانی معتقد نیست. چرا که بر همه و هر کس کاملاً روشن است که امروزه در ایران نهادهای نمایندگی پارلمانی وجود ندارند و اگر راه کارگر با این مسئله اشاره میکند که استقرار جمهوری دمکراتیک خلق و دمکراسی توده ای متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی، جایگزینی نهادهای نمایندگی پارلمانی خواهد شد. "لاجرم باید بتوسط جمهوری پارلمانی و نهادهای نمایندگی پارلمانی پدید آمده باشد که آنگاه متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی، جایگزین نهادهای نمایندگی پارلمانی خواهد شد. در اینجا راه کارگر مدافع همان نظامی از کار بردمی آید که به گفته خودش: "نظام سیاسی مناسبی برای دفاع از آسیا و بورژوازی و حفظ ابزارهای

قدرت دولتی در دست این طبقه است." راه کارگر برای آنکه صراحت و قطعیت بیشتری به این نظر خود بدهد، در پایان طرح برنامه خود به دفاع از مجلس موسسان برمیخیزد و می نویسد: "سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) به سهم خود عمیقاً اعتقاد دارد که نخستین گام برای تحقق کامل، همه جانبه و قطعی تمام این اصلاحات اجتماعی و سیاسی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری مجلس موسسانی است که آزادانه توسط تمام مردم انتخاب شده باشد." برآستی کسی که در عصر شوراها به دفاع از نهادهای پارلمانی برخیزد، لاجرم باید مجلس موسسان را نیز عالیتیرین شکل دمکراتیسم معرفی نماید، اما حقیقتاً امر این است که دفاع از نهادهای پارلمانی، در عصر انقلابات پرولتری و نهادهای شورائی اقدامی ارتجاعی است. اکنون سالهاست که در مقیاس تاریخی - جهانی، عصر نهادهای پارلمانی بسر آمده و این نهادها از لحاظ تاریخی، کهنه، سپری شده و ارتجاعی اند. مجلس موسسان نیز که بر تارک عصر نهادهای پارلمانی بورژوازی قرار داشت و عالی ترین شکل دمکراتیسم بورژوازی محسوب میشد، همچون تمام نهادهای پارلمانی بورژوازی، تبدیل به نهادی عقب مانده، کهنه و ارتجاعی شده است. عصر کنونی، عصر نهادهای شورائی، دمکراسی شورائی است. این مسئله در ایران نه فقط از این بعد تاریخی، بلکه به لحاظ سیاسی و بطور مشخص نیز مطرح است. مردم ایران تجربه انقلاب اخیر را با خود دارند، این انقلاب، این حقیقت را بعینه آشکار نموده که توده های مردم نه در پی مجلس موسسان، بلکه در پی ایجاد شوراها این ارگانهای اقتدار توده ای و دمکراسی شورائی بودند. کارگران و زحمتکشان ایران نه توهمی نسبت به مجلس موسسان دارند و نه آنرا طلب می کنند. امروزه نه توده های مردم ایران بلکه بورژوازیها و اپورتونیست - فرمیستها هستند، که خود را مدافع مجلس موسسان معرفی می کنند. بنابراین کمونیستهای ایران نه فقط از این زاویه که مجلس موسسان از نظر تاریخی کهنه و ارتجاعی است، بلکه به لحاظ سیاسی و شرایط مشخص ایران، مجلس موسسان را نه فقط در برنامه خود نمی گنجانند، و از آن دفاع نمیکنند، بلکه بیرحمانه علیه کسانی که بعنوان مدافعین پارلمان تارایسم بورژوازی، در مورد مجلس موسسان توهم پراکنی می کنند، مبارزه

می نمایند. کمونیستها از اعمال حاکمیت مستقیم توده ها از طریق شوراها، و از شورا های نمایندگان کارگران، دهقانان، سربازان و کنگره نمایندگان شوراها بمثابه عالی ترین ارگان حکومتی دفاع می کنند. که در همان حال که در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای یک دمکراسی حقیقتاً پایدار و راستین را برای عموم توده های مردم تأمین خواهد کرد، بی دردترین و بهترین شکل ممکن، امکان گذار به سوی لایسم و استقرار دیکتاتور پرولتاریا را نیز فراهم خواهد ساخت. اما راه کارگر که اسیر توهمات خرده بورژوازی و عموم خلقی است و در رویای برقراری "دمکراسی نامحدود" خواستار استقرار یک جمهوری - بورژوازی و نهادهای پارلمانی است، لاجرم مجلس موسسان را عالیتیرین شکل دمکراسی معرفی میکند، راه کارگر تصور میکند که اگر بندها - بی از برنامه حزب بلشویکها را کپی برداری کرده باشد، و حتی مجلس موسسان را از برنامه بلشویکها اقتباس کرده باشد، به او حقانیت می بخشد، در حالیکه بهترین نظرات، بدون توجه به شرایط تاریخی مشخص، ندره ای اعتبار نخواهد داشت. اگر راه کارگر که خیلی علاقمند است، مداماً از لنین نقل قول بیاورد و بگوید استناد کند، اندکی به آنچه که می گوید اعتقاد داشت، الاقل این درس را از لنین می آموخت که او تا چه حد با نظریه منشویکی یا سه مرحله ای انقلاب مخالف بود، و علیه آن مبارزه نمود. در این زمینه کافی است که راه کارگر به نوشته لنین تحت عنوان "درباره اشاره پلخانف به تاریخ" رجوع کند، و نه اینکه خود نقش پلخانف را در استناد به خطا بیه مارکس ایفا کند. اگر راه کارگر اندکی به آنچه که می گوید اعتقاد داشت، به اثر لنین "وظایف ما و شورا های نمایندگان کارگران" مراجعه میکرد که در سال ۱۹۰۵ لنین تاکید میکند "من فکرمی کنم شورا هر چه زودتر باید خود را حکومت انقلابی موقت تمام روسیه اعلام کند، یا حکومت انقلابی را ایجاد کند." و این گفتار لنین بهنگامی است که هنوز نه مسئله کنگره نمایندگان شوراها بلکه مسئله مجلس موسسان در میان بود، اما راه کارگر ۸۰ سال بعد، از مجلس موسسان و نهادهای پارلمانی دفاع میکند، و استقرار جمهوری - دمکراتیک خلق را منوط به استقرار نهادهای پارلمانی میدانند. بنابراین روشن میگردد که ادعای راه کارگر مبنی بر اینکه همه مطالبات مشخص و فوری را در یک برنامه واحد آورده تنها

از صفحه ۲۷

با آن را نشان میدهد.

از سوی دیگر این شعار اعتقاد عمیق ما را به این حقیقت نیز نشان میدهد که امپریالیسم در ایران یک عامل خارجی نیست، و مبارزه علیه امپریالیسم از پایگاه اجتماعی آن یعنی بورژوازی ایران جدا نیست. بورژوازی ایران که در حقیقت شریک بورژوازی انحصاری بین المللی و کارگزار آن محسوب میشود، تکیه - گاه اصلی و پایگاه اجتماعی امپریالیسم است. بورژوازی عامل پیشبرنده سیاستهای امپریالیستی در ایران، وابسته کردن اقتصاد ایران به بازار جهانی و ادغام آن در این بازار است. نمیتوان علیه امپریالیسم جهانی مبارزه کرد مگر آنکه علیه بورژوازی ایران مبارزه کرد. نمی توان علیه بورژوازی ایران مبارزه کرد مگر آنکه علیه مناسبات سرمایه داری حاکم بر ایران مبارزه کرد. بنابراین در ایران مبارزه علیه امپریالیسم و بخاطر برانداختن سلطه آن قطع و ابستگی، مستلزم برانداختن نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است. بدین جهت بخش دوم این شعار بر این نگرش است که ما از مسئله مبارزه علیه امپریالیسم، برانداختن سلطه آن، قطع و ابستگی اقتصادی است. روشن است که این شعار، یک شعار استراتژیک و اساسی است که بیا نگرش مشی سازمان ما محسوب میگردد. ما باید به شکل های مختلف در مورد این شعار تبلیغ و ترویج کنیم. مضمون آن را روشن نمائیم و در جهت عملی کردن آن تلاش کنیم. این شعار را نمیتوان حذف کرد و نمیتوان شعار دیگری را جایگزین آن کرد. اما از اینجا چنین نتیجه نمی شود که ما در همه جا باید عین این شعار را زیر علامه های خود بنویسیم. مثلا در اطلاعیه تبلیغی و تهییجی، ما میتوانیم شعاری را عنوان کنیم که مضمون این شعار ما را در برداشته باشد، و در عین حال برای توده مردم نیز مفهوم باشد، از این زاویه، در منوارج مشخصی که ایجاد میکند، میتوان شعار مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی را عنوان کرد که از یک سو بیا نگرش و وجه شعار ماست و امپریالیسم را از پایگاه داخلی آن جدا نکرده ایم و از سوی دیگر شعاری را مطرح کرده ایم که برای توده مردم نیز محسوس و ملموس است، میتوانند آنرا سریعاً بفهمند و درک کنند و برای عملی کردن آن مبارزه نمایند. در اینجا ما شعار استراتژیک خود را که بسیار کلی است، حفظ کرده ایم، آنرا تغییر ندادیم، ما در عین

حال شکل مشخصی به آن داده ایم.

اینکه مطرح میشود که در چنین مواردی ممکن است، خط و مرزهای سازمان ما با جریانها تا پورتون نیست مخدوش شود، صحت ندارد، چرا که مواضع ما بشکل برنامه ای و تاکتیکی تدوین شده و از کلیه این جریانها جداست. امروز تقریباً همه سازمانهای سیاسی شعار آزادی زندانی سیاسی و دمکراسی را میدهند، حتی برخی از سازمانهای پورتون نیست شعار جمهوری دمکراتیک خلق را نیز سر داده اند، آیا این بدان معناست که خط و مرز ما با این جریانها مخدوش شده است؟ خیر. درک ما از دمکراسی و جمهوری دمکراتیک خلق اساساً از همه این جریانها متمایز است. و مدام این دیدگاه خود را نیز تبلیغ و ترویج کرده ایم، تا هر چه بیشتر روشن سازیم که دمکراسی توده ای اساساً از دمکراسی بورژوازی متمایز است و جمهوری دمکراتیک خلق، دولتی است از طراز نوین نه از نوع جمهوریهای پارلمانی بورژوازی. بنابراین ما مدام که ما به برنامه ای که داریم و تاکتیکی که اتخاذ کرده ایم معتقد باشیم، و مواضع خود را پیگیرانه در میان توده های مردم تبلیغ و ترویج میکنیم، اجازه نخواهیم داد، خط و مرز ما با پورتون نیست است یا پورتون نیست چپ مخدوش شود، هر چند که آنها از نظر شکل همان شعاری را عنوان کنند، که ما عنوان کرده ایم. بر اساس آنچه که فوقاً گفته شد، نتیجه می گیریم، اولاً شعار "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی" که در اطلاعیه مورد بحث آمده است، شعاریست که موضوع مشخص ما را در قبال یک مسئله مشخص بیان میکند. ثانیاً - در اطلاعیه ها و اعلامیه های تبلیغی و تهییجی، در مواردی که ضرورتاً ما شعاری را هم فهم تری را عنوان کنیم، میتوانیم تغییراتی در شکل شعاری خود بدیم، آنچه برای ما حائز اهمیت است، این است که توده های مردم ما آسانتر و سریعتر بتوانند، مواضع ما را بشناسند و درک کنند و در جهت تحقق آنها مبارزه نمایند.

توضیح و تصحیح:

در کار شماره ۲۲۱ صفحه ۱۳ ستون سوم سطر ۲۵، پس از کلمه "زندگی"، این سطر "و مبارزه میکند، سازمان انقلابیون حرفه ای" جا افتاده است که بدین وسیله اصلاح می گردد.

از صفحه ۸

مقامات حکومت اسلامی به مذاکره و بندوبست بنشینند.

اقدامات دولتهاى امپریالیستى انگلستان و فرانسه در گسترش مناسبات با جمهوری اسلامی یکبار دیگر بر این حقیقت صحه گذاشت که عامل اصلی تنظیم کننده روابط میان امپریالیستها و دولتهاى ارتجاعی وحدت منافع مادی آنان و اهداف مشترکشان، در سرکوب کارگران و زحمتکشان است. این دولتها در شرایطی به گسترش مناسبات خود با جمهوری اسلامی اقدام نموده اند که رژیم جمهوری اسلامی در بحران عمیقی دست و پا میزند و خامت و وضع رژیم روز افزون است. چنین شرایطی که چشم انداز گسترش مبارزات توده ای حیات رژیم را تهدید میکند امپریالیست به یاری رژیم شتافته اند تا موضع حکومت را در مقابل کارگران و زحمتکشان تقویت نمایند. مانع و خامت بیشتر وضع بخشوند چرا که منافعی مادی آنان در تداوم استثمار کارگران و زحمتکشان ایران نهفته است. آنها خواهان کسب بازارهای جدید برای صدور کالاهای امپریالیستی و زمینه مساعد برای سرمایه های انحصارات هستند، امپریالیست انگلیس و امپریالیسم فرانسه میخواهند سهم بیشتری از غارت و چپاول منابع طبیعی ایران از جمله نفت داشته باشند. آنها نیز خواهان آنند که بخش بیشتری از دلارهای نفتی - جیب انحصارات تسلیحاتی فرانسوی و انگلیس را زیر بشود. آنها نیز در صدد هستند تا تکیه حاصل دسترنج کارگران و منابع طبیعی ایران، بحران اقتصادی گریبانگیرشان را تخفیف بخشند، از اینروست که در صدد برآمده اند مناسبات خود را با جمهوری اسلامی گسترش دهند.

از صفحه ۲۴

۵- امپریالیسم بمتا به ...

۶- چرخش در سیاستهای جهانی - لنین

۷- خطر فلاکت و راه مبارزه با آن - لنین

۸- امپریالیسم بمتا به ...

۹- کاریکاتوری از مارکسیسم و اکونوم

امپریالیستی - لنین

۱۰- امپریالیسم بمتا به ...

۱۱- اقتصاد سیاسی: سرمایه داری - کوز

۱۲ و ۱۳- سوشیال ساینیست - شماره

۱۰۶، امپریالیسم معاصر و صدور سرمایه

۱۵- نشریه کار شماره ۲۱۵

پاسخ به سوالات

بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پیایگسها -
داخلیش" نشده، بلکه بیانگریک موضع مشخص
برسریک مسئله مشخص است.

این مسئله مشخص، درگیری نظامی
امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی درخلیج
فارس است که موضعگیری مشخصی رامی طلبید.
ما می بایستی برسرایین رویداد مشخص چنان
موضعی اتخاذ نکنیم که ازیکسوبا گرایش طیف
" توده ای" که مستقیم و غیرمستقیم می کوشد،
این دیدگاه و نظریه را تبلیغ کند که
امپریالیسم بخاک " میهن" تجا و زکرده و بنا بر
این بایدمدتا یا اساسا امپریالیسم آمریکا
را محکوم کرد، و البته اگر کمی هم مسئله کشدار
میشد، شاید صریحا جانبداری از جمهوری اسلامی
را مطرح میکرد و ازسوی دیگر در برابر
موضعگیریهای امثال مجاهدین خلق که
اساسا جمهوری اسلامی را محکوم می کنند و
مستقیم و غیرمستقیم ازما جرا جوئیهای
امپریالیسم آمریکا جانبداری می کنند، مرز-
بندی صریح و روشن داشته باشیم. موضعگیری
ما زمان ازاین تحلیل ناشی میشد که درگیری
نظامی امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی،

نتیجه وادامه سیاستهای ارتجاعی این دودولت
ارتجاعی است و بنا براین بایددران واحدهردو
را محکوم نمود و جنگ آنها را نیز ارتجاعی معرفی
نمود. این مضمون اطلاعیه سازمان بود و شعار
" مرگبرامپریالیسم آمریکا، مرگبرجمهوری -
اسلامی" به روشن ترین شکل ممکن، ایمن
موضع اصولی سازمان را بیان میکرد و شعار
" نابودیا امپریالیسم جهانی بسرکردگی
امپریالیسم آمریکا و پیایگسها داخلیش" که یک
شعار کلی است و ربطی به مسئله مشخص مورد
بحث ندارد.

ثانیا - اکنون که این سوال مطرح
شده است، لازم است که اندکی روی مسئله
شعارها و نحوه طرح آنها مکت کنیم. واقعیت این
است که برخی شعارهای سازمان که دارای
اهمیت استراتژیک نیز هستند، در اطلاعیه های
تبلیغی و تهییجی، نمی توانند بهمان شکل
اصلی شان بکار برده شوند، چرا که درک آنها
برای توده مردم بسیار ثقیل و حتی کاملا
نامفهوم است. بعبارت دیگر عامه فهم نیستند.
دراین موارد لازمی نیست که در همه جا درست
و بعینه همان شعار را تکرار کنیم، بلکه میتوانیم

بنا بوضعیت مشخص، شکل عامه فهمی بآنها
بدهیم، تا توده های مردم براحتی درک کنند که
موضع ما دراین یا آن مورد چیست؟ و ما چه
می گوئیم.

بعنوان نمونه شعار " برای دست یابی
بیک صلح دمکراتیک جنگ ارتجاعی را به جنگ
داخلی تبدیل کنیم" هر چند بیانگریک خط
مشی اصولی و صحیح درقبال مسئله جنگ و راه
حل انقلابی پایان بخشیدن به آن است، اما
طرح این شعار در همین شکل، در سطح توده -
های مردم مفهوم و قابل درک نیست. وقتیکه ما
می بایدمقالات ترویجی متعددی بنویسیم تا
عناصر آگاه و پیشرو و حتی سازمانهایی که نام
مارکسیسم - لنینیسم را نیز بای خودی -
می کشند، بفهمند، جنگ داخلی درحین یک
جنگ ارتجاعی تنها یک معنی میتواند داشته باشد:
انقلاب، آنوقت تکلیف توده ها روشن است.

بنا براین اگر ما دریک اطلاعیه تبلیغی و تهییجی
که خطاب به توده های کارگرو زحمتکش نوشته
میشود، شعار را احتما به همین شکل عنوان
کنیم، آنوقت لازم است که به همراه اطلاعیه ای
یک مبلغ و مروج نیز وجود داشته باشد، که به
توده های مردم توضیح دهد، منظور ما از تبدیل
جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی چیست؟ اما ما
می توانیم، بدون اینکه شعرا اصلی خود را که
بیانگر خط مشی ما است تغییر دهیم، در
اطلاعیه های تبلیغی و یا بهنگامی که یک مبلغ
سازمان، در مورد خط مشی سازمان تبلیغ
میکند، شعرا را بشکل عامه فهم آن که بسرای
توده های وسیع مردم مفهوم باشد، ارائه دهیم.
مثلا شعار " مرگ بر جنگ ارتجاعی، مرگ بر رژیم
جمهوری اسلامی" به آسانی برای توده های
مردم مفهوم و قابل درک است و درعین حال
مضمون شعرا اصلی و کلی ما را نیز دربردارد.

در مورد شعار " نابودا امپریالیسم
جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پیایگسها
داخلیش" نیز همین امر مصداق دارد. این
شعار درعین حال که یک شعار استراتژیک برای
سازمان ما محسوب میشود، اما در همین
شکل اش برای توده مردم مفهوم نیست. بلکه در
تبلیغات ما باید بشکل مشخص و ملموسی که
برای توده ها قابل درک است، ارائه شود. در
مورد این شعار نیز ما باید دهها مقاله ترویجی
بنویسیم تا جوانب مختلف آنرا برای عناصر

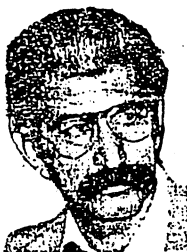
پیشرو و آگاه روشن کنیم، حال چگونه میتوان
انتظار داشت که توده ها این شعار را در همین
شکل آن بفهمند و مضمون آنرا درک کنند.

شعار " نابودیا امپریالیسم جهانی
بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پیایگسها
داخلیش" یکی از اساسی ترین شعارهای
سازمان ما است که بیانگر دیدگاه ما نسبت به
تحولات جهانی پس از جنگ جهانی دوم، نقش
امپریالیسم آمریکا در اردوگاه امپریالیسم، و در
مقابله با اردوگاه سوسیالیسم و خلقهای تحت
سلطه، درک ما از رابطه امپریالیسم و کشورهای
تحت سلطه و وابسته و با لایحه معنا و مضمون
مبارزه ضد امپریالیستی است. این شعار از
مجموعه تحلیلها، مواضع برنامهای
واستراتژیک سازمان ناشی میگردد. ازیکسو
بیانگر این واقعیت است که با تحولاتی که در
نتیجه جنگ جهانی دوم صورت گرفت،
امپریالیسم آمریکا نقش سرکردگی و رهبری را
در اردوگاه امپریالیسم برعهده گرفت.

امپریالیسم آمریکا که بصورت قدرتمندترین
دولت امپریالیست از جنگ بیرون آمد، با قدرت
اقتصادی، سیاسی و نظامی برتر خود در اردوگاه
امپریالیسم، نقش رهبری امپریالیسم جهانی
را در غارت و چپاول، به بند کشیدن خلقها و
ملتهای تحت ستم، مقابله با اردوگاه
سوسیالیسم، ایجاد پیایگسها و بلوک بندیهای
نظامی در سراسر جهان سرمایه داری، حمایت
از کلیه مرتجعین در سرکوب انقلاب، مداخله
علنی برای سرکوب انقلابات پرولتری و جنبش
- های رها ئی بخش را برعهده گرفته است،
اصلی ترین دشمن همه نیروهای است که در
راه استقلال، دمکراسی و سوسیالیسم مبارزه
می کنند. امپریالیسم آمریکا نقش ژاندارم
بین المللی را برعهده دارد و سنگر اصلی ارتجاع
جهانی محسوب میشود. بنا براین لبه تییز
حمله بایدمتوجه امپریالیسم آمریکا باشد.
تضعیف امپریالیسم آمریکا، تضعیف امپریالیسم
جهانی، و شکست آن شکست تمامی جهان
امپریالیست محسوب میگردد. طرح شعار
" نابودا امپریالیسم....." نه فقط بیانگر
سرکردگی امپریالیسم آمریکا در اردوگاه
امپریالیسم در مقیاس جهانی و ضرورت مبارزه
با آن از زاویه منافع انقلاب جهانی است، بلکه
بطور مشخص در ایران نیز مسئله سرکردگی
امپریالیسم آمریکا و ضرورت مبارزه همه جانبه

یادرفیق کبیرامیر پرویز پویان، فدائی شهید رفیق سعید سلطانپور

گرامی باد



در تاریخ سوم خرداد سال ۵۰ مزدوران رژیم سلطنتی با حمله به پایگاه رفیق پویان در محله نیروی هوایی تهران، یکی از بنیان گذاران سازمان را از کف خلق ربودند. قلب سرخ و گدازان پویان و دو هم‌رزم دیگرش رفقا، رحمت‌الله پیروندیزی و اسکندرمصدقی نژاد، از تپش با زماند ستاره‌ای خونین بر پرچم سازمان نقش بست.

ده سال بعد، در ۳۱ خرداد ۶۰ فدائی دیگری از تبار پویان، رفیق سعید سلطانپور، شاعر و هنرمند انقلابی توده‌ها، توسط مزدوران سرمایه به جوخه تیرباران سپرده شد. اختر سرخ و فروزان دیگری، بر پرچم سرخ فدائی افزوده گشت.

دشمنان خلق در حراست از نظم سرمایه گرچه دو فدائی برجسته و انبوه دیگری از فدائیان را به شهادت رساندند، اما هرگز قادر نشدند این کمونیست‌های رزمنده را از خاطر‌ها بزدابند. نام و خاطره پر شکوه پویان و سعید، سینه به سینه گشت و جاودانه شد.

پاسخ به سؤالات

سؤال: برخی از رفقای هم‌وادی سازمان سؤال کرده‌اند که چرا در اطلاعیه "ماجرا جوئیهای امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی در خلیج فارس" که در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۳۰ منتشر شده است، بجای شعار "نا بودیا دامپریالیسم جهانی بسرکزدگی امپریالیسم آمریکا و پیگاه داخلیش" شعار "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی" عنوان شده است؟ و سپس سؤال کرده‌اند آیا این بمعنای تغییر در شعارهاست؟ و آیا طرح این شعار خط و مرزها و مواضع سازمان را از یکسوی جریانات توده‌ای اکثریتی و از سوی دیگر طرفداران خط ۳ مخدوش نخواهد کرد؟

جواب: رفقای که این سؤال را مطرح کرده‌اند، اولاً باید در نظر داشته باشند که در اطلاعیه فوق‌الذکر شعار "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی" جایگزین شعار "نا بودیا دامپریالیسم جهانی" در صفحه ۲۷

یاد جان باختگان خلق عرب گرامی باد

در صفحه ۳

برای تماس با سازمان جریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

نامه‌های خود را در دونسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه‌ها را به آدرس زیر پست کنند.

Post Fach 302921

1000 Berlin 30

West Germany

کمک‌های مالی خود را به شماره

حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایید.

Jalali
201964 M
Credit Lyonnais
29 Bd. Jules-Ferry
75011 - Paris
FRANCE

پتک است خون من در دست کارگر

داس است خون من در دست برزگر

گرامی باد یاد شهدای خردادماه سازمان، رفقا:

- * خسرو شاهی
- * شهرام میرانی
- * ماریا کاظمی
- * منصور فرسا
- * مهدی پهلوان
- * حسن نیک داوودی
- * خسرو تهر گل
- * علی رحیمی علی آبادی
- * حسین موسوی دوست‌موجائی
- * سعید معینی

* سعید سلطانپور



- * رفعت معماران بنام
- * سلیمان پیوسته حاجی محله
- * امیر پرویز پویان
- * رحمت‌الله پیروندیزی
- * اسکندرمصدقی نژاد
- * مریم شاهی
- * نادرشایگان شام‌اسبی
- * مینا طالبزاده شوشتی
- * بهروز دهقانی
- * حبیب برادران

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی. برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق